

جایگاه مذهب تشیع و تسنن در قوانین اساسی افغانستان

نویسنده: سید عبدالوهاب رحمانی

فصل اول - کلیات

مبحث یکم - بیان موضوع، هدفها و ضرورتها

الف - بیان موضوع، اهمیت و ضرورت آن

چهارده سال جهاد و مقاومت علیه متجاوزین روس و پیدایش انقلاب اسلامی، بمثابه عظیم ترین درخشش ملی - تاریخی نقطه عطفی در تاریخ افغانستان محسوب گردیده و جامعه اسلامی افغانستان را در مرحله گذار بزرگ تاریخی خویش قرار داده است، بگونه ای که اینک افغانستان اسلامی در معرض تحولات شگرف تاریخی قرار گرفته و بسوی افق های نوین سیاسی، اجتماعی به پیش خواهد رفت.

در مرحله گذر از برهه عظیم تاریخی و آغاز تاریخ نوین فردای کشور ما اساسی ترین مسئله ای که برای ملت مسلمان و رشید افغانستان مطرح است عبارتست از تعیین ساختار سیاسی آینده افغانستان و تشخیص هویت سیاسی - اجتماعی جامعه فردا و تبیین شالوده ها، پایه ها و نهادهای مؤثر در آن.

حکومت آینده افغانستان بر چه پایه ها، شالوده ها و اصول اساسی استوار باشد؟ شکل حکومت و نوع آن چگونه باشد؟ ماهیت و محتوای آن چه باشد؟ حاکمیت سیاسی در حکومت آینده افغانستان بر چه مبنائی قرار بگیرد؟ تفکیک قوای اساسی مقننه، مجریه و قضائیه در حکومت آینده افغانستان به چه نحوی صورت گیرد؟ تعدیل و توازن قوای سه گانه به چه منوال پیش بینی گردد؟ حدود و اختیارات نهادها و قوای اساسی مملکت چگونه معین گردد؟ حکومت آینده در مقابل مردم از چه حقوقی برخوردار خواهد بود؟ حاکمان سیاسی و اولیای امر در برابر مردم چه تکالیف و وظائفی را بر عهده خواهند داشت؟ نقش حاکمیت ملت در حکومت آینده افغانستان تا چه میزان خواهد بود؟ قلمرو حقوق اساسی ملت تا چه حد بوده و چگونه معین خواهد شد؟ اسلامی بودن حکومت آینده افغانستان به چه معنی و مفهومی بوده و چگونه به فعلیت خواهد رسید؟ و....؟

اینها بخشی از دهها مسئله اساسی است که در رابطه با آینده سیاسی افغانستان مطرح بوده و تعیین ماهیت حقوقی و سیاسی حکومت آینده افغانستان و حل معضلات موجود کشور، با مسائل یاد شده، مستقیماً در رابطه است، به نحوی که باروشن شدن این مسائل، تا حدود زیادی پرده از روی ابهام آینده افغانستان برداشته خواهد شد. بدون شک قانون اساسی آینده افغانستان بعنوان میکانیسم اصلی هموار کننده راه آینده افغانستان می تواند عهده دار پاسخ به یک چنین مسائل اساسی و سرنوشت سازی بوده و خطوط اصلی هندسه سیاسی افغانستان آینده

را رسم نماید. قانون اساسی آینده به مثابه نقشه مهندسی ساختمان سیاسی آینده افغانستان و طرح و برنامه اعمار افغانستان فردا؛ اگر از جامعیت، دقت و واقع بینی برخوردار باشد، می تواند زمینه ساز اصلی استقرار نظم، امنیت و ثبات سیاسی و تحقق عدالت اجتماعی در افغانستان فردا به حساب آید.

یکی از واقعیت های روشن و انکار ناپذیر در افغانستان، شیعیان این کشور بوده که بطور قطع جمعیتی بیش از ۲۵ درصد از نفوس آنرا احتوا نموده و اهرم های عمده ای سیاسی - اجتماعی، نظامی، و جغرافیائی را در دست داشته و نقش عظیمی را در تاریخ جهاد مقدس و مقاومت پرشکوه ملت مسلمان افغانستان بر علیه روس ها ایفاء نموده اند. و از طرف دیگر، اینان پیرو مذهبی اند که بعنوان یکی از زنده ترین و غنی ترین مذاهب بزرگ اسلامی محسوب گردیده و در سیر تکوین فرهنگ عظیم و علوم و فنون گسترده اسلامی؛ پویا ترین، ناب ترین و عمیق ترین آنها را برای جامعه اسلامی به ارمغان آورده و در سیر تحول فکری، علمی و فرهنگی تاریخ اسلامی نقش مهم، مثبت و ارزنده ای را ایفاء نموده است.

در شرائط حاضر که جوامع بشری با تحولات بزرگ و پیچیده علمی، فنی و تکنیکی روبرو بوده و پیشرفت های عظیم و خیره کننده ای در روابط اجتماعی، سیاسی و اقتصادی جوامع بشری بوجود آمده است؛ فقه پویا و اندیشه و فرهنگ بالنده و جوشان تشیع، با تکیه بر انفتاح باب اجتهاد و نقش سازنده و مؤثر آن، می تواند در کنار مذاهب دیگر اسلامی، پاسخگوی مشکلات سیاسی - اجتماعی، ارزشی - اخلاقی، مادی و معنوی جوامع کنونی بوده و بخصوص خطوط اصلی جامعه سیاسی فردای امت اسلامی را هماهنگ با تحولات معاصر، رسم نماید، و بهترین و واقع بینانه ترین راه حل های حقوقی، سیاسی، اجتماعی و اقتصادی را برای افغانستان فردا ارائه دهد.

قانون اساسی آینده افغانستان، اگر بخواهد مظهر واقع بینی و عدالت اجتماعی و تبلور آرمانها و آرزوهای کلیه افراد ملت بوده و آئینه تمام نمای حقوق فرد فرد مردم افغانستان باشد و اگر بخواهد واقعاً نظم و امنیت ملی و ثبات سیاسی را در جامعه افغانستان اعاده نموده و صلح و صفا و اخوت اسلامی را به ارمغان آورده و موجبات رشد و ترقی کشور و انکشافات بزرگ اجتماعی - سیاسی و اقتصادی - تکنیکی را فراهم آورد؛ باید به این حقیقت پویا و سازنده یعنی مذهب تشیع، و به این واقعیت روشن و انکار ناپذیر، یعنی شیعیان افغانستان، عمیقاً توجه نموده و با سعه صدر و ظرفیت اسلامی و استفاده از روح اخوت، عدالت و انصاف و واقع بینی اسلامی و کنار گذاشتن روح خود خواهی ها، خود برتری بینی ها و خود گرایی های فردی و گروهی، که مغایر با حقیقت توحید و متضاد با مصالح عالیّه امت اسلامی می باشد، جایگاه مذهب تشیع و حقوق شیعیان افغانستان را در آینده سیاسی این کشور، به نحو منصفانه و عادلانه معین نماید.

تعیین جایگاه واقعی مذهب تشیع در حقوق اساسی آینده افغانستان، یکی از اساسی ترین و عمده ترین وظائف کلیه افراد، مسؤولین، شخصیت ها و گروهها و احزابی است که نقش اراده قانون ساز را در افغانستان ایفاء می نمایند. رسمیت یافتن مذهب تشیع در کنار سایر مذاهب اسلامی و تکیه بر اجتهاد سازنده و مستمر بر مبنای قرآن و سنت، در قانون اساسی آینده افغانستان و پذیرش ابعاد و آثار حقوقی آن در عرصه های تقنینی و اجرایی و قضائی و اداری کشور، هم بر اساس اقتضای روح وحدت و اخوت اسلامی، عدالت و انصاف اسلامی را متجلی می کند، و هم بعنوان یک ضرورت عینی که از دل واقعیت های ملی و بین المللی مربوط به جامعه افغانستان برخاسته است، خودش را نمایان می سازد.

به رسمیت شناختن مذهب تشیع در کنار مذاهب دیگر اسلامی، در حقیقت بمنزله به رسمیت شناختن شخصیت شیعیان افغانستان است و عدم پذیرش آن، در واقع بمعنای انکار شخصیت و هویت انسانی و اجتماعی بخش عظیمی از جمعیت افغانستان می باشد. کمیته که هرگز نمی توان آنرا بمنزله یک اقلیت ناچیز چند در صدی تلقی نموده و یا اصولاً نام آنرا اقلیت نهاد.

پذیرفتن جایگاه یکسان برای مذاهب اسلامی و تکیه بر حاکمیت انحصاری مذهب بخصوص در واقع

بمعنای تحمیل شخصیت جمعی از ملت افغانستان بر جمع دیگر است که حاکمیت قابل توجهی از نفوس افغانستان را احتواء می‌نماید.

نفی مذهب شیعه در قانون اساسی و زندگی سیاسی آینده افغانستان یعنی صحه گذاشتن به ظلم و ستم و رنجها و محرومیت‌های کم نظیری است که شیعیان افغانستان در طول تاریخ معاصر این کشور، بامشقت تمام آنها را تحمل نموده اند، و نفی آنها در واقع بمنزله تأیید سیاست‌های سلاطین جابر و ستمگر نظیر عبدالرحمن خان و مظالم و کشتارها و اعمال ضد بشری او و نظائر او، در رابطه با شیعیان افغانستان محسوب می‌گردد.

پذیرفتن رسمیت تشیع در قانون اساسی، یعنی نادیده انگاشتن ۱۴ سال جهاد، تلاش و مقاومت پرشکوه و نقش مهمی است که شیعیان افغانستان در کنار برادران تسنن خویش در طی دوران جهاد و مبارزه علیه روس‌ها، با خلوص تمام، ایفاء نموده اند. و بالاخره نادیده گرفتن تشیع در افغانستان یعنی نادیده گرفتن مصالح عالیله امت اسلامی در شرائط حاضر و نادیده گرفتن دستورات صریح اسلامی در باب وحدت و عدالت و انصاف و برادری اسلامی می‌باشد.

در بخش ادله و ضرورتها، دلائل شرعی و عقلی و هکذا ضرورت‌های عینی مربوط به پذیرش تشیع و جایگاه یکسان برای مذاهب اسلامی، در قانون اساسی آینده افغانستان؛ بطور مشروح و مفصل توضیح داده خواهد شد، و قبل از همه چیز لزوم به نظر می‌رسد تا اصل مفهوم پذیرش تشیع و جایگاه یکسان برای مذاهب اسلامی در قانون اساسی آینده افغانستان، یاد گردیده و منظور از مفهوم یاد شده معین گردد، برای دستیابی به این مهم بایستی نخست بطور کلی بر موضوع جایگاه مذهب در قانون اساسی نظر انداخته و انواع جایگاه های مذهب در قانون اساسی و مقوله‌ها و مفاهیم مربوط به آن را از نظر حقوقی بررسی نمود.

ب - هدف از این نوشتار

هدف اصلی این نوشتار یافتن راه حلی برای یکی از مهمترین معضلات سیاسی - اجتماعی موجود در افغانستان یعنی مشکلات مذهبی بوده و ارائه طرح واقع بینانه ای برای تقریب بین مذاهب اسلامی در تنظیم مجدد زندگانی ملی در افغانستان، در مسیر تحقق عدالت اجتماعی و زندگی صلح آمیز و برادرانه فیما بین همه اقوام و قبائل و اقشار سیاسی، اجتماعی و مذهبی موجود در افغانستان می‌باشد.

از این لحاظ طرح چنین عناوینی که تنها با وحدت اسلامی و همبستگی ملی در افغانستان منافات ندارد (۱) بلکه بعنوان اصولی ترین راه ایجاد تفاهم و اتحاد، ضرورت می‌یابد، زیرا تفاهم واقعی و وحدت پایدار میان امت اسلامی، در گرو طرح صحیح اندیشه‌ها، خواسته‌ها و شناخت واقع بینانه از دیدگاهها و نظریات همدیگر می‌باشد. (فبشر عباد الذین یستمعون القول فیتبعون احسنه اولئک الذین هدیهم الله و اولئک هم اولوالالباب) (۲)

وحدت اسلامی هرگز بمعنای چشم بستن از واقعیت‌های بزرگ و کتمان حقائق روشن و انکار ناپذیر، نبوده و هیچگاه بمفهوم معطل کردن تفکر و منطق و مهار نمودن رود سیال تعقل و استدلال در اندوخته‌ها و اندیشه‌های علمی و فرهنگی بکار نمی‌رود. وحدت اسلامی بمعنی واقعی کلمه باتعصب شدید و غیر منطقی مذهبی، سلطه انحصاری مذهب بخصوص و نفی و سرکوب سایر مذاهب اسلامی، نفی اجتهاد پویا و سازنده بر اساس قرآن و سنت، تکیه بر توهمات و شایعات و پیرایه‌های مذهبی، عدم توجه به مشترکات و اساسات کلی دین اسلام، چشم بستن از دیگران و نادیده انگاشتن آنها و ... نه تنها هیچگونه علاقه و رابطه‌ای ندارد بلکه شدیداً مستلزم اجتناب از موارد منفی یاد شده می‌باشد.

وحدت اسلامی بمعنای راستین آن، قبل از همه چیز با کنار گذاشتن خود خواهی مذهبی و اجتناب از خفقان فکری و تحمیل اندیشه‌های کلامی و احکام فقهی یک مذهب بر پیروان مذاهب دیگر اسلامی؛ آغاز می‌گردد و با طرح صحیح و منطقی اندیشه‌ها و نظریات اعتقادی و فقهی و چشم بستن از پیرایه‌ها و لایه‌های ضخیم مذهبی

نامربوط به اصل مذهب و تکیه بر اساسات مشترک کلامی و فقهی و اخلاقی و علمی و فرهنگی دین مقدس اسلام و... استحکام پیدا می‌کند. بنا بر این، این نوشتار، هیچگونه هدف و انگیزه‌ای اختلاف افکنانه‌ای را در بر نداشته بلکه اهداف عالیة اسلامی مبنی بر اتحاد و اتفاق امت اسلامی را دنبال می‌نماید. (انما المؤمنون اخوة فاصحابوین اخویکم) (۳)

ج - جایگاه بحث

در کشورهای غربی و نظام های لائیک از آنرو که دین و مذهب، امر خصوصی و جزو زندگی شخصی هر فردی تلقی میگردد فلذا دین و مذهب جایگاه مهم و تعیین کننده‌ای را در قانون اساسی نداشته و در ضمن مواد مربوط به حقوق اساسی و آزادی عمومی، بعنوان یکی از آزادیها و حقوق شخصی عموم افراد جامعه، بیان می‌گردد. اما در کشورهای اسلامی، از آنجا که دین و مذهب حاکم بر تمام ابعاد حیات اجتماعی و سیاسی و اقتصادی مسلمانان می‌باشد لذا با وجود گرایش‌های لائیک در بسیاری ازین کشورها، ملاحظه می‌شود که در قوانین اساسی و مدنی کشورهای یاد شده با دین از زاویه دیگری نگاه میشود، در قوانین اساسی کشورهای اسلامی اغلباً، جایگاه دین مقدس اسلام، در قسمت اول قانون اساسی، یعنی در ضمن اصول کلی مربوط به اساسات نظام، مشخص می‌گردد. درین مورد میتوان قوانین گذشته افغانستان، ایران، مصر، عراق و... را بعنوان مثال ذکر نمود.

در قانون اساسی آینده افغانستان، که در راستای داعیه استقرار حکومت اسلامی از طرف کلیه گروههای جهادی و افراد جامعه مطرح گردیده و تدوین خواهد شد، جایگاه دین مقدس اسلام بعنوان منبع اصلی قوانین و راهنمای حیات اجتماعی و مادی و معنوی در اصول کلی قانون اساسی مشخص گردیده و نیز جایگاه مذاهب اسلامی (بویژه جایگاه مذهب تشیع) و نقش اساسی آنها در تنظیم حیات سیاسی، اجتماعی و در شکل گیری حقوق اساسی کشور و در تدوین قوانین و اجرای آنها، معین خواهد گشت.

در قوانین اساسی گذشته افغانستان، جایگاه مذهب تشیع، حتی بعنوان یکی از آزادیهای عمومی افراد نیز مورد پذیرش قرار نگرفته است و بل با تکیه بر بعضی قوانین قانونی می‌توان ممنوعیت و محکومیت مذهب تشیع را از دیدگاه اکثر قوانین یاد شده اثبات نمود (۴)

گرچه بر خورد منفی قوانین گذشته نسبت به مذهب تشیع و شیعیان افغانستان، برای بسیاری افراد ملت و شخصیت‌های تحصیلکرده معلوم و مبرهن بوده و نیز «جایگاه مذهب تشیع در قانون اساسی آینده چه خواهد بود؟» بعنوان سئوالی در میان عامه مردم و رسمیت مذهب جعفری در کنار سایر مذاهب اسلامی، بعنوان یکی از شعارهای استراتژیک برای بعضی از احزاب جهادی شیعی، مطرح می‌باشد اما تا کنون از بعد علمی و حقوقی قضیه، پیرامون موضوع یاد شده، تحقیقی صورت نگرفته و کاوش جامع و عمیق و خیرخواهانه‌ای انجام نشده است (۵)

د - طرح مسأله

رسمیت مذهب شیعه در کنار مذهب حنفی، در قانون اساسی افغانستان، یکی از خواسته‌های اساسی و اصولی شیعیان افغانستان است که با پذیرش آن از طریق بزرگان و سردمداران جهاد، یکی از بهترین موارد و مصادیق عدالت و اخوت اسلامی تجلی پیدا کرده و گره از بسیاری مشکلات اجتماعی و سیاسی و نظامی افغانستان گشوده خواهد شد.

اما از آنجا که مفهوم رسمیت مذهب شیعه، برای بسیاری از مخالفان و حتی در نزد عده‌ای کثیری از موافقان و طرفداران این مسأله به روشنی معلوم و مشخص نبوده و حتی گاهی با مفاهیم و مقوله‌های دیگری خلط گردیده است؛ لذا باید دید که رسمیت مذهب شیعه در کنار سایر مذاهب اسلامی، در قانون اساسی آینده افغانستان، اصولاً

چه مفهومی می‌تواند داشته باشد و چه آثار سیاسی و حقوقی بر آن مترتب می‌گردد؟ آیا رسمیت مذهب شیعه بمفهوم آزادی شیعیان افغانستان در عمل به مراسم مذهبی خواهد بود و یا اینکه این مقوله بمعنای قانونیت بخشیدن به برخی از احکام حقوقی و مذهب امامیه، در ساحه روابط خصوصی افراد، بویژه در احوال شخصیه (ارث و وصیت، نکاح و طلاق) تلقی خواهد شد؟ و یا رسمیت مذهب شیعه بمفهوم این خواهد بود که احکام مدنی، جزایی، سیاسی و اقتصادی این مذهب، دوشادوش احکام فقهی سایر مذاهب بزرگ اسلامی بخصوص مذهب حنفی؛ در عرصه‌های تقنینی، اجرائی و قضائی افغانستان فردا از نفوذ و حاکمیت قابل توجهی بهره مند خواهد گشت؟ و یا اساساً معنای رسمیت مذهب شیعه در کنار سایر مذاهب در قانون اساسی آینده این خواهد بود که پایه‌ها و شالوده‌های نظام سیاسی - اجتماعی آینده افغانستان بر روی اصول و مبانی مشترک این مذهب و سایر مذاهب اسلامی قرار خواهد گرفت؟

هریک از این مفاهیم اگر مورد نظر باشد، چه ابعاد و وزوایی را دارا بوده و چه آثاری را بر روی قوای مقننه و مجریه و قضائیه و ادارات برجای خواهد گذاشت و چه ثمرات سیاسی، حقوقی و اداری را در پی خواهد داشت؟

قانون اساسی آینده افغانستان، نسبت به پدیده مذهب و رسمیت آن چه موقفی را اتخاذ خواهد کرد؟ آیا دولت آینده افغانستان رامتعهد به مذهب یا مذاهب خاصی اسلامی خواهد نمود و نسبت به سایر مذاهب سکوت نموده و یا موضع بی‌طرفی اختیار خواهد نمود؟ و یا اینکه دولت آینده افغانستان در مورد تعهد خویش به مذهب یا مذاهب بخصوصی، بی‌طرف بوده و هر یک از مذاهب مهم اسلامی را در قلمرو و نفوذ خودشان به رسمیت خواهد شناخت؟

توانین اساسی گذشته افغانستان نسبت به مذاهب اسلامی بطور عام و نسبت به مذهب شیعه بطور خاص، چه موافقی را اتخاذ نموده‌اند، و اصولاً مذهب تشیع و سایر مذاهب اسلامی در حقوق اساسی معاصر افغانستان چه جایگاهی را داشته‌اند؟

قبل از ورود به مباحث یاد شده، باید دید که بطور کلی دولت‌ها و حکومت‌های جهان معاصر نسبت به پدیده مذهب در قانون اساسی چه موافقی را داشته‌اند و از این موقف‌گیریها چند نوع جایگاه و شیوه برخورد با پدیده مذهب در قانون اساسی استنباط می‌گردد؟ و چه مقوله‌ها و مفاهیمی بدست می‌آید؟

مبحث دوم

چند نوع جایگاه برای مذهب در قانون اساسی

تأمل در قوانین اساسی کشورهای جهان (که بصورت نوشته و مدون موجود می‌باشند) و هکذا بررسی و تجزیه و تحلیل قوانین اساسی مادی و فیزیکی (یعنی اصول اساسی مورد عمل در سیاست هرکشوری بدون آنکه بصورت نوشته درآمده باشد) برخوردها و موقف‌های گوناگون و متفاوت دولتهای دنیا را در رابطه با پدیده مذهب نشان می‌دهد که این گوناگونی و تفاوتها به نوبه خویش، مقوله‌ها و مفاهیم متفاوتی را در ارتباط با جایگاه مذهب در قانون اساسی و به تعبیر جامع‌تر در حقوق اساسی هرکشوری، بدست می‌دهد که بعضی از آنها را می‌توان به ترتیب زیر بیان نمود:

گفتار اول - ممنوعیت مذهب

در قوانین اساسی برخی از کشورها و یا در خط مشی‌ها و اصول دیپلوماسی عملی آنها، مذهب ممنوع گردیده و هیچگونه جایگاهی برای فعالیت‌های مذهبی نمی‌تواند وجود داشته باشد، این روش منفی‌ترین موضعگیری است که یک

دولت نسبت به مذهب می‌توند داشته باشد، در این گونه برخوردها، آزادی مذهب ایمان و عقیده که از حقوق مسلم و از آزادی‌های اساسی ملت است، مستقیماً از افراد ملت سلب می‌گردد و آزادی فعالیتها و تعلیم مذهبی از آنان گرفته شده و انجام شعائر و مراسم دینی بطور کلی ممنوع می‌گردد.

در صورتیکه حق داشتن ایمان و اعتقادات مذهبی و ابراز آن بوسیله مراسم و فرایض مذهبی، و فراتر از آن حتی آزادی وجدان، همانند حقوق مادی و جسمی انسان (نظیر حق مسکن و پوشاک و خوراک و...) یکی از حقوق مسلم بشری بحساب می‌آید و جایگاه بالاتر از آن را باید داشته باشد، زیرا انسانیت انسان و تفاوت جوهری انسان و حیوان در داشتن آرمانهای برتر و معتقدات متعالی‌تر انسان و گرایش او به سوی کمال مطلق است.

از جمله کشورهای که ممنوعیت مذهب صریحاً در قانون اساسی آن منعکس گردیده و آثار شدیدی بر آن مرتب بوده است، می‌توان کشور آلبانی سوسیالیستی را نام برد که پس از جنگ جهانی دوم و استقرار دولت کمونیستی، بموجب قانون اساسی این کشور مذهب و کلیه فعالیتهای مذهبی ممنوع اعلان گردید و مبارزه شدید و گسترده‌ای با مظاهر مذهب در جامعه بعمل آمد (۶)

و هکذا کلیه کشورهای عضو اردوگاه سوسیالیستی نظیر اتحاد شوروی سابق و چین و غیره را می‌توان در این ردیف قرار داد، هرچند در قانون اساسی برخی از این کشورها نظیر چین و شوروی سابق، آزادی وجدان و عقیده برسمیت شناخته شده است، چنانچه در قانون اساسی شوروی سابق، در ماده ۵۲ آمده است: «برای شهروندان اتحاد شوروی آزادی وجدان یعنی حق پیروی از هر مذهب یا پیروی نکردن از هیچ مذهب، حق انجام مراسم و فرایض مذهبی یا تبلیغ آئیستی تضمین است، بر انگیزختن دشمنی و نفرت بسبب معتقدات مذهبی، ممنوع است» (۷)

اما پالیسی‌های عملی شوروی سابق و چین سرخ در گذشته و تاریخ معاصر این کشورها نشانگر برخوردهای بسیار خشونت آمیز و سرکوبهای بی‌رحمانه‌شان نسبت به مذاهب و معتقدات دینی بویژه نسبت به دین مقدس اسلام و آثارشان بوده است، تاریخ معاصر ترکستان اسلامی هنوز تهاجم گسترده و سرکوبی خونین و بی‌رحمانه دولت چین کمونیست را پس از انقلاب سوسیالیستی ۱۹۴۹ بر علیه اسلام و مظاهر اسلامی در ترکستان شرقی (سین کیانگ) از یاد نبرده است، و نیز در این رابطه می‌توان از برخورد شدید دولت کمونیستی چین نسبت به آئین بودائی در تبت یاد نمود. (۸)

چنانچه حوادث خونبار پس از انقلاب اکتوبر سال ۱۹۱۷ روسیه، در بلاد اسلامی ترکستان غربی نظیر بخارا و سمرقند و تاشکند و آذربایجان و کریمه و قفقاز و غیره، نشانگر موقف گیری‌های بسیار خشن دولت دیکتاتوری پرولتاریا بر علیه دین و معتقدات مذهبی مردم اعم از مسلمان و مسیحی می‌باشد (۹)

اکثر کشورهای کمونیستی از جمله شوروی سابق و چین کمونیست، نه تنها آزادی مذهبی و دینی را، آهم در ابتدائی‌ترین درجه‌اش، از مردم سلب نمودند بلکه فعالیتهای گسترده‌ای بر ضد مذهب و محو آثار آن نیز انجام دادند، مساجد و کلیساها را به سرپازخانه‌ها تبدیل نمودند، کتابخانه‌ها را سوختاندند، قرآنها و آثار اسلامی را از بین بردند، فعالیتهای مذهبی را به شدت و خشونت ممنوع ساختند و گرایش‌ها و ارزشهای معنوی، الهی و مذهبی را در جامعه عمیقاً تضعیف نمودند، و در عوض ایدئولوژی کمونیستی و افکار ضد خدائی خویش را با سرنیزه برای مردم تبلیغ و بر آنها تحمیل می‌نمودند.

ممنوعیت مذهبی ممکن است گاهی به شکل ممنوعیت کلیت معتقدات دینی و مذهبی تحقق پیدا کند چنانچه در کشورهای کمونیستی این حالت بوجود آمد و یا ممکن است بصورت ممنوعیت یک یا چند مذهب در مقابل حاکمیت یک یا چند مذهب دیگر در کشور یا کشورهایی تحقق یابد که در این رابطه می‌توان به ممنوعیت مذهب شیعه در دوره سلطنت عبدالرحمن خان جابر در افغانستان و بعضی از ادوار دیگر تاریخ معاصر این کشور اشاره کرد و نیز می‌توان ممنوعیت مذهب شیعه در حکومت عربستان سعودی را در این ردیف قرار داد.

گفتار دوم - سکوت (خودداری از بیان نقش مذهب)

ممکن است قانون اساسی کشوری نسبت به معتقدات دینی و مذهبی مردم بطور کلی یا نسبت به مذهب یا مذاهب خاص در آن کشور، ساکت باشد و در مورد اینکه آیا موضع دولت در برابر اعتقادات دینی و مذهبی موضع ضدیت و ممنوعیت خواهد بود و یا موضع بی طرفی خواهد بود و یا اینکه دولت آزادی مذهبی را برای مردم برسمیت خواهد شناخت؟ و هکذا در مورد اینکه آیا دولت در برابر مذهب مشخص با مذاهب معین چه موقفی اتخاذ خواهد کرد؟ مطلقاً سکوت را اختیار نموده و از بیان مسائل فوق بطور کلی خودداری نماید. اینگونه برخورد با مذهب در قانون اساسی کشوری، با هر یک از حالات ممنوعیت و بی طرفی و آزادی مذهبی سازگاری دارد، اما پاسخ دقیق و مشخص به مسائل فوق الذکر را می توان از روی قرائن موجود در لایه های مواد قانون و تفسیر آنها، ارائه نمود و یا از روی خط مشی عملی دولت و عملکردهای سیاسی و پالیسی های آن کشور بیان نمود.

بعنوان مثال می توان به قانون اساسی ۱۹۳۱ میلادی افغانستان اشاره کرد که مذهب حنفی را به صفت مذهب رسمی و عمومی افغانستان اعلان می دارد و دولت و قوانین را به آن مقید می نماید و هکذا برای ادیان اهل هنود و یهودی آزادی مذهبی اعطا می نماید اما در مورد مذهب امامیه مطلقاً سکوت اختیار نموده و در سراسر مواد اصول اساسی یک کلمه هم پیرامون آن نمی گوید، اگرچه از بعضی مواد قانون مذکور و نیز از پالیسی های عملی دولت نادرخان می توان مفهوم ممنوعیت را در رابطه با این مذهب بدست آورد که توضیح بیشتر آنرا به بخش تاریخچه موکول می نمائیم.

گفتار سوم - بی طرفی نسبت به مذهب

یکی از روشهای برخورد قانون و دولتها نسبت به مذهب، روش بی طرفی آنها می باشد درین روش نیز ممکن است نسبت به اصل اعتقاد به دین و مذهب و عدم اعتقاد به آن موضع بی طرفی اختیار شود و یا اینکه قانون و دولت نسبت به پذیرش مذهب یا مذاهب بخصوص و عدم پذیرش آن، بی طرف باشد و در عین اینکه ممکن است اصل بی دینی از نظر دولت مردود باشد.

برای این مفهوم ماده ۵۲ قانون اساسی شوروی سابق، که قبلاً به آن اشاره گردید، مثال خوبی می باشد که بموجب آن برای شهروندان اتحاد شوروی حق پیروی از هر مذهب یا پیروی نکردن از هیچ مذهب، تضمین است و چنانچه در ماده ۳۶ قانون اساسی چین آمده است که: «هیچ نهاد دولتی، سازمان عمومی و یا خصوصی حق ندارد بین معتقدان به یک مذهب و بی اعتقادان به آن مذهب تبعیض قائل شود.» (۱۰)

از ظاهر مواد مزبور، بی طرفی کشورهای چین و شوروی نسبت به مذهب مستفاد میگردد اما دیپلوماسی عملی این کشورها، پس از انقلاب های سوسیالیستی، بخوبی می تواند مفاد واقعی مواد فوق الذکر و نظائر آنها را بیان نموده و منطوق بی طرفی و آزادی مذهبی مقرر در قوانین اساسی شوروی و چین سرخ را به مفهوم ضدیت و ممنوعیت معتقدات دینی و فعالیتها و مراسم مذهبی، تفسیر نماید.

مفهوم بی طرفی نسبت به مذهب، تا حدود زیادی با مفهوم آزادی مذهبی معمول در کشورهای غربی و بلوک کاپیتالیستی انطباق داشته و در مورد زیادی با آنان مترادف می باشد.

یکی از اساتید حقوق اساسی برخورد دولتها را در برابر مذهب، که یکی از مصادیق آزادی فکر و عقیده می باشد، به دو نوع تقسیم می نماید:

۱ - روش متعهدانه، که در آن، دولت عقیده مذهبی را می پذیرد و برای رعایت و احترام انتشار آن همت می گمارد و تشکیلات خود را در اختیار و خدمت آن قرار می دهد، این تعهدات دولت نسبت به مذهب ممکن است از

نظر شدت و ضعف به درجات گوناگونی تقسیم شود.

۲- روش غیر متعهدانه، که دولت از مداخله در افکار و عقاید مذهبی خودداری می‌کند و افراد را در برابر آن آزاد می‌گذارد، این روش صورت‌های متفاوت دارد:

الف - دولت متساهل و بردبار، گاهی دولت در عین اینکه خود بعنوان هیئت، دارای عقیده‌ای است، به عقیده دیگران نیز، احترام قائل است و قصد ندارد که عقیده خود را به آنها تحمیل نماید، چنانچه مثلاً مذهب انگلیکان مذهب رسمی دولت انگلستان است و پادشاه رئیس آن محسوب می‌شود، با این وجود سایر مذاهب نیز آزادند و دولت مانع فعالیت آنها نمی‌شود.

ب - دولت بی‌طرف، گاهی دولت راجع به عقاید و افکار مذهبی بی‌طرف است و نه تنها عقیده‌ای را بر عقیده دیگر ترجیح نمی‌دهد، بکله خود نیز مظهر عقیده معین نیست، در این روش دولت، مانع آزادی افراد در اجرای عقاید شان نیست و فقط وظیفه‌ای که برای خود قائل است اینست که افراد، عقاید و افکار یکدیگر را محترم بشمارند و مزاحم یکدیگر نشوند، در فرانسه، دولت در برابر مذهب بی‌طرف است (۱۱)

گفتار چهارم - آزادی مذهب

رایج ترین شیوه برخورد با پدیده مذهب، در میان کشورهای غرب و کلیه کشورهای که نظام لائیک را مبنای کارشان قرار داده‌اند، عبارت از آزادی مذهب می‌باشد. در این روش، که از عدم تعهد دولت نسبت به مذاهب و ادیان و افکار مذهبی و دینی نشأت می‌گیرد، کلیه افراد جامعه، در پذیرش و یا عدم پذیرش دین و مذهب، آزاد بوده و پیروان هر دین و مذهبی می‌توانند در داشتن یا پذیرفتن عقاید و افکار مذهبی شان و در ابراز آن آزاد باشند.

اساس این شیوه برخورد در رابطه با مذهب از طرز تفکر لائیک اخذ شده است که بر طبق آن دین، و مذهب یک امر کاملاً خصوصی و فردی تلقی شده که تنها رابطه بین فرد و خداوند را تنظیم می‌نماید. و ربطی به شالوده‌ها، مبانی و ساختار سیاسی دولت و سرنوشت سیاسی جامعه ندارد، و دولت از مذهب و مذهب از دولت بطور کامل تفکیک شده است.

بنا بر این در کشورهای غربی و سیستم‌های لائیک، اولاً، مردم در داشتن عقائد مذهبی و یا نداشتن آن آزادند و می‌توانند به دین و مذهب بخصوص گرایش پیدا کنند همانطوریکه می‌توانند به هیچ دین و مذهبی ملتزم نشوند و دارای افکار و عقاید ضد دینی باشند، و از این جهت هیچگونه اجباری از طرف دولت چه نفیاً و چه اثباتاً، اعمال نمی‌شود. (آزادی وجدان)

و ثانیاً، آندسته از مردمی که به دین و مذهب بخصوص گرویده‌اند و معتقدات ویژه‌ای داشته و دارای مراسمی مذهبی بخصوص می‌باشند، این امر حق مسلم آنها تلقی شده و آنان می‌توانند به اعتقادات خودشان در باره آفرینش پای بند بوده و در مراسم دینی و فرایض مذهبی، آزاد باشند و نیز در تشکیل مجامع مذهبی، نگاهداری معابد و امکنه و محلهای مذهبی، آزادی تعالیم، انتشارات و تبلیغات، مسافرت‌های مذهبی و... (۱۲) در حدود رعایت نظم و قوانین جامعه، از آزادی بهره‌مند باشند.

در اعلامیه‌های حقوق بشر نیز، اعتقادات دینی و مراسم و فرایض مذهبی، بصورت یکی از آزادیها و حقوق فردی اشخاص تلقی گردیده است و آزادی مذهب بعنوان یکی از اشکال و انواع آزادی فکر و عقیده و بطور کلی آزادی وجدان، پذیرفته شده است، از این رو در این اعلامیه‌ها از حق داشتن افکار و عقاید ضد دینی و مذهبی نیز برای هر فرد، پیش بینی گردیده است.

در اعلامیه حقوق بشر در انقلاب فرانسه ماده ۱۰، چنین آمده است: «عقاید مردم، حتی عقیده مذهبی، آزاد است مگر اینکه اظهار عقاید موجب اختلال نظم عمومی شود که قانون آن را مقرر ساخته است.» (۱۳)

چنانچه در ماده ۱۸، «اعلامیه جهانی حقوق بشر» که بوسیله سازمان ملل متحد در دسامبر ۱۹۴۸ صادر گردیده آمده است که: «هرکس حق دارد که از آزادی فکر، وجدان و مذهب بهره‌مند شود. این حق متضمن آزادی در اظهار عقیده و ایمان می‌باشد، همچنین، شامل تعلیمات مذهبی و اجرای مراسم دینی است، و هرکسی می‌تواند از این حقوق منفرداً و مجتمعاً به طور خصوصی یا عمومی برخوردار شود.» (۱۴)

ماده فوق الهام بخش بسیاری از کشورهای پیرو سیستم لائیک (جدائی دین از سیاست) گردیده است. بطور مثال در ماده ۴ قانون اساسی جمهوری فدرال آلمان مصوب ۸ مه ۱۹۴۹ و اصلاح شده در ۱۹۶۰ چنین آمده است: «۱ - آزادی ایمان، وجدان و آزادی عقیده مذهبی یا فکری مصون از تجاوز خواهد بود، ۲ - اجرای بدون مزاحمت آئین مذهبی تضمین می‌باشد. ۳ -» (۱۵)

بر طبق بینش لائیک، دین و مذهب، پدیده‌ای است بریده از غوغای زندگی اجتماعی، که در گوشه‌ای از پهنه وسیع حیات بشری، در محاصره و انزوا بسر می‌برد و نباید اصول و احکام آن را در تنظیم روابط اجتماعی و سیاسی جوامع بشری بکار بست چنین طرز تفکری تا حد زیادی از وضعیت موجود بعضی از ادیان تحریف شده نظیر وضعیت کلیسا در قرون وسطی و مذهب کاتولیک، نشئت گرفته است، اما در مورد دین مقدس اسلام، که از جامعیت و پویائی بخصوص برخوردار است، نمی‌تواند صادق باشد، اسلام برای تنظیم تمامی ابعاد فردی و اجتماعی زندگی بشری، اصول و مقرراتی دارد که با تکیه بر انفتاح باب اجتهاد و با توجه به شیوه خاص برخورد با مقتضیات زمان و روابط پیچیده و جدید زندگی اجتماعی، برای همیشه می‌تواند پاسخگوی تحولات زمان باشند که اینجا مجال تفصیل و توضیح آن نمی‌باشد.

ظاهراً قوانین اساسی بسیاری از کشورهای کمونیستی نیز بر پذیرش آزادی وجدان و عقیده و مذهب دلالت دارند هرچند در ماورای مواد قانون و در عرصه‌های دیپلوماسی عملی این کشورها، چنانچه ذکر آن رفت نه تنها آزادی وجدان (برابری گرایش دینی و عدم آن) مورد قبول قرار نگرفته است بلکه چه بسا افراد جامعه‌ای را اجباراً به گرایش ضد دین و اعتقادات و ایدئولوژی ضد مذهبی، ملتزم نموده‌اند.

در بخشهای از ماده ۵۲ قانون اساسی اتحاد شوروی مصوب ۱۹۷۷ آمده است: «برای شهروندان اتحاد شوروی وجدان یعنی حق پیروی از هر مذهب یا پیروی نکردن از هیچ مذهب... تضمین است... در اتحاد شوروی مذهب از دولت و مدرسه از مذهب جدا است.» (۱۶)

اصل سی و ششم قانون اساسی چین مصوب دسامبر ۱۹۸۲ نیز مبین پذیرش آزادی وجدان و آزادی مذهب در این کشور بوده است و دولت را موظف می‌نماید که حق اجبار در اعتقاد یا عدم اعتقاد به آئینی را ندارد و بین معتقدان بیک مذهب و بی‌اعتقادان به آن نمی‌توان تبعیض قائل شود و از فعالیت‌های عادی مذهبی حمایت کند (۱۷)

اما تحولات انقلاب فرهنگی و سرکوب‌های خونین مردم مسلمان «سین کیانگ» و غیره در چین و اقدامات خشونت‌بار و فاجعه‌های اسفبار ممالک آسیای میانه شوروی سابق نشان دهنده این حقیقت بود که کمونیستها پا را از آزادی وجدان بشری نیز فراتر گذاشته و افراد بشر را بسوی التزام به ایدئولوژی الحادی به پیش راندند.

گفتار پنجم - مذهب قانونی

مذهب قانونی مذهبی است که صریحاً در قانون ذکر گردیده و رسمیت و نفوذ آن در درجه پائین تر از مذهب رسمی و در مرحله بالاتر از آزادی مذهبی، از طرف قانونگذار پذیرفته شده است صلاحیتها و آثار حقوق مذهب قانونی بگونه‌ای است که نمی‌توان آنرا از مصادیق آزادی مذهبی تلقی کرده، زیرا آزادی مذهبی بویژه آنگونه که در غرب مطرح است، مذهب از مسائل اساسی و مهم سیاسی اجتماعی جامعه و زندگی اجتماعی بدور بوده و صلاحیت‌های قانونی آن تنها در محدوده اعتقادات مذهبی و اجرای مراسم عبادی و معابد و کلیساها منحصر می‌گردد در صورتیکه مذهب قانونی گرچند مانند مذهب رسمی در همه ابعاد سیاسی - اجتماعی جامعه رسمیت ندارد ولی در

بسیاری از ابعاد رسمیت دارد و مخصوصاً در محدوده شعاع و جودی پیروان‌شان دارای صلاحیت و نفوذ می‌باشد. و قانون موارد رسمیت و صلاحیت‌ها و آثار حقوقی را که به آن مترتب است ذکر نموده و آنها را در قانون منعکس می‌نماید.

در این مورد می‌توان به قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران اشاره کرد که پس از آنکه اسلام را بعنوان دین رسمی ایران پذیرفته است، مذهب جعفری اثنی عشری را به صفت مذهب رسمی کشور و مذاهب دیگر اسلامی مانند حنفی، مالکی، شافعی، حنبلی و زیدی را بعنوان مذاهب قانونی مورد قبول قرار داده و برای ایرانیان زردشتی، کلیمی و مسیحی حق آزادی مذهبی را قائل شده است.

اصل دوازدهم قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران مقرر می‌دارد که: «دین رسمی ایران، اسلام و مذهب جعفری اثنی عشری است و مذاهب دیگر اسلامی اعم از حنفی، شافعی، مالکی و زیدی دارای احترام کامل می‌باشند و پیروان این مذاهب در انجام مراسم مذهبی، طبق فقه خودشان آزادند و در تعلیم و تربیت دینی و احوال شخصیه (ازدواج، ارث و وصیت) و دعاوی مربوط به آن در دادگاهها رسمیت دارند و در هر منطقه‌ای که پیروان هر یک از این مذاهب اکثریت داشته باشند، مقررات محلی در حدود اختیارات شوراها، بر طبق آن مذهب خواهد بود، با حفظ حقوق پیروان سایر مذاهب.»

بر طبق اصل فوق الذکر، دین رسمی، اسلام است و مذهب رسمی، مذهب جعفری اثنی عشری بوده که در همه ابعاد رسمیت دارد، اما مذاهب قانونی یعنی مذهب حنفی و شافعی، مالکی، حنبلی و زیدی نیز دارای احترام کامل بوده و در پنج بعد مهم و اساسی رسمیت دارند:

- ۱ - در انجام فرائض دینی و مراسم و شعائر مذهبی بر طبق فقه خودشان عمل خواهند نمود.
- ۲ - در تعلیم و تربیت دینی از تعالیم مذهب خودشان استفاده می‌کنند.
- ۳ - در احوال شخصیه (ازدواج، طلاق، ارث، و وصیت) از احکام فقهی مذهب خودشان پیروی خواهند نمود.
- ۴ - دعاوی پیروان این مذاهب که راجع به احوال شخصیه باشند، در تمامی دادگاههای ایران می‌تواند مطرح شود و درین زمینه‌ها احکام فقهی مذهب خودشان از طرف دادگاهها بمورد اجرا گذاشته می‌شود.
- ۵ - در کلیه مناطقی که پیروان یکی ازین مذاهب از اکثریت برخوردار بوده مقررات محلی آن منطقه مانند مقررات اقتصادی، اداری، زراعت، صنعت، معدن، آموزش و پرورش و سایر مقررات محلی، بر طبق مذهب خود آنها وضع و اجرا می‌گردد.

و مهم‌تر از همه این موارد فوق، نظام جمهوری اسلامی ایران بر پایه‌ها و شالوده‌ها و اصولی بنا گردیده است که در آنها، میان تشیع و تسنن تفاوتی وجود نداشته و تقریباً صد در صد اتفاق دارند و با تحقق این اصول و آرمانها و اهداف و مبانی، اهداف و مبانی همه مذاهب بزرگ اسلامی تحقق پیدا خواهد کرد.

بطور مثال در پایه‌های نظام جمهور اسلامی ایران که در اصل دوم قانون اساسی، تبیین گردیده است و هکذا در وظائف و اهداف دولت اسلامی که در اصل سوم آمده است و در اصل چهارم، مبنی بر موافقت کلیه قوانین کشور با موازین اسلامی و در اصل هفتم مبنی بر نقش شوری و بعضی از اصول و اساسات دیگر نظام، که در قانون اساسی بیان گردیده‌اند؛ اختلاف قابل توجهی بین مذاهب اسلامی وجود نداشته و فی الجمله همه اتفاق نظر دارند.

گفتار ششم - مذهب رسمی

مذهب رسمی یعنی مذهب حاکم بر یک کشور، که در تمامی ابعاد زندگی فردی و اجتماعی رسمیت داشته و دارای آثار حقوقی باشد و کلیه‌ای قوانین مدنی، جزائی، مالی، اداری، تجاری و.. بر اساس موازین آن وضع گردیده و

در عرصه‌های قوای مجریه و قضائیه نیز نفوذ داشته باشد که این مفهوم در صورتی می‌تواند مصداق داشته باشد که نظام سیاسی - اجتماعی حاکم بر جامعه نظام مکتبی و مذهبی باشد و الا اگر نظام سیاسی - اجتماعی بر شالوده‌های دیگری استوار باشد، مذهب رسمی که در قانون اساسی آن نظام ذکر می‌شود، مفهوم دیگری خواهد داشت.

از این رو، می‌بینم که گاهی مذهب رسمی به مفاهیم متعدد و متفاوتی استعمال گردیده است. بطور مثال، در جمهوری چهارم فرانسه (۱۸۳۰ - ۱۹۰۵) سه مذهب رسمی شناخته شده و از امتیازاتی برخوردار بودند، که عبارت بودند از: ۱ - مذهب کاتولیک ۲ - مذهب پروتستان ۲ - مذهب یهود. رسمیت مذاهب یاد شده، بیشتر بدین مفهوم بود که دولت مخارج مذاهب مزبور را از مالیه عمومی تأدیه می‌کرد (۱۸).

و هكذا در امپراطوری روم قدیم که بر اساس الوهیت امپراطوران توار داشت؛ رسمیت مذهب معنای خاصی پیدا می‌کرد چنانچه در انگلستان که مذهب انگلیکان، مذهب رسمی دولت آن است و پادشاه انگلستان رئیس آن محسوب می‌شود. (۱۹) رسمیت مذهب، معنای ویژه‌ای خودش را خواهد داشت.

و بدیهی است که مفهوم رسمیت مذهبی که در ماده اول قانون اساسی دوران مشروطیت ایران آمده است با مفهوم رسمیت مذهبی که در ماده دوازدهم قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران وجود دارد، کاملاً از همدیگر متفاوت بوده و هر یک دارای معنای مشخص می‌باشد. چنانچه اساسات سیاسی یک دولت سلطنتی مشروطه با اساسات و پایه‌های سیاسی یک نظام اسلامی کاملاً متفاوت می‌باشند.

گاهی از روی مسامحه، رسمیت مذهبی برای مفاهیم آزادی مذهبی، عدم ممنوعیت مذهبی و قانونیت مذهبی بکار برده می‌شود. بطور مثال اگر گفته شود: در اتحاد شوروی همه مذاهب رسمیت دارند، یعنی هیچ مذهبی ممنوع نیست. و یا اگر گفته شود در کشورهای غرب، تمامی ادیان و مذاهب از رسمیت برخوردارند، بدین معنا است که کلیه آنها از آزادی مذهبی بهره‌مند هستند.

در قوانین اساسی بسیاری از کشورهای اسلامی مانند مصر، سوریه، عراق، اردن و... این اصل به چشم می‌خورد که: دین رسمی اسلام است، در صورتیکه این قوانین اساسی، دین را از دولت و زندگی جدا می‌کند، گویا ی که اسلام با نظام حکومتی و نظام اقتصادی و سیاست و آموزش و پرورش و سیاست خارجی، رابطه‌ای ندارد.

بهر حال، در اینجا منظور ما از دین رسمی، دینی است که اصول و مبانی آن، اساسات یک نظام سیاسی - اجتماعی را شکل داده باشد و مراد از مذهب رسمی، مذهبی می‌باشد که احکام و مقررات آن در تمامی ابعاد حیات اجتماعی و پیروان آن مذهب، رسمیت و نفوذ داشته و در عرصه‌های قوای مقننه و مجریه و قضائیه دارای آثار حقوقی باشد.

پس از آنکه مفاهیم و مقوله‌های مربوطه به جایگاه مذهب در قانون اساسی، تا حدودی توضیح داده شد و اقسام برخورد‌های که دولت‌های دنیا در رابطه با پدیده مذهب در قانون اساسی داشته‌اند یا ممکن است داشته باشند؛ تفصیلاً بیان گردید، نوبت به این سؤال مهم و محوری می‌رسد که جایگاه مذهب تشیع در قانون اساسی آینده افغانستان، در قالب کدام یک از این مفاهیم تبیین می‌گردد و اینکه شیعیان افغانستان، بطور دقیق، چه چیزی را می‌خواهند و مقصود آنها از رسمیت بخشیدن به مذهب تشیع در کنار مذهب حنفی، در قانون اساسی آینده افغانستان چه می‌باشد و مقصد و مرام آنها چگونه تشریح می‌گردد؟

اما قبل از اینکه در صدد پاسخ به مسئله یاد شده باشیم، لازم است مروری داشته باشیم به قوانین اساسی گذشته در افغانستان و اینکه پیشینه اصل مربوط به مذهب در قوانین مزبور به چه کیفیتی بوده و چه تحولاتی را گذرانده است و قوانین گذشته و دولت‌های سابق با مذهب بطور عام، و با مذهب شیعه بطور خاص، چه برخورد‌هایی را در پیش گرفته‌اند؟

فصل دوم

جایگاه مذهب تشیع و تسنن در قوانین اساسی افغانستان

مبحث اول - عصر ماقبل ظهور قانون اساسی

با مطالعه چند قرن اخیر از تاریخ معاصر افغانستان، در می‌یابیم که در طی قرون مزبور مردم افغانستان، بازیچه دست شاهان جابر و ستمگر و شهزادگان بوالهوس و شهوت پرست، قرار گرفته و در تحت سیطره مطلقه و حاکمیت لجام گسیخته آنان بسر برده‌اند بگونه‌ای که این دوره از تاریخ افغانستان را می‌توان دوران سیاه و تاریک تاریخ معاصر این کشور نامید، دوره‌ای که در آن، نه تنها مردم افغانستان در چنگال هوی و هوسهای سلاطین و سلطان زادگان بی‌اراده گرفتار بودند و از نعمت حکومت عدل و مشروع الهی یا مردمی محروم بودند؛ بلکه بخاطر نادانی، بی‌ارادگی، وابستگی و بی‌کفایتی این ملک و ملک زادگان بی‌مقدار، از قافله تمدن بشری و پیشرفت‌ها و انکشافات بزرگ علمی، فرهنگی و صنعتی جهان معاصر بشری، نیز عقب نگهداشته شده و با آن فرسنگ‌ها فاصله گرفتند.

درین دوره‌های تاریک در افغانستان، از قانون و حکومت قانون و نقش مردم در حاکمیت و عدالت اجتماعی و برابری و برادری اسلامی، اثری دیده نمی‌شد و هر چه بود ظلم و ستم و سایه و تاریکی بود و نفاق و شقاق و تعصب و تبعیض اجتماعی و مذهبی، که درین میان محرومیت و مظلومیت پیروان مذهب اهل بیت بسیار دلخراش کننده و قابل توجه است، در اینجا بطور نمونه به دوره حاکمیت عبدالرحمن خان جابو که می‌توان آنرا دوره اوج ظلم و ستم بر شیعه و پیروان آن در افغانستان نامید، اشاره می‌نماییم.

امیر عبدالرحمن و مذهب تشیع در افغانستان

از سال ۱۸۸۰ تا ۱۹۰۱ میلادی، به مدت ۲۱ سال حکومت عبدالرحمن خان، از سیاه‌ترین دوره‌های تاریخ معاصر افغانستان است، این دوره را می‌توان دوره اوج سرکوبی و ممنوعیت تشیع در افغانستان نامید. دوره‌ای که در آن بیش از ۶۰ درصد از شیعیان این کشور بدست این حاکم سفاک به کتل رسیدند. و تعداد کثیری از زنان و دختران شیعه به اسارت و کنیزی برده شده و تشریفات بردگی و فروش شیعه‌ها و «هزاره‌ها» مرسوم گردید و فتوای تکفیر شیعیان و هزاره‌های شیعه مذهب از طرف رژیم و ملاها و روحانیون وابسته به رژیم صادر گردید و مظالم سنگین سیاسی - اجتماعی و اقتصادی بر این دسته از مردم افغانستان اعمال گردید.

بطور قطع این اعمال ضد اسلامی و انسانی عبدالرحمن خان در برابر شیعیان افغانستان برای طرفداری از اهل سنت و جماعت این کشور نبوده است، زیرا او به هیچ یک ازین مذاهب پای بندی نداشته است بلکه به تبعیت از انگلیس و برای تحکیم پایه‌های سلطنت استبدادی خویش، به شیوه‌های ماکیاولی متوسل گردیده و تعصب مذهبی را فوق العاده تشدید نموده و وحدت اسلامی مردم افغانستان را که یگانه عامل پیروزی در جنگ‌های استقلال طلبانه ضد انگلیس بود، از هم پاشید.

در مورد رسمیت فروش شیعه‌ها و هزاره‌ها و گسترش دامنه بردگی آنها توسط رژیم سفاک عبدالرحمن خان، مورخ شهیر افغانستان آقای میر محمد صدیق فرهنگ مطالبی زیادی را با مدارک معتبر نقل می‌کند (۲۴) از جمله آنها متن فرمانی است که بوسیله عبدالرحمن خان بدین شرح صادر گردیده است:

«اگر مردم هزاره نخواهند زن و دختر و پسر خود را بفروشند، به سجل و مهر قاضی و حاکم هر قدر که (کارکنان دولت) می‌خواهند غلام و کنیز خریده، ده یک بهای آن را محصول به دولت بدهند.»

در نتیجه این امر، فروش پسران و دختران هزاره‌ها چنان گسترش یافت که چندی بعد برخی از هندوان قندهار به جرم زنا بستان به کنیز و غلام هزاره، مأخوذ شدند، هندوان در مقام دفاع از خویش گفتند: «غیر از اینها دختران و پسران و زنان بسیاری ازین قوم را تاجران و بازرگانان مسلمان و هند خریده و از راه تجارت در شالکوت هند و سند برده و حتی به اولیای شهر و بازار فروخته و...» (۲۵)

قرار سنجش نماینده دولت انگلیس از ماه جولای ۱۸۹۲ تا جون ۱۸۹۴ در حدود ۹ هزار نفر هزاره به طور کنیز و غلام در بازار کابل در محل بیع و شرا قرار گرفتند (۲۶) در حالی که عده‌ای دیگر در سایر شهرها به فروش می‌رسیدند، امیر برای توجیه این اعمال خود چنین استدلال می‌کرد که با رسیدن روس و انگلیس به سرحدات افغانستان هزاره‌ها که با سایر مردم افغانستان اختلاف مذهبی دارند، خطری را برای سلامتی و آزادی افغانستان تشکیل می‌دهند.

عبد الرحمن خان جابر، برای قلع و قمع شیعیان افغانستان، برخی از روحانیون جاهل و متعصب اهل سنت را هماهنگ نموده و چندین فتوی مبنی بر کفریت شیعیان و هزاره‌ها صادر نمود و این فتاوی را به تمام حکام محلی و رؤسای قبائل سنی مذهب فرستاد و با استفاده از بی‌خبری و جهالت و عدم اطلاع آنان، تعدادی کثیری از مردم اهل سنت افغانستان را علیه شیعیان و هزاره‌های این کشور بسیج نمود که آثار منفی آن تا دهها سال بعد باقی مانده و دهها هزار زائر مرقد مطهر امام رضا (ع) و زائرین امام حسین (ع) در مسیر راهها بوسیله مردم از حقیقت بی‌خبر به قتل رسیدند. (۲۷)

بطور نمونه یکی از این فتوی‌ها که بوسیله شخصی بنام میر احمد شاه صادر گردیده و به مهر عبدالرحمن خان رسیده است چنین می‌باشد: «چون کفر اشرار هزاره... به جای رسیده که... سرکار اعلی در قلع و قمع اینان بنیاد این بی‌دینان که اثری از ایشان در آن محل و خلال جبال نماند و املاک ایشان در بین اقوام غلجائی و درانی تقسیم شود، چنین سرورشته و تجویز فرموده‌اند که سپاه نصرت پناه نظامی و اولوسی (مردمی) از هر سمت و جانب مملکت خداداد افغانستان، آنچنان در خاک طوائف باغیه هزاره‌جات جمع شوند که نفی از آن طوائف گمراهان جان به سلامت نبرد و رها نشود و کنیز و غلام از طوائف مذکور بدست هرنفیری از اقوام مجاهدین افغانستان باشد... زیرا که... و قتل و تاراج آن طائفه کفار لازم است.» (۲۸)

ب - عصر ظهور قانون اساسی

گفتار اول - قانون اساسی امان الله خان (۱۳۰۲)

اولین قانون اساسی، بمفهوم امروزی آن، در افغانستان، در عصر امان الله خان در ۲۰ حمل ۱۳۰۲ مطابق با ۱۹ اپریل ۱۹۲۳، تحت عنوان «نظامنامه اساسی دولت علیه افغانستان» بوجود آمد که بوسیله جرگه ۸۷۲ نفری جلال آباد، به تصویب رسید بموجب این قانون که متشکل از ۷۳ ماده بود، برای اولین بار در تاریخ افغانستان، قدرت شاهی توسط قانون و مؤسسات سیاسی مردم، محدود گردیده و تعدادی از آزادیها و حقوق اساسی مردم تأمین گردید... (۲۹)

برخی از مواد قانون مزبور که در ارتباط با مذهب بوده و یا میزان مداخلت مذهب را در امور سیاسی و حکومتی نشان می‌دهد، بقرار ذیل می‌باشند:

«ماده دوم: دین مردم افغانستان، دین مقدس اسلام است پیروان سایر ادیان، مثل یهودیان و هندوهای ساکن افغانستان، از حمایت کامل دولت برخوردارند بشرطیکه آنها امنیت عمومی را مختل ن سازند.»

«ماده چهارم... پادشاه افغانستان... به اشراف و مردم افغانستان وعده خواهد داد که بر اساس اصول شریعت و مواد این قانون حکم خواهد راند...»

«ماده پنجم: پادشاه، خادم و مدافع دین مبین اسلام و حکمران و پادشاه تمام اتباع افغانستان می باشد.»
 «ماده هشتم: تمام مردمیکه در پادشاهی افغانستان سکونت دارند، بلا تفریق مذهبی و طبقاتی اتباع افغانستان شناخته می شوند...»

«ماده دهم: ... هیچکس بدون صدور حکم فیصله محکمه شرعیه و نظامات مقننه توقیف یا مجازات نخواهد شد...»

ماده سیزدهم: تمام اتباع افغانستان به صورت انفرادی یا دسته جمعی، حق تقدیم عرایض به حکومت را در مقابل افراد دولتی یا عادی که در برابر احکام شریعت یا قوانین دولت بی حرمتی کرده باشند خواهد داشت»
 «ماده شانزدهم: کافه تبعه افغانستان به حضور شریعت و قوانین دولت، دارای حقوق و مسئولیت مساوی در برابر دولت اند.»

«ماده بیست و یکم: تمام دعاوی و قضایا در محاکم عدلی به اساس حکم شریعت و قوانین جزائی، مدنی و جنائی فیصله خواهد شد.» (۳۰)

ماده دوم قانون اساسی مزبور، دین اسلام را به صفت دین رسمی افغانستان اعلام نموده و از ذکر رسمیت مذهب بخصوص ساکت می باشد که این اطلاق رسمیت تمام مذاهب مشهور، اعم از شیعه و سنی را شامل می گردد و نیز برای یهودیان و هندوهای ساکن افغانستان، آزادی مذهبی را قائل می شود.

ماده چهارم و پنجم، پادشاه را موظف می نماید تا بر اساس اصول شریعت حکم نموده و خادم و مدافع دین مبین اسلام باشد. و ماده دهم و ماده ۲۱، هرگونه توقیف و مجازات را مقید به حکم محکمه شرعیه نموده و محاکمه را موظف به حکم بر اساس شریعت می نماید. و ماده سیزدهم، بی حرمتی در برابر احکام شریعت را موجب بازخواست می داند.

بنا بر این نمی توان چنین قضاوت کرد که پذیرش دین اسلام بصفه دین رسمی کشور، درین قانون، یک اصل کاملاً تشریفاتی بوده و در ارگانهای اجرایی و قضائی و در حقوق اساسی مردم دارای آثار حقوقی نمی باشد. زیرا مشاهده می گردد که مواد قانون مزبور، هم پادشاه و هم افراد دولتی (قوه مجریه را) و هم محاکمه عدلیه (قوه قضائیه) را تا میزان زیادی به اصول دین مقدس اسلام و احکام شریعت مقید می سازد، بگونه ای که میزان تعهد و تقید نظام حکومتی امان الله خان به دین اسلام و احکام شریعت، کمتر از درجه تعهد نظامهای حکومتی نادرخان، ظاهر خان و داود خان نمی باشد.

به دلیل اینکه همه این حکومتها، حکومتهای سلطنتی و تک قطبی بوده اند که بر شالوده های نظام ملوکیت و سلطنت پی ریزی گردیدند، و از نظام مکتبی اسلامی بمعنای واقعی کلمه بسیار فاصله داشته اند، اگر چه تاحدودی نسبت به اصول مذهبی مقید بوده اند. و در این قسمت تفاوت محوری میان اینها موجود نبوده است.

در عین حال دیده می شود که در قانون اساسی امان الله خان، دین رسمی، اسلامی می باشد و از مذهب ذکری به میان نمی آید، بنا بر این به همه مذاهب سنی و شیعی، بدیده یکسان نگاه می شود و در مورد پادشاه و نیز محاکم قضائی، بجای آوردن قیدها «پیرو مذهب حنفی» و «احکام حنفی» قید اسلام و شریعت اسلامی را می آورد. و بدین ترتیب با مذهب شیعه و پیروان آن در افغانستان، نسبتاً برخورد منصفانه، عادلانه و واقع بینانه ای بعمل آورده است.

اما همین قانون اساسی مصوب لویه جرگه ۱۳۰۱ جلال آباد، در سال ۱۳۰۳، در لویه جرگه پغمان، مورد بحث و بررسی قرار گرفته و پس از مباحثات تند و داغ میان اعضای لویه جرگه در بعضی از اصول آن اصلاحاتی بعمل آورده و تعدیل گردیدند، از جمله اصل دوم قانون مزبور، تعدیل گردیده و بدین صورت درآمد: «اسلام دین رسمی و مذهب حنفی، مذهب رسمی اکثریت مطلق مردم افغانستان است. هندوها و یهودیان (در آنوقت در افغانستان یک تعداد مردم یهود وجود داشت) نیز تبعه افغانستان شناخته می شوند و حقوق شان حمایت

می‌شود. (۳۱)

در جرگه سال ۱۳۰۳، که در پغمان منعقد گردیده و به مدت یک هفته ادامه یافت ۱۰۵۲ نفر از صاحب منصبان ارتش، و کلاء، و وزراء معینها و سادات، مشایخ، علماء، فضلاء، اعزّاء، خوانین و سایر اشخاص کشوری و تشونی و نمایندگان مردم که اطلاعاتنامه‌های رسمی دائرهٔ شمس‌آغاسی شمولیت‌شان را در جرگه اجازه داده بود، شرکت ورزیدند. (۳۲) و از آنجمله ۲۵ نفر از شرکت کنندگان از خوانین، رؤسا و بزرگان شیعه و هزاره بودند، که در میان آنان:

۱ - سید محمد حسین خان ۲ محمد علی خان ۳ - سید جعفر ۴ - میرزا علی محمد خان و... از کابل، ۵ - محمد سرور خان از جاغوری ۶ - غلام علی خان از کونه عشرو ۷ - کاظم خان از ترکمن ۸ - احمد علی خان از بامیان ۹ - سید قاسم خان از بامیان ۱۰ - سید اکبرشاه از دایزنگی ۱۱ - میر محمد اسماعیل از بهسود ۱۲ - سید میرزا محمد حسین از یکاولنگ ۱۳ - میر غلام حسین بیگ از دایزنگی ۱۴ - محمد حسین کربلانی از سرچنگل و... دیده می‌شود. (۳۳)

یکی از موضوعات مهم مورد بحث درین لویه جرگه، مسألهٔ برسمیت شناختن یا شناختن مذهب تشیع بود. نظر شاه امان... خان این بود که مذهب تسنن و تشیع هر دو جزء مذهب رسمی کشور باشد، نمایندگان شیعی ازین نظر شاه استقبال کردند اما بیشتر نمایندگان برادران اهل سنت با این نظر امان... خان به مخالفت برخاستند و گفتند که در قانون اساسی کشور باید قید شود که دین رسمی اسلام طبق مذهب اهل سنت و جماعت است. امان الله خان در جواب مخالفین استدلال کرد که: «اگر ما در دستور اساسی خویش لفظ سنت و جماعت را تحریر کنیم آیا با اینقدر شیعه که به دولت ما می‌باشد چه خواهیم گفت و با آنها کدام شیوه و معاملهٔ برادرانه را مرعی و معمول خواهیم داشت؟ ضرورتاً یک نفاق ما بین ما تولید خواهد شد.» در اینجا یک ملأی سرحدی بلند شد و گفت: برای خروج «قادیانی» باید لفظ سنت و جماعت قید شود. شاه گفت: پس باید در قانون اساسی چنین تحریر شود که دین رسمی افغانستان، اسلام و مذاهب قدیمه رسمیت دارند تا شیعه‌ها نیز تحت تأمین بیایند و مذاهب جدید الظهور مانند قادیانی هم رسمیت نیابد. (۳۴)

نظر دوم امان الله خان نیز مورد مخالفت قرار گرفت و او مجبور شد که مذهب اهل سنت و جماعت را در قانون اساسی قید کند، شاید همین حمایت امان الله خان از مذهب شیعه در لوی جرگه پغمان بود که شیعیان، مخصوصاً هزاره‌ها نسبت به او تاحدی خوشبین بودند. *مآل انسانی و مطالعات فرهنگی*

در یکی از روزها ملک نور محمد هزاره، مقالهٔ مفصلی را که با آیات قرآن مجید و احادیث نبوی مزین بود و نیز جملاتی راجع به آزادی بشر و تمجید از لغو برده‌داری، ایراد کرد و شعر مفصلی هم که خود سروده بود قرائت نمود که یک بیت از آن شعر طولانی چنین است: دخترک اُمّت خیر الوری همچو کنیزان شدی بیع و شری

روز دیگر غلام حیدر خان یکی دیگر از خوانین هزاره، مقاله‌ای در مورد آزادی اقلیتها در افغانستان خواند و از اینکه امان الله خان به مردم آزادی داده تقدیر نمود، در قسمتی از سخنانش چنین گفت:

«چون در زمان سابق الی ده هزار نفوس اناث و ذکور از مردم اسلامی از طائفه هزاره و جدید شغنانی و بدخشی و چهار صده و غیره، بعنوان کنیزی به خانه‌های عده‌ای مقید بودند، ما از اعلیٰ حضرت غازی تشکر می‌کنیم که در ابتدای جلوس خود اینچنین اناث و ذکور ملت را، اول از حرم خود دوم از خانه‌های دیگر آزاد کردند» (۳۵)

در لوی جرگه سال ۱۳۰۷، در پغمان، نیز عده‌ای زیادی از مردم شیعه شرکت نموده بودند و از جمله ملا فیض محمد کاتب نیز شرکت داشت، او از شاه خواست تا مذهب شیعه دوازده امامی نیز در قانون گنجانده شود. اما مثل دفعهٔ پیش با مخالفت‌های شدید برادران اهل سنت مواجه گردید، و وضع مجلس بهم خورد و عده‌ای به ملا حمله کردند تا اینکه مأمورین حفاظت شاه، به امر او ملا را از معرکه نجات داده و پنهانی به زادگاه او (ناور) فرستاد. (۳۶)

گفتار دوم - قانون اساسی نادر خان (۱۳۰۹ هـ)

نادر خان سپهسالار سابق امان الله خان، که از سال ۱۳۰۳ هـ به بعد بحیث وزیر مختار در پاریس بسر می‌برد (۳۷) از سابق روابط محرمانه‌ای با انگلیسها داشت، با آغاز اغتشاشات داخلی در افغانستان، نادر خان و برادران او با کمک انگلیسها از پاریس بطرف هندوستان آمدند (۳۹) و از آنجا به پیشاور آمد، و با همفزیر وزیر مختار انگلیس در کابل ملاقات نمود و به کمک تفنگها و کارتوس‌ها و پوندهای انگلیس (۴۰)، از ساحات جنوبی افغانستان پیشروی‌اش را به سوی کابل آغاز نموده و با استفاده از جو هرج و مرج داخلی، قدرت را در کابل بدست آورد.

نادرخان که منافع سیاسی خود و خاندان خود را زیرکانه درک نمود و از عوامل حساسیت مردم بر علیه امان الله خان بخوبی آگاه بود، برای تحکیم پایه‌های سلطنت خویش و جلب نظر اکثریت مردم ریاکارانه تقید و تعهد شدید خویش را نسبت به شریعت اسلامی مخصوصاً فقه حنفی، به نمایش می‌گذاشت.

در دستور العمل ده ماده‌ای که پس از گذشت یک ماه از پادشاهی او، اعلان گردید، امتیازات زیادی را به ملاءهای اهل تسنن اعطا نمود، از جمله در فقره یکم دستور العمل مزبور چنین آمده است: «حکومت مطابق اوامر اسلام و فقه حنفی عمل و اجرائات می‌نماید، هیئت رئیسه و وزارت عدلیه (که در بست در اختیار مولوی‌ها قرار گرفته بود) مسئول تدوین و اجرائات قانون‌اند یک شعبه امین و اخلاقی باید تشکیل گردد»

و در ماده ۲ آمده است که: تمام افغانها، پایبند و مقید به قرآن‌اند. (۴۱)

نادرخان برای هموار کردن مشکلات موجود در سر راه سلطه و حاکمیت خویش، به اهرم مذهب متوسل گردیده و در تاریخ ۱۴ قوس (آذر) ۱۳۰۸ هـ جمعیتی را بنام «جمعیت العلماء» در کابل تأسیس نمود. از جمله کارهای این جمعیت به تصویب رساندن «الایحه تبلیغ» که هرگونه تبلیغ و خطابه را در اجتماعات مذهبی، از وظائف روحانیون می‌دانست که اهلیت آنها به تصویب جمعیت العلماء رسیده باشد. در اولین اعلامیه پنج ماده‌ای جمعیت مذکور چنین آمده است (۴۲) «۱ - هر که با پادشاه بیعت نکند بمرگ جاهلیت مرده است. ۲ - خداوند اطاعت و معصیت امر پادشاه را با اطاعت و معصیت امر خود مساوی دانسته است. ۳ - خداوند فرموده است: جمیع اوامر شرعیه پادشاه راه خواه محبوب باشد یا مکروه اطاعت کنید. ۴ - پیامبر اکرم وجود پادشاه را ظل الله، حساب کرده و اهانت او را، اهانت خدا تعریف میکند. ۵ - یاغیان و طاغیان پادشاه را مساوی به کفار و به قتل السیف امر میدهد که ایشان را بقتل برسانید»

در قانون اساسی سال ۱۳۰۲ هـ امان الله خان را کنار گذاشته بود و در ماه میزان ۱۳۰۹ هـ مطابق با سپتامبر سال ۱۹۳۰ میلادی، لویه جرگه را مرکب از اشخاص دست چین از سران قبائل و اقوام و ریش سفیدان مناطق روستایی و شهری، در کابل دائر نمود این مجلس علاوه بر تأیید پادشاهی محمد نادرخان هیأتی مرکب از یک صد نفر از بین اعضای خود جهت تصویب قانون اساسی تعیین نمود. هیأت مذکور که شورای ملی نامیده میشد در ماه اکتبر سال ۱۹۳۱ قانون اساسی جدید را با عنوان «اصول اساسی دولت علیه افغانستان» مرکب از ۱۱۰ ماده به تصویب رسانید. (۴۳)

موادیکه در قانون اساسی نادر خان، نقش مذهب را معین می‌کردند، به قرار ذیل آورده می‌شوند:

«ماده ۱ دین افغانستان، دین مقدس اسلام و مذهب رسمی و عمومی آن مذهب حنیف حنفی، است پادشاه افغانستان باید دارای این مذهب باشد، دیگر ادیان مثل اهل هنود و یهودی که در افغانستان هستند بشرطیکه آسایش و آداب عمومی را اخلال نکنند نیز به تحت تأمین گرفته می‌شوند.

ماده ۵ ذات همایونی در حین جلوس به تخت سلطنت مستقلة افغانیه با عموم و کلاء و اشراف اهالی افغانستان تعهد نموده‌اند که مطابق اوامر مفتی‌بهای شرع شریف نبوی صلعم و مذهب مهذب حنفی و اصول اساسی مملکت اجرای اوامر حکومت شاهانه خود را فرمود...

ماده ۶۵ - موادیکه در مجلس شورای ملی تصویب می‌شود باید به احکام دین مبین اسلامی و سیاست

مملکت مخالفت نداشته باشند.

ماده ۸۷ - محاکم عدلیه مرجع دعاوی عمومیه شرعیه می باشد.

ماده ۸۸ - در محاکمه شرعیه دعاوی مرجوعه مطابق مقررات مذهب، مذهب حنفی فیصله می شوند. (۴۴)
چنانچه مشاهده می گردد، در قانون اساسی نادرخان کلیه قیودیکه در قانون اساسی امانا... وجود داشت از قبیل «دین مبین اسلام، «اسلام»، «مسلمانان» و غیره برداشته شد و بجای آن قیود مذهب «مذهب حنفی»، «مذهب حنیف حنفی» و «پیرو حنفی» جایگزین شده است.

مذهب رسمی مذهب حنفی است، پادشاه باید پیرو مذهب حنفی باشد و مطابق مذهب حنفی حکم کند، قوانین مجلس باید طبق مذهب حنفی و محاکمه عدلیه باید مطابق آن باشد. در قانون اساسی نادرخان، در رابطه با مذهب شیعه مطلقاً سکوت اختیار شده، و معلوم نمی شود که با شیعیان افغانستان، که جمع کثیری از نفوس افغانستان را احتوا می کند، چه معامله ای در پیش گرفته می شود و سرنوشت مدنی و سیاسی آنان چه خواهد بود؟ در حالیکه در مورد چند صد نفر اهل هنود و یهودی ساکن افغانستان، قانون زبان باز کرده نه تنها آزادی آنها مقرر می دارد بلکه آنها تحت تأمین نیز گرفته می شود.

از قیود مذهب حنفی که در سراسر قانون به چشم می خورد، استفاده می شوند که مذهب شیعه، نه تنها در عرصه های سیاسی و قضائی هیچگونه جایگاهی نداشته بلکه در احوال شخصی و روابط مدنی و مراسم عبادی خویش نیز کوچکترین آزادی نداشته و حتی برخورد ممنوعیت مذهبی با آنها صورت گرفته خواهد شد و در عوض، در تمامی عرصه های زندگی، اکراها از مقررات مذهب حنفی پیروی خواهند نمود.

چنانچه تاریخ عملکرد سیاسی نادرخان و برادران او هاشم خان و شاه محمود خان، نشان می دهد که در زمان حکومت سیاه آنان، شیعیان در کابل و جاهای دیگر حتی مراسم مذهبی شان را نمی توانستند بطور علنی و آزادانه انجام بدهند و خود شیعه بودن جرمی سنگین بود که یکنفر شیعه باید بهای آن را می داد. (۴۵)

شیعیان افغانستان همانگونه که در مقیاس افغانستان در مناطق مشخصی نظیر هزاره جات و غیره زندگی می کنند در کابل و سایر ولایات افغانستان نیز در نواحی و قصبات مشخصی زندگی می کردند، نظیر چنداول، مرادخانی، وزیرآباد، افشار و غیره در زمان نادرخان، گذشته از آنکه نمی توانستند بر اساس مقررات مذهب خویش در مجامع عمومی و مساجد مجامع به نماز و عبادت پردازند، حتی مراسم سوگواری عاشورا و محرم و سایر مراسم و اعیاد مذهبی خویش را نمی توانستند علنی برگزار نمایند از این رو در مراسم روضه خوانی و یا سوگواری محرم چندین جوان داو طلب از قریه یا محله مربوطه خارج و در فواصل معین تا انجام مراسم پاس می دادند که مبادا «گزمه» های دولتی گذرشان به آنجا بیافتد. در مجامع عمومی با دست بسته به نماز می ایستادند و به خاطر آنکه مبادا مورد سؤال محتسب قرار گیرند اغلباً شکل نماز خواندن و عبادت بر مبنای مذهب حنفی را یاد می گرفتند. (۴۶)

بطور مثال، محمد ایوب خان که تنها وزیر منسوب به شیعیان در کابینه نادر خان وجود داشت، اما همین شخص را، به صرف شرکت در مراسم فاتحه مهدی چنداولی که یک شیعه بود و در زندان نادری بقتل رسیده بود، از وظیفه سبک دوش نموده و تحت تعقیب قرار داد. (۴۷)

شیعیان بارها مورد تکفیر علمای وابسته به دربار نادرخان قرار گرفتند، دروازه های دانش، دبیرستانهای مهم و دانشگاهها واردوی افغانستان و ادارات و ارگانهای بسیار مهم مملکت، به روی شیعیان و فرزندان شیعه، بسته شده بودند، و اصولاً شیعه مسلمان تلقی نمی شد و ازین لحاظ مال و جان و ناموس آنها حرمت نداشتند و داود خان افغانان کوچی را بر سراسر هزاره مسلط گردانیده و نقاط حساس مهم و حیاتی سرزمین های آنان را به کوچیها سپرده بود.

انعطاف نادرخان در برابر احکام مذهب حنفی در قانون اساسی و تکیه بر اهرم علمای تسنن، هرگز دلیل بر گرایش عمیق مذهبی او نمی تواند باشد، بلکه چنانچه اشاره گردید، او از این کار انگیزه ای داشت و آن تحکیم پایه های قدرت و جلب نظر اکثریت به نفع خویش و فرونشاندن شورشهای مذهبی دوره امان الله و ترس از سرگیری

آنها بر علیه خودش بود، که درین راه زیرکانه عمل نموده و موفق هم بود.

دلیل بر ضعف گرایشات دینی او، ارتباط سزّی‌اش با انگلیسها و استفاده از کمکهای مهم آنان در رسیدن به پادشاهی و سپردن تعهد به آنان جهت مشی در راستای پالیسی‌های استعمار انگلیس بوده و استفاده از تئوری معروف انگلیس؛ «تفرقه بیانداز و حکومت کن» می‌باشند گواه دیگر بر این مدعا برخوردار خائنه و ضد اسلامی او است که با مجاهدین مسلمان بخارایی تحت سلطه کمونسیم انجام داد. «ابراهیم بیگ و سایر مجاهدین باسسه چسی ازبک که بخاطر اسلام از زیر چکمه‌های بیرحمانه بلشویکهای روسی فرار کرده و بخاک افغانستان پناه آورده بودند، بدرخواست روسها توسط نادرخان تارومار شده و چنان ظلم و ستمی به آن مهمانان مسلمان و بی‌پناه واردآمده که بازماندگان‌شان ناچار گردیدند به آنسوی آمو مراجعت کردند و همه‌شان توسط نیروی شوروی کشته، دستگیر و اسیر شدند» (۴۸) کاری که حتی امان الله خان نیز، با تمام روابط حسنه‌اش با شوروی، مرتکب آن نشد و با قضیه مجاهدین مسلمان و تحت سلطه بلشویکها در بخارا و ثمرتند و تجاوز شورویها در مزار شریف، جوانمردانه برخورد نموده و عزّتش را تا حدودی حفظ کرد.

گفتار سوم - قانون اساسی ظاهر شاه ۱۳۴۳

از سال ۱۳۱۲ ه که نادر خان بدست یکی از جوانان شیعه بقتل رسید و برادران نادر (هاشم خان و شاه محمود خان) پسر ۱۹ ساله او را به صفت جانشین او به تخت سلطنت نشانند و در واقع سر رشته اصلی امور مملکت بدست خود شان افتاد، تا سال ۱۳۴۳ ه همان قانون اساسی ۱۹۳۱ نادر خان بوسیله برادران او اعمال می‌گردید. اما در سال ۱۳۴۳، در اثر عوامل مختلف و تحولات مهم داخلی و بین المللی، از طرف دربار ظاهر خان مبنی بر تدوین قانون اساسی جدید، تصمیم گرفته شد، ابتدا هفت نفر مأمور تهیه مسوده قانون اساسی گردید و متعاقب آن، کمیسیون مشورتی مرکب از ۲۸ نفر به اضافه اعضای کمیته تسوید، پیش نویس قانون اساسی را مورد ارزیابی و بحث و بررسی قرار دادند، تا اینکه در ۹ سپتامبر ۱۹۶۴ مطابق با ۱۸ سنبله سال ۱۳۴۳ ه ش جرگه‌ای در کابل افتتاح گردید، که در آن ۴۵۴ نفر شرکت داشتند. درین جرگه، فراکسیونهایی با گرایشات مختلف، برتری طلبی زبانی، نژادی و مذهبی، محافظه کاران و مشروطه خواهان، گرد هم آمده بودند که در جریان جلسات متعدد، دیالوگ‌های تند و داغی در میان آنها بعمل آمد، که یکی از شاهدان عینی قضیه و از اعضای جرگه مزبور چنین روایت می‌کند:

اما جدی‌ترین مباحثات در دو موضوع نقش مذهب حنفی و آزادی قوه قضائیه صورت گرفت و در آن روحانیون محافظه کار دبستان سابق در برابر روشنفکران و علمای دینی متجدد قرار گرفتند، در قانون اساسی ۱۹۳۱، مذهب حنفی در اداره امور بطور عام و در دو قوه مقننه و قضائیه به گونه خاص، مقام حاکم را داشت و بالاتر از قانون شمرده می‌شد. در قانون اساسی جدید سعی بعمل آمد که با حفظ مقام اسلام به عنوان دین کشور و اجرای شعایر دینی از جانب دولت مطابق به احکام مذهب حنفی، در اداره و قضا نقش اساسی به قانون سپرده شود و قانون به مطابقت با دین اسلام مقید گردد. یک تعداد از روحانیون و علمای دینی بر این مطلب اعتراض نمودند، از جمله به عبارت: ماده ۶۹ که متذکر بود: «به استثنای حالاتی که برای شان طرز العمل خاص درین قانون تصریح گردیده، قانون عبارت است از مصوبه موافق هردو جرگه که به توشیح پادشاه رسیده باشد. در ساحه‌ای که چنین مصوبه موجود نباشد قانون عبارت است از احکام فقه حنفی شریعت اسلام» انتقاد نمودند و متذکر شدند که چون عبارت مذکور قانون را بر احکام مذهب حنفی مقدم می‌سازد، خلاف شریعت است. طرفداران متن در مقابل استدلال کردند که بموجب ماد ۶۴ هیچ قانون نمی‌تواند مناقضات اساسات دین اسلام باشد» و از دیگر سو یک تعداد قابل توجه از مردم افغانستان، مسلمان غیر حنفی‌اند و حق دارند که نظر ایشان هم در قانونگذاری و قضا مراعات شود. جدی‌ترین بحث درین رابطه بین مولوی غلام نبی کاموی و پسرش محمد موسی شفیق صورت گرفت که از دو نظر مخالف دفاع کردند شفیق توانست با حفظ احترام پدری در چنین شرایط دشواری با استدلال قوی از متن مسوده قانون

اساسی دفاع نماید. در پایان مباحثه اکثریت نمایندگان به طرفداری از متن رأی دادند. (۴۹)

پس از پایان کار جرگه سال ۱۳۴۳ هـ، قانون اساسی در یازده فصل و یکصد و بیست و هشت ماده به تصویب رسید. درین قانون اساسی، موادیکه راجع به مذهب می‌باشند، اگرچه آن تعصب شدید و برخورد تبعیض آمیز نسبت به مذاهب که در سراسر قانون ۱۹۳۱ موج می‌زد، دیده نمی‌شود اما هنوز هم از واقع بینی در آن خبری نیست و سایه‌های تعصب و تبعیض و بی‌عدالتی در مواد آن به چشم می‌خورد. بر اساس ماده دوم، دین افغانستان، دین مقدس اسلام بوده و شعائر دینی از طرف دولت مطابق به احکام مذهب حنفی اجرا می‌گردد. و برای اقلیت‌های غیر مسلمان، آزادی مذهبی و تأمین آسایش عمومی، قائل می‌شود و لی در رابطه با چند میلیون شیعه در افغانستان ساکت می‌ماند.

ماده هشتم، مقرر می‌دارد که «پادشاه باید از تبعه افغانستان و پیرو مذهب حنفی باشد». بر اساس ماده ۶۹ چنانچه گذشت، در موارد عدم نص قانونی، فقه حنفی حکم قانون را دارد. و طبق ماده ۶۴، هیچ قانون نمی‌تواند مناقض اساسات دین اسلام باشد. از مجموع مواد ۶۹ و ۶۵ این نتیجه بدست می‌آید که گرچه هیچ قانونی نباید مناقض اساسات اسلام باشد اما چنین نیست که احکام اسلامی یا فقه حنفی خود عیناً قانون تلقی شده و رأساً بمورد اجرا گذاشته شود، بلکه قانون عبارت از مصوبات مجالس قانونگذاری است که در موردی یکی از معضلات و مسائل اجتماعی بصورت جزئی وضع گردیده است. و پاسخگوی نیازهای جزئی و پرابلم‌های شخصی زندگی اجتماعی، اقتصادی و سیاسی مردم می‌باشد و با اساسات دین اسلام نیز باید موافقت داشته باشد، و این مطلب حاوی برجستگی خاصی است که در قانون ۱۹۳۱ دیده نمی‌شود.

در مورد قوه قضائیه گرچند تا حدودی این قانون سعی می‌نماید تا محاکم عدلیه را از سلطه‌ای مطلقه علمای سنتی بدر آورده و به استقلال نزدیک نماید و با قانونمندی قضائی و حقوق آشنا سازد اما با آن هم در جای جای این قانون، تنها، فقه حنفی حکم قانون را دارد، بطور مثال در قسمتی از ماده یکصد و دوّم چنین آمده است: «هرگاه برای قضیه از قضایای مورد رسیدگی در قانون اساسی و قوانین دولت حکمی موجود نباشد، محاکم به پیروی از اساسات کلی فقه حنفی شریعت اسلام در داخل حدودیکه این قانون اساسی وضع نموده در چنین احوال حکمی صادر می‌کند...»

گفتار چهارم - قانون اساسی داود خان (۱۳۵۵) دم انسانی و مطالبات فرهنگی

در سرطان سال ۱۳۵۲ هـ داود خان با یک کودتایی که در آن عوامل کمونیست نقش داشت، قدرت را در دست گرفت، وی پس از چهار سال حکومت و کاهش نسبی گرایشات به سمت روسیه، با توجه به بعضی از عوامل داخلی و خارجی، برای تحکیم پایه‌های سلطه و بقای حاکمیت خویش بالاخره در زمستان سال ۱۳۵۵، لوی جرگه‌ای نسبتاً فرمایشی را در کابل دائر نمود جرگه مزبور، که متشکل از ۳۴۰ نفر از نمایندگان مناطق اطراف و اشخاص انتصابی حکومت بوده، پس از جلسات متعددی در کابل مسوده قانون اساسی را که قبلاً بوسیله ۲۲ نفر تهیه شده بود، به تصویب رسانید.

در قسمتی از دیباچه قانون مذکور چنین آمده است: «... با ایمان به خداوند بزرگ (جل جلاله) و پیروی از اساسات دین مقدس اسلام و بالاخره جهت تحقق همه این مقاصد و غایات ما مردم افغانستان تصمیم گرفته‌ایم با درک شرایط و ایجابات عصر زندگی ملی خود را بر اساس آزادی، ترقی، حق و عدالت و بنیان‌گذاری نماییم...»

در ماده بیست و دوم آمده است: «دین افغانستان دین مقدس اسلام است. آن افراد ملت که پیرو دین اسلام نیستند در اجرای مراسم مذهبی خود در داخل حدودیکه قوانین مربوط به آداب و آسایش عامه تعیین می‌کند آزاد می‌باشند.» بدین ترتیب ماده ۲۲ دین رسمی افغانستان را دین اسلامی قرار داده و از بیان مذهب بخصوص خود داری نموده و مذهب حنفی را با مذهب شیعه در شرایط مساوی قرار داده است که ازین حیث با ماده ۲ قانون ۱۳۴۳

تفاوت فاحشی دارد، چنانچه مفاد ماده ۸ قانون سابق، که حنفی بودن پادشاه را الزام می نمود درین قانون دیده نمی شود بلکه بر طبق ماده ۷۷، رئیس جمهور باید تنها قید تبعه افغانستان و مسلمان بودن را داشته باشد.

هرچند در قانون اساسی داود خان نکات تازه ای مانند اساسات نظام جمهوری، حزب انقلاب ملی و غیره را در خود دارد اما بعضی از مواد آن از قانون ۱۳۴۳ اقتباس شده است بطور مثال ماده ۹۹ قانون اساسی داود خان که در موارد عدم نص قانون برای دعاوی قضائی، فقه حنفی شریعت اسلام را در حکم قانون می داند: بعینه از ماده ۱۰۲ قانون سابق گرفته شده است.

چنانچه ماده ۶۴ مقرر می دارد که: «هیچ قانونی نمی تواند مناقض اساسات دین مقدس اسلامی باشد» که با ماده ۶۴ قانون سابق انطباق کامل دارد. و بالاخره ماده یکصدویست و یکم قانون اساسی داود خان، از وابستگی نسبی این قانون به اصول اسلامی حکایت داشته و چنین مقرر می دارد: «اصل پیروی از اساسات دین اسلام و نظام جمهوری مطابق به احکام این قانون تعدیل نمی شود» (۵۰)

گفتار پنجم - قوانین مربوط به دوره حاکمیت کمونیستها

هرچند به روشنی پیدا است که نفی مذهب و مبارزه بنیادی با اعتقادات، اساسات و مقررات مذهبی و دینی، یکی از اصول اساسی خط مشی عقیدتی و سیاسی کمونیستها را تشکیل می دهد و با ظهور رژیمهای دیکتاتوری پرولتاریا در هرکشوری، اولین پدیده ای که هدف تهاجمات تبلیغاتی، سیاسی نظامی و سرکوبهای خونین ویی رحمانه آنها قرار می گیرد عبارت از مذهب و بطور کلی اعتقادات مذهبی و مظاهر دینی نظیر مسجد، مدرسه، روحانی، کتب دین، آزادی مذهبی و مبارزه بر ضد خداوند (ج) و قوانین، مقررات، ارزشها و اصول خدائی و فضائل و کمالات معنوی و کرامتهای بشری می باشد.

چنانچه در مرحله نخستین تسلط کمونیستها در افغانستان، که از باده پیروزی و قدرت سرمست بودند، دشمنی شدید آنها بر علیه اسلام و اعتقادات اسلامی مردم افغانستان بخوبی آشکار و محسوس بود از این رو به نظر می رسد که مطلب فوق نیازی به بحث و بررسی نداشته باشد. اما از آنجائیکه که در بعضی از قوانین مربوط به دوره حاکمیت کمونیستها در افغانستان، جمله «احترام به اسلام» آمده است. ناگزیر از اشاره به آن هستیم.

اساس حکومت کمونیستها بر پایه ها و اصول ایدئولوژی مارکسیسم - لنینیسم استوار بوده و در رأس برنامه های آنها اشاعه و تبلیغ مفکوره کمونیسم در میان مردم و بخصوص قشر جوان و تحصیل کرده کشور بشمار می رفت (۵۱) و اسلام و فرهنگ اسلامی مفاخر ارزشها، گنجینه ها و کلیه مظاهر دینی در جامعه، در نگاه آنها بعنوان پدیده های ارتجاعی تلقی گردید که عوامل اصلی عقب ماندگی اجتماعی و علمی جامعه را از کاروان تمدن بشری، تشکیل می دهد، باید تمام قوا، این مظاهر رکود و عقب ماندگی را از زندگی بشری دور نموده و خلق را در پروسه جدیدی از حیات بشری قرار داد. با این دلایل در آغاز حکومت مارکسیستها، در افغانستان، تهاجم وسیعی بر علیه اسلام و مظاهر اسلامی درین کشور، به نحوی بسیار خشن، صورت گرفت و کمونیستهای افغانی سعی فراوان بعمل آوردند تا از دستاوردها و تجربیات بلشویکها در مبارزه علیه مسلمانان بخارا و مجاهدین «باسمه چی»، استفاده نموده و شیوه ها و تاکتیکهای آنان را در افغانستان اسلامی، مو به مو اجرا نمایند. اما به تدریج که آنها از تطبیق ایدئولوژی مارکسیسم در افغانستان مأیوس گردیده و در عمل با واقعیات دیگری در جامعه اسلامی مواجه گردیدند، شیوه های دیگری را بکار بستند و از احترام به اسلام و مسلمانی دم زدند.

در زمان «تروه کی» و «امین» که هیچ قانونی جز اراده فائقه حزب خلق و فراتر از آن تصمیمات امره رفقای کمونیستشان در مسکو، بچشم نمی خورد، مسلمانان افغانستان اعم از شیعه و سنی به جرم مسلمانی، آسیبهای بزرگی را از رژیم دیدند. اما می توان گفت که درین مرحله بزرگترین صدمه مادی و معنوی و انسانی بر پیکر شیعیان افغانستان وارد آمد و بزرگترین سرمایه های انسانی، شخصیتها، علما، روشنفکران و رهبران دینی و سیاسی شیعیان را

در زیر بدترین شکنجه‌های ضد انسانی به شهادت رسانیدند (۵۲) و سرکوب خویش قیام چنداول در کابل در زمان تره‌کی و شهادت صدها تن از مردم پیگناه شیعه و سنی یکی از نمونه‌های آنست (۵۳) و نمونه دیگر در زمان حفیظ الله امین، اعزام افغانان پغمان به مناطق هزاره نشین و شیعه نشین افغانستان بود که تصاویر و بی‌رحمیهای خویش را به منصفه ظهور گذاشتند (۵۴)

پس از کودتای ۷ ثور و تسلط کمونیستها به افغانستان و اعمال پالیسی‌های تند مارکسیستی آنان، مردم مسلمان افغانستان در تمام ولایات قیام نموده و ۸۰ درصد خاک کشور را از تسلط آنها بدر آوردند و در این هنگامه‌ها، رهبران کمونیستها برای جلب مردم و پنهان نمودن حقائق، تاکتیک جدید و شیوه‌های مضحک و ریاکارانه‌ای را روی دست گرفتند. بطور مثال حفیظ الله امین زمانیکه تره‌کی را از بین برد و تا حدودی حساسیت روسها را بر علیه خود برانگیخته بود، ریاکارانه اعلان نمود که: «حکومت به دین اسلام احترام عمیق گذاشته و بر تمام معنی از آن حمایت دارد» (۵۵)

قانون اساسی ببرک کارمل (۱۳۵۹)

از آغاز کودتای ثور تا زمان ببرک کارمل دست نشانده مستقیم روسها در افغانستان، (۱۳۵۷ - ۱۳۵۸) قانون مدونی وجود نداشت تا اینکه در ۲۵ حمل ۱۳۵۹ «شورای انقلاب جمهوری دموکراتیک افغانستان» موادی را تحت عنوان «اصول اساسی» به تصویب رسانده که به مرانامه حزب خلق شباهت بیشتر داشت، در دیباچه آن جملات ذیل درج شده بود:

... با احترام عمیق و رعایت جدی به عنعنات تاریخی، ملی، فرهنگی و دینی، مردم شرافتمند افغانستان، با پیروی قاطعانه از دین مبین اسلام» (۵۶)

در ماده پنجم قانون مزبور آمده است: «در جمهوری دموکراتیک افغانستان احترام رعایت و حفظ دین مبین اسلام تأمین میشود و آزادی اجرای مراسم دینی و مذهبی برای تمام مسلمانان تضمین می‌گردد، هیچ یک از اتباع حق ندارد از دین به مقصد تبلیغات ضد ملی و ضد مردمی و وسیله ارتکاب سایر اعمال خلاف منافع جمهوری دموکراتیک افغانستان و خلق افغانستان استفاده کند...» (۵۷)

بدین ترتیب، اولاً آنها ریاکارانه به منظور اهداف تاکتیکی‌شان، از اسلام و احترام آن سخن گفتند و ثانیاً، در کشوری که صد در صد مردم آن مسلمان و شدیداً ملتزم به احکام آن می‌باشند. اسلام را بعنوان یک امر خصوصی اشخاص تلقی نموده و در حد اجرای مراسم مذهبی برای آن آزادی قائل شدند و ثالثاً، عملکرد آنها ازین ماده قانونی تفسیری دیگری بدست داد، یعنی جنایات بی‌شمار آنها نشان داد که حتی همین مقدار آزادی را نیز در عمل رعایت نکردند.

گفتار ششم - قانون اساسی دکتور نجیب ا... (۱۳۶۶)

در حوالی سالهای ۱۳۶۶ ه که تقریباً هشت سال از تجاوز ارتش شوروی در افغانستان می‌گذشت و ارتش مزبور نه تنها در جهت رسیدن به اهداف استراتژیک خود، موفقیتی به‌مراه نداشت، بلکه ضربه‌های کاری و صدمات مادی و معنوی و انسانی از طرف مجاهدین مسلمان افغانستان، متوجه آنها گردیده بود. فلذا درین شرایط و اوضاع و احوال سیاسی، از یکطرف در داخل افغانستان روسها و کمونیستهای دست نشانده هر روز بیش از پیش منزوی‌تر می‌گردیدند و به تدریج از شعارهای اولیه عدول نموده و هر روز از موفقگیری‌های شدید کمونیستی‌شان، قدمی بطرف عقب بر می‌داشتند و سرشان بیشتر به سنگ واقعیت‌های داخلی و بین‌المللی اصابت می‌نمود، و از طرف دیگر فشار ناشی از افکار جهانی و مجامع بین‌المللی بر علیه تجاوز روسها، هر روز افزایش می‌یافت بگونه‌ای که مجمع عمومی سازمان ملل متحد، در چندین نوبت، با آراء اکثریت قریب به اتفاق، تجاوز شوروی به افغانستان را محکوم

نموده و خواهان خروج بی قید و شرط عساکر روسی از این کشور گردید.

طبیعی بود که عوامل داخلی و خارجی فوق، بر حکومت کمونیستها، بخصوص دکتر نجیب الله تأثیرات بسزایی بجای می گذاشت و کمر آنها را بیش از پیش در مقابل واقعیت‌های عینی جامعه و حقایق آشکار ناپذیر خم نموده و انعطاف پذیرتر می ساخت، یکی از نمونه‌های این عقب نشینی‌ها را می توان تشکیل لویه جرگه (۵۸) ماه قوس (آذرماه) سال ۱۳۶۶ و تصویب قانون اساسی در سیزده فصل و یکصد و چهل و نه ماده، بیان کرد.

هرچند این نوع لویه جرگه بگونه فرمایشی دائر گردیده و در تحت شرایط سالهای آخر حضور عساکر روسی در کابل جلساتش را برگزار نموده و مقاصد ریاکارانه‌ای در برگزاری آن و تصویب قانون اساسی نهفته بود و به همین لحاظ هیچگاه در میان مردم افغانستان جای پیدا نکرده و کسی آنرا نپذیرفت و آن اهداف که کمونیستها از انجام چنین مانورهای در سر داشتند، نتوانست جامه عمل پوشیده و نتیجه لازم از آن بیار بیاید، اما این واقعیت را نباید از نظر دور داشت که انزوای روز افزون کمونیستها در افغانستان و فشار افکار جهانی و مجامع بین المللی و ضعف درونی اردوگاه سوسیالیسم جهانی و آغاز فروپاشی سلطه مارکسیسم در روسیه و کشورهای اروپای شرقی و... تا حدود زیادی در قانون اساسی ۱۳۶۶ دکتر نجیب الله منعکس گردیده و موجب شده تا در این قانون اساسی نکات تازه‌ای به چشم برسد و حد اقل در قالب سطور قانون هم که شده مطالبی زیادی از خواسته‌های مردم و واقعیت‌های ملی و بین المللی پذیرفته گردد.

فلذا در قسمتی از دیباچه آن آمده است: «... ما نمایندگان مردم افغانستان در لویه جرگه با درک تحولات تاریخی که در میهن ما و در جهان معاصر رونما گردیده و با پیروی از اساسات دین مبین اسلام، حفظ و غنای موارث نهضت مشروطیت کشور، احترام به منشور سازمان ملل متحد و اعلامیه جهانی، حقوق بشر، این قانون اساسی را به مثابه مهم ترین وثیقه ملی بتاريخ ۱۳۶۶/۹/۹ در سیزده فصل و (۱۴۹) ماده تصویب نمودیم» (۵۹)

بسیاری از مواد این قانون از قوانین گذشته مخصوصاً قانون اساسی سال ۱۳۴۳ و قانون اساسی سال ۱۳۰۲ و قانون اساسی سال ۱۳۵۵ متأثر شده‌اند و در زمینه‌های رفع تبعیضات نژادی و زبانی و مذهبی بگونه بی طرفانه‌ای موفقگیری شده است. که در اینجا مجال بررسی موشکافانه آن نبوده و با هدف این نوشتار موافقت ندارد، لذا ما به اشاره بسنده نمودیم.

در رابطه با دین نسبت به سوی مراحل قبلی حاکمیت کمونیستها، بلکه دوره‌های قبل از آن موضعگیری بهتری اتخاذ گردیده است. در ماده دوم این قانون آمده است: «دین افغانستان، دین مقدس اسلام است. در جمهوری افغانستان هیچ قانون نمی تواند مناقض اساسات دین مقدس اسلام و دیگر ارزشهای مندرج درین قانون اساسی باشد» (۶۰)

ماده هفتاد و سوم بیان می کند که: «هر تبعه مسلمان جمهوری افغانستان که سن ۴۰ سالگی را تکمیل کرده خود و همسر وی از والدین افغان متولد و از حقوق مدنی و سیاسی برخوردار باشد بحیث رئیس جمهور انتخاب شده می تواند.» (۶۱)

در ماده یکصد و دوازده هم آمده است: «... در حالیکه قانون صراحت نداشته باشد، محکمه قضائی طبق احکام شریعت اسلام به نحوی حل و فصل می نماید که عدالت را به بهترین وجه ممکن تأمین نماید.» (۶۲)

چنانچه ملاحظه می شود ماده دوم قانون، تمام قوانینی که بوسیله قوای مقننه تصویب گردد را مقید نموده است به اینکه با اساسات دین اسلام مناقض نباشند، گرچند آن اساسات را معرفی ننموده است که شامل چه چیزهایی می شوند، اما با توجه به اینکه یک سری اصول و اساسات مشترک و مسلم در اسلام وجود دارند این ماده قانونی به نوبه خود، التزامات گسترده را نسبت به اسلام منعکس می نماید.

در ماده هفتاد و سوم، در شرائطی که باید رئیس جمهور داشته باشد، مسلمان بودن آمده است و به خلاف برخی از قوانین اساسی پیشین، قید حنفی را ندارد، فلذا بر طبق این ماده هرکس که تبعه افغانستان باشد و مسلمان باشد به

اضافه بعضی شرایط سنی و مدنی می‌تواند بصفت رئیس جمهور انتخاب شود و این نکته حد اقل در عالم حقوق و در سطور قانون به عدالت و انصاف نزدیکتر است و لوگویندگان صلاحیت لازم را نداشته باشند (انظر الی ماقال و لاتنظر الی من قال) و از این گذشته ریشه‌های اصلی نکات مثبت این قانون در افکار عامه مردم افغانستان و فشار آن روی زمامداران وقت، نهفته است.

در قسمت قوه قضائیه، بر اساس ماده ۱۱۲، محاکم و صلاحیت‌ها و حل و فصل دعاوی بر طبق قانون صورت می‌گیرد (و هیچ قانونی نباید مناقص اساسات اسلام باشد. ۲) اما در جائیکه قانون صراحت نداشته باشد محکمه قضا یا را بر طبق شریعت اسلام فیصله می‌کند، اما اینکه بر اساس چه فقهی باشد، این ماده بیان نکرده است، اما از قسمت اخیر ماده می‌توان نتیجه گرفت که در موارد عدم نص قانونی قاضی بر اساس شریعت اسلام و بر طبق فقه حنفی و جمع‌فرو می‌تواند حکم کند، البته قاضی موضوع دعوی و اوضاع و احوال را دیده و هر فقهی که «عدالت را به بهترین وجه ممکن» در آن مسأله بخصوص تأمین بکند، مورد عمل قرار بدهد.

گفتار هفتم - پیش نویس قانون اساسی دولت موقت اسلامی (۱۳۷۲)

در ماه میزان (مهر) سال ۱۳۷۲ شورائی تحت عنوان شورای اهل حل و عقد در کابل دائر گردید (۶۳) و عوامل مانند: استفاده از نفوذ نظامی برخی از فرماندهان، تعصب حزبی، تعصب شدید مذهبی، جو سیاسی ناشی از حاکمیت یک حزب، تحریم بسیاری از احزاب جهادی سنی و شیعی، عدم امنیت و جو مساعد، دخالت عوامل خارجی و... باعث گردیدند تا شورای یاد شده، یک شورای واقعی، آنگونه که شرع معین کرده است و آنگونه که شرایط عینی جامعه اقتضا داشت؛ نباشد.

یکی از دستاوردهای شورای مزبور، تصویب پیش نویس قانون اساسی بود که تحت عنوان «اصول اساسی جدید افغانستان» توسط کمیسیون ۵۰ نفره انتصابی از طرف دولت، (۱۱۴) ماده تدوین و تصویب گردیده بود (۶۴) اصول اساسی یاد شده، نیز تحت تأثیر عوامل متذکره، بگونه‌ای ناقص، متعصبانه و یکجانبه تدوین و تصویب گردیده است.

در ماده ۴ قانون مزبور آمده است که: «مذهب رسمی افغانستان مذهب حنفی است» و بر طبق ماده ۶، «روش قانونگذاری و تنظیم مجدد زندگانی بر اساس احکام قرآن و سنت مطابق فقه حنفی عیار می‌گردد». ماده ۵۲ بیان می‌کند که: «رئیس دولت (رئیس جمهور) باید مرد مسلمان پیرو مذهب حنفی بوده و تابعیت افغانی داشته و از پدر و مادر مسلمان و افغانی الاصل متولد باشد». (۶۵)

در ماده ۶۲ آمده است: «رئیس حکومت (نخست وزیر) مرد مسلمان، پیرو مذهب حنفی بوده، از پدر و مادر مسلمان تولد شده باشد». و بر اساس ماده ۷۱، محاکم در قضاوت خود مستقل بوده و مکلف به صدور حکم مستند شرعی می‌باشد و به حکم ماده ۷۷، «هیچ قانونی یا مقامی نمی‌تواند قضیه یا ساحه‌ای را از دائره صلاحیت قوه قضائیه خارج سازد و به مرجع دیگری تفویض کند». (۶۶)

از این قانون اساسی و بخصوص مواد یاد شده، بطور بدیهی و روشن، چنین نتیجه گرفته می‌شود که این قانون به کافه جامعه مسلمان افغانستان تعلق نداشته بلکه یک دولت متعصب و اتوکراتیک حنفی را تمثیل می‌کند که تنها جماعت حنفیان افغانستان را در بر می‌گیرد، هرچند اکثریت برادران حنفی افغانستان نیز این قانون را نپذیرفتند.

یکی از اصول مسلم حقوق اساسی عبارت از اینست که: ساختمان هر حکومتی بر روی یک جامعه سیاسی مشخصی بنام دولت ایجاد می‌گردد. چنانچه پروفیسور «راسیمن» می‌گوید: حقوق اساسی سه موضوع دارد: ۱ - تعیین شکل دولت ۲ - شکل حکومت ۳ - حدود حقوق دولت و در برخی از قوانین اساسی نوع دولت تعریف شده است، چنانچه ماده اول قانون اساسی مورخ ۵ دسامبر ۱۹۳۶ شوروی، ماهیت آن دولت را اینچنین مشخص نموده است: «اتحاد جماهیر شوروی دولت زحمتکشان است» (۶۷)

دولت باین معنی عبارت از جامعه سیاسی معینی که در آن انسانها در اثر عوامل خاصی بهمدیگر پیوند خورده و تشکل انسانی واحدی را ایجاد نموده‌اند و بر روی هر تشکل انسانی و جامعه سیاسی، حکومت مقتضی و متناسب با آن استقرار می‌یابد و از آنجا که در یک جامعه اسلامی تنها پیوند و علقه‌ای که مسلمانان را بصورت تشکل انسانی، متحد می‌سازد، عامل ایمان و عقیده است؛ فلذا حکومت اسلامی در واقع حکومت کافه مؤمنان و مسلمانان می‌باشد (ان هذه امتکم امة واحدة و انا ریکم قاعبدون) (۶۸)

حال با توجه به مواد قانون اساسی دولت موقت اسلامی، اصل یاد شده، در مورد افغانستان چنین معنی می‌شود که: دولت اسلامی افغانستان دولت حنفیان افغانستان است. و بدین ترتیب شیعیان افغانستان که یک سوم نفوس این کشور را احتواء کرده و یک چهارم اراضی افغانستان را، بصورت منطقه جغرافیا یکنواخت، شامل می‌گردد و از آغاز حکومت مارکسیستها، تمامی مناطق شانرا آزاد نموده و بزرگترین منطقه یکنواخت و آزاد کرده جهادی را در افغانستان، در تحت حاکمیت خویش درآوردند، که درین راستا رنجهای بی‌کران مادی و معنوی را متحمل گردیده و شهدای زیادی را تقدیم انقلاب اسلامی نموده و سرمایه‌های بزرگ انسانی و مغزهای متفکری را از دست دادند و آفتاب عدالت دولت اسلامی را انتظار می‌کشیدند، اما با وجود همه اینها، درین قانون اساسی، شیعیان از شعاع نگرش قانونگذار دولت موقت اسلامی موقت اسلامی، بکلی دور مانده و گویا جزء مؤمنان و مسلمانان و بخشی از جامعه اسلامی افغانستان بحساب نیامده‌اند (ولا تقولوا لمن القی الیکم السلام لست مؤمناً) (۶۹)

زیرا بر اساس قانون مزبور، قانونگذاری و تنظیم مجدد زندگانی ملی بر اساس فقه حنفی بوده و رئیس دولت یا رئیس جمهور باید حنفی مذهب باشد و همچنین شرط احراز پست نخست وزیری یا ریاست حکومت، نیز حنفی بودن است، و هکذا کلیه مردم افغانستان به شمول شیعیان این کشور، اجباراً در تحت سلطه قضائی احکام مذهب حنفی قرار خواهند گرفت

بنا بر این، شیعیان افغانستان، بر اساس این قانون، نه تنها در حیات سیاسی افغانستان نقشی نخواهند داشت بلکه بر خلاف عقیده و اختیار، در تمامی ابعاد زندگی خصوصی خویش نیز، با کراهت و اجبار، از فقه حنفی پیروی خواهند نمود. و این شدیدترین، سختگیرانه‌ترین و متعصبانه‌ترین موضع گیری است که از تاریخ ظهور قانون اساسی تا کنون علیه شیعیان افغانستان اتخاذ شده است.

بطور کلی می‌توان گفت که طرح چنین قوانینی، وحدت اسلامی و ملی را که مهمترین عامل پیروزی مجاهدین علیه روسها بود، شدیداً خدشه دار نموده و عامل تفرقه در میان امت اسلامی خواهد گشت چنین قوانین ناقص، نا عادلانه، تک بعدی، تبعیض آمیز و غیر واقعی، نه با واقعتهای سیاسی - اجتماعی موجود در افغانستان انطباق دارد و نه از مبانی شرعی و اسلامی برخوردار می‌باشد، و نه تنها نمی‌تواند نظم و امنیت اجتماعی و ثبات سیاسی را در افغانستان استقرار بخشد، بلکه عوامل بحران زای موجود در افغانستان را نیز شدیدتر خواهد نمود. و بهمین دلیل دیدیم که قانون مزبور هرگز مورد پذیرش ملت افغانستان قرار نگرفت و حتی برادران اهل سنت افغانستان نیز آنرا مردود دانستند، فلذا دولت موقت در صدد تغییر و تعدیل آن برآمده و طرح جایگزین کردن قانون اساسی دیگری را در دست اجرا قرار داده است.

فصل سوم

جایگاه تشیع و تسنن در قانون اساسی آینده افغانستان

پس از اینکه کلیاتی در باره مفهوم جایگاه مذهب در قانون اساسی ارائه گردیده و نیز جایگاه مذهب تشیع را در قوانین اساسی گذشته افغانستان، مرور نمودیم، اکنون باید بررسی کرد که قانون اساسی آینده افغانستان در رابطه با مذاهب اسلامی چه شیوه‌ای را اتخاذ نموده و مذهب تشیع چه جایگاهی در آن خواهد داشت؟ ابتدا شیوه‌های معروف برخورد با مذهب در قانون اساسی را در رابطه با آینده افغانستان مورد نقد و بررسی قرار می‌دهیم.

مبحث یکم - ارزیابی شیوه‌ها

گفتار ۱ - شیوه ممنوعیت

شیوه ممنوعیت مذهب شیعه در قانون آینده افغانستان، آنگونه که در ممالک سوسیالیستی سابق با اصل مذهب برخورد می‌شد، و آنگونه در عصر عبد الرحمن خان و نادر خان نسبت به شیعیان افغانستان اعمال می‌شد، چگونه ارزیابی می‌گردد؟ آیا اینکه مذهب تشیع در قانون اساسی آینده هیچگونه جایگاهی نداشته باشد و شیعیان افغانستان در آینده، در تمامی ابعاد حیات اجتماعی، برخلاف عقیده، اجباراً و اکراهاً، محکوم به پیروی از فقه حنفی باشند و... شیوه‌ای مناسبی خواهد بود؟ آیا برای این شیوه مدارک شرعی وجود خواهد داشت؟ آیا این شیوه با واقعیات عینی جامعه افغانستان انطباق خواهد داشت؟ آیا قطع نظر از احکام شرعی و مقتضیات اجتماعی، این شیوه عملاً ممکن خواهد بود؟ آیا کسی یا گروهی توانائی و قدرت اعمال جبرانه این شیوه را خواهد داشت؟ و...؟

باید دانست که روش ممنوعیت مذهبی در رابطه مذهب تشیع در آینده افغانستان، با نصوص صریح اسلام در مورد وحدت، عدالت و اخوت اسلامی و تشکیل جامعه واحد و حکومت متحده اسلامی و... مخالفت صریح دارد. زیرا شیعه از دیدگاه منابع معتبر اسلامی، از جمله از دیدگاه منابع تفسیری، حدیثی و فقهی، از مصادیق بارز مسلمانان بحساب آمده و طبیعی است که تمام دستورات اسلامی و احکامیکه در زمینه‌های فردی و اجتماعی و در باره حسن سلوک یا برادر مسلمان آمده است، فرقی بین شیعه و سنی نمی‌گذارد و کافه مسلمانان را در بر می‌گیرد، چنانچه از نظر منابع معتبر فقهی و کلامی شیعه نیز بین شیعه و سنی از نظر مسلمان بودن، هیچ تفاوتی گذاشته نمی‌شود.

روایات زیادی با الفاظ مختلف از طریق اهل سنت، من جمله در اوائل صحیح مسلم نقل شده است که رسول خدا می‌فرماید: اسلام بر شهادت ان لا اله الا الله و ان محمداً عبده و رسوله و برپائی نماز و دادن زکات و حج بیت ا... و روزه رمضان بنا شده است (۷۰) و نیز پیامبر اکرم فرمود: کسیکه کلمه طیبه توحید را بر زبان آورد مسلمان شمرده می‌شود، خون، مال، ناموس و عرض او بر مسلمانان حرام می‌شود (۷۱) و در کتاب شریف صحیح بخاری در حدیثی به نقل از پیامبر اکرم (ص) آمده است: «بنی الاسلام علی خمس، شهادة ان لا اله الا الله، و ان محمداً رسول

الله، و اقام الصلاة، و ايتاء الزکات، و الحج، و صوم رمضان» (۷۲)

بعد از مسلم بودن مطالب یاد شده تمام دستورات آسمانی راجع به اتحاد مسلمانان (واعتصموا بحبل الله جميعاً ولا تفرقوا) (۷۳) و اجتناب از تفرقه و اختلاف (ولا تنازعوا فتفشلوا و تذهب ریحکم) (۷۴) و لزوم مودت میان مسلمین (اشدء علی الکفار، رحماء بینهم) و وجوب گسترش صلح و صمیمیت میان مؤمنان (انما المؤمنون اخوة فاصلحوا بین اخویکم) و حرمت ستم و وجوب عدالت (ولا یجرمنکم شنئان قوم علی ان لا تعدلوا، اعدلوا هو اقرب للتقوی) و سائر اوامر و نواهی اسلام، الزاماً باید مورد عمل قرار گیرند.

در یک جامعه اسلامی با تحقق عنصر ایمان، تمامی حقوق و تکالیف مسلمانی میان مؤمنین و مسلمین نسبت به همدیگر احراز می‌گردد و در برخورداری از این حقوق، کمترین تفاوتی میان اقوام و قبائل و مذاهب و فرق مختلف، گذاشته نمی‌شود، و کافه مسلمانان بطور مساوی از آن بهره‌مند می‌گردند (یا ایها الناس انا خلقناکم من ذکر و انثی و جعلناکم شعوباً و قبائل لتعارفوا ان اکریمکم عند الله اتقیکم) (۷۵) و پیامبر اکرم (ص) فرمود: «الناس سواء کاسنان المشط» (۷۶) مردم مانند دانه‌های شانه، همگی در یک سطح و بدنه و از حقوق مساوی برخوردارند. امام علی (ع) می‌فرماید: «لا یجری لاحد الا جری علیه و لا یجری علیه الا جری له» (۷۷) حق به سود کسی جریان نمی‌یابد مگر اینکه به زیان او نیز جاری گردد و بر زیان کسی جاری نمی‌شود مگر اینکه به سود او نیز جاری گردیده و دیگران را در باره او تعهد کند حقوقی را که کافه مسلمین و مؤمنین بموجب اسلامی و ایمان از آنها باید بهره‌مند شوند، تمامی ابعاد حیات فردی و اجتماعی را در بر می‌گیرد، از جمله شامل حقوق سیاسی نیز می‌گردد از نظر منابع اسلامی، هر فردی حق دارد بشرط ایمان و تقوی و کفایت بعنوان حاکم اسلامی انتخاب گردد، حتی پیامبر اکرم (ص) می‌فرماید اگر بردهٔ بینی بریده‌ای امیر شما شد و شما را با کتاب خدا جلو برد، از او شنوائی داشته و اطاعتش کنید. (ان امر علیکم مجرد یقودکم بکتاب الله فاسمعوا و اطیعوا) (۷۸) و نیز فرمود (کلکم راع و کلکم مسئول...) (۷۹) همانا هر کدام از شما نگهبان و مسئول هستید.

بنا بر این از نظر اسلام هر فرد مسلمانی حق دارد از کلیه حقوق سیاسی و اجتماعی که اسلام معین کرده است، بهره‌مند شود و درین خصوص پیروی از مذهب بخصوص هیچگونه امتیاز و اولویتی ایجاد کرده نمی‌تواند و موجب سلب حقوق اسلامی از پیروان مذاهب دیگر اسلامی نمی‌گردد، فلذا پیروی از مذهب ابو حنیفه سبب انحصار حقوق اجتماعی و سیاسی در پیروان آن مذهب و محرومیت پیروان سایر مذاهب اسلامی شده نمی‌تواند و برای این امتیاز خواهی و انحصار طلبی از دیدگاه ائمه این مذاهب محکوم گردیده است.

فلسفه انحصار اجتهاد در مذاهب اربعه مع علوم انسانی

امام ابو حنیفه می‌فرماید: (لاینبغی لمن لم یعرف دلیلی ان یفتی بکلامی) (۸۰) «سزاوار نیست از برای کسیکه دلیل را نمی‌شناسد، به کلام من فتوی بدهد». و نیز زمانیکه فتوی می‌داد می‌فرمود: (هذا رأی النعمان بن ثابت - یعنی نفسه - و هو احسن ما قدرنا علیه، فمن جاء باحسن منه فهو اولی بالصواب) (۸۱) این رأی و نظر نعمان بن ثابت، یعنی رأی خودم، می‌باشد و این نظر، بهترین نظر ممکن بود که من به آن دست یابیدم، بنا بر این اگر کسی به رأی بهتری دست یابد آن رأی به صواب نزدیکتر و برای عمل اولویت دارد.

از این جملات ابو حنیفه دو مطلب مهم استفاده می‌شود:

۱ - لزوم اجتهاد و ۲ - عدم حصر اجتهاد به مذاهب خاص.

۱ - لزوم اجتهاد

هیچ مفتی و فقیهی حق ندارد در مقام افتاء و اظهار نظر فقهی از مفتی و فقیه دیگری تقلید نموده و بدون توجه دقیق به دلیل و مدرک فتوای او، بر طبق نظر فقهی او حکم دهد، و مردم را به تقلید از او فراخواند، و به عبارت دیگر

از نظر امام ابوحنیفه، بر هر فقیه، در هر مکان و زمانی، واجب است که استقلالاً بر روی ادله و مدارک و منابع درجه اول اسلامی یعنی کتاب و سنت، غور نموده و به کمک محاسبات دقیق عقلی، به اجتهاد پردازد.

۲ - عدم حصر اجتهاد در مذاهب خاص

گرچه، جناب ابوحنیفه جزء بزرگترین فقهاء و مجتهدین امت اسلام در عصر خویش بوده است، اما ایشان هرگز چنین نظر نداشته‌اند، که غیر از خودشان، کسی دیگر از علما و فقهاء امت اسلام، به فقه و اجتهاد پردازند و نمی‌توانند به مقام اجتهاد و افتا برسند و در طول قرون متمادی تاریخ اسلام، همواره باید از رأی جناب ابوحنیفه در اوائل قرن دوم، تقلید نموده و همان رأی را در عصر کنونی (در قرن ۱۵) به عامه مردم ابلاغ نمایند و در نتیجه استنباط احکام فقهی اسلام از روی ادله در مذهب ایشان منحصر گردیده و باب اجتهاد قفل گردد! بلکه بر عکس، ایشان میفرماید که: احکام فقهی که من بیان می‌کنم، استنباط شخصی خودم میباشد و یا نهایت سعی بود که من انجام دادم و تکلیف شرعی‌ام را بجای آوردم (للمصیب اجران و للمخطیء اجر واحد) و احکام کلی اسلام را بر اساس موضوعات و مصادیق موجود در قرن اول و دوم هجری و بر طبق شرایط سیاسی اجتماعی و اقتصادی ویژه‌ای این عصر، بیان کردم و مسئولیت شرعی‌ام را به اتمام رسانیدم. اما این هرگز بمعنای کفایت کار اجتهاد و پایان آن نبوده و جلو اجتهاد علماء و فقهای دیگر در قرون دیگر را نمیگیرد بلکه آنها لزوماً بایستی در هر عصری به مقتضیات اجتماعی، اقتصادی و سیاسی آن عصر توجه ویژه نموده و تفریع فروع نمایند. و چه بسا کسانی پیدا شوند که به نظر امام ابوحنیفه، حتی در زمان خود او، بهتر از او ادله و مدارک اسلامی را درک نموده و رأی احسن و بهتر از ایشان را ارائه بدهند که در این صورت به همان شخص باید مراجعه کرد چه رسد به اینکه قرنها از صدور رأی ابوحنیفه بگذرد و شرایط اجتماعی و سیاسی و اقتصادی، ۱۸۰ درجه تغییر نموده و مستقلاً تفریع لازم بوده و اجتهاد بر اساس اصول کلی و ثابت اسلام، ضرورت یافته باشد.

چنانچه همین دو نکته بسیار عمده از نظریات ائمه مذاهب دیگر اهل سنت صریحاً بدست می‌آید. بطور مثال امام شافعی می‌فرماید: «اذا صحَّ الحديث فهو مذهبي» (۸۲) هرگاه صحت سند حدیث احراز گردید، مفاد آن مذهب من است و نیز یکی از شاگردانش فرمود: «یا ابراهیم لا تقلدنی فی کلی ما اقول، و انظر فی ذلک لنفسک فانه دین» (۸۳) (ای ابراهیم! تو نباید از هر قولی که من به آن قائل می‌شوم تقلید کنی، بلکه باید در آن تفکر نموده و مستقلاً به اجتهاد برسی) یعنی شاید عقل تو به چیزی برسد که عقل من به آن نرسیده است، و خداوند همه افراد را از موهبت عقل و خرد و قدرت تفکر و تجزیه و تحلیل بهره‌مند نموده است که باید همه آن را بکار ببرند و بی‌جهت، با زنجیر تقلید، عقل و خرد خویش را به پای عقل و خرد دیگری نبندد. البته روشن است که در اینجا مراد از نکوهش تقلید، تقلید عالم از عالم و فقیه از فقیه دیگر می‌باشد و نه تقلید جاهل و عامی از شخص مجتهد و خبره و متخصص، بر اساس شرع و عقل، چیزی معمول پسندیده‌ای می‌باشد.

و امام احمد حنبل روزی به یکی از شاگردانش گفت: «لا تقلدنی ولا تقلد مالکاً ولا اوزاعی ولا النخعی و لا غیرهم و خذ الاحکام من حیث اخذوا من الکتاب و السنة» (۸۴) (از من تقلید مکن و همچنین از «اوزاعی» و نخعی و سائرین تقلید مکنید، بلکه احکام را دریافت کنید از آنجائی که آنها دریافت می‌نمودند، یعنی کتاب و سنت) ملاحظه می‌شود که از نظر ائمه مذاهب اهل سنت، بویژه از نظر امام ابوحنیفه، اولاً برای تطبیق اصول کلی اسلام بر فروع و مصادیق جدید و بمسائل مستحدثه و برای پاسخگویی به مقتضیات اجتماعی و سیاسی هر عصری و تعیین تکلیف برای مکلفین، نگرش مستقل بر مدارک و منابع و ادله اسلامی (کتاب و سنت) ضرورت داشته و اجتهاد و استمرار آن واجب کفائی می‌باشد.

ثانیاً، نظر ائمه مذاهب اربعه هرگز بر حصر اجتهاد به مذهب آنان استوار نبوده است بلکه برعکس نظر آنان بر استمرار اجتهاد و ضرورت تداوم آن، تعلق داشته است، بنا بر این از نظر ائمه مذاهب، هیچگونه دلیل و مدرک شرعی

بر انحصار اجتهاد در مذاهب خاص وجود ندارد، و دلیل انحصار اجتهاد در مذاهب اربعه را باید در چیزهای دیگری جستجو نموده و هر سیر تحول اجتهاد، در صدر اسلام و شرایط خاصی سیاسی اجتماعی حاکم بر قرن هفتم هجری باید دقت نمود. که در اینجا مختصراً به آنها اشاره می‌نمائیم.

۱ - در صدر اسلام، در عصر پیامبر، احکام اسلامی بصورت اجمال از طریق وحی نازل می‌گردید و بوسیله گفتار و عمل و تقریر پیامبر (ص) تبیین و تفصیل داده می‌شد، برخی از صحابه، درین عصر به دلیل دور ماندن از مصاحبت پیامبر، برخی از احکام را از طریق اجتهاد بدست می‌آوردند، فقهای اهل سنت معتقدند که پیامبر (ص) به معاذین جبل این اجازه را داده بود. (۸۵)

۲ - و در عصر صحابه به دلیل روبه رو شدن با مسائلی که نصی در آن نمی‌یافتند به اجتهاد روی می‌آوردند ولی اجتهاد در این عصر بطور کامل اعمال نمی‌شد و نصوص قرآن و سنت عمده ترین مأخذ احکام شرعی محسوب می‌گردید. (۸۶)

۳ - عصر تکوین مذاهب فقهی که تا نیمه دوم قرن چهارم ادامه یافت و سرانجام به شکل‌گیری مذاهب متعددی منجر شد، و این مذاهب ابتدا بصورت تبعیت از هر کدام از صحابه که در منطقه‌ای بسر می‌برد، بوجود آمدند، مانند مذهب فقهای حجاز، و مذهب فقهای عراق، مذهب فقهای شام، و مذهب فقهای مصر، و سپس با انقراض بعضی از این مذاهب فقهی، مذاهب فقه سنی در چهار مذهب حنفی، مالکی، شافعی و حنبلی بطور انحصار خلاصه شد، در حالیکه خود بنیانگذاران مذاهب اربعه با انحصار مذهبی موافق نبودند و احیاناً آن را مردود می‌دانستند. (۸۷)

بنا به نوشته مورخ معروف «مقریزی»، تا قرن هفتم هجری عمل به مذاهب مختلف سنی در سرزمین‌های اسلامی همچنان متداول بوده است. تنها از سال ۶۶۵ هجری بود که علماء، در تحت فشار هیئت حاکمه عباسی، فتوی دادند تا بر طبق چهار مذهب نامبرده عمل شود، ازین رو کسانی که به مذهب فقهی دیگری عمل می‌کردند شهادتشان در محاکمه مورد قبول واقع نمی‌شد و از احراز منصب قضاوت محروم می‌گشتند. (۸۸)

۴ - عصر تقلید، انگیزه‌های سیاسی در عهد خلفای عباسی مردم را به پیروی از مذاهب خاصی که اغراض سیاسی و منافع آنها را تأمین می‌کردند، واداشت. و رقابتها و درگیریها و جبهه‌گیری‌ها و سرانجام انحصار مذهبی را بدنبال آورد، و از قرن چهارم هجری عملاً باب اجتهاد بسته شد. انحصار مذهبی و جمود فقها و گرایش به تقلید نتایج زیانباری را برای اسلام و مسلمین بوجود آورد که از آن جمله جبهه‌گیری طرفداران مذاهب در برابر یگدیگر تا حد قتل عام و بهره‌گیری از همه سرمایه‌ها علمی و معنوی و مادی در جهت به کرسی نشاندن مذهب مورد علاقه و بالاخره اختلاف عمیق و کینه ریشه‌دار تاریخی در میان امت اسلامی است که هنوز هم جهان اسلام در آتش آن می‌سوزد و بر سر آن قربانی می‌دهند. (۸۹)

۵ - عصر نهضت جدید فقه اسلامی و باز شدن باب اجتهاد، نهضت جدید در مکتب فقه سنی در یک قرن اخیر به دو صورت شکل گرفته است:

نخست بصورت بهره‌گیری از فقه برای قانونگذاری و بررسی‌های حقوقی در کشورهای اسلامی که همزمان با نهضت سیاسی قرن اخیر پا گرفت و منادیان تشکیل حکومت اسلامی از آنجا که از نظر تشکیلاتی و استقرار حاکمیت اسلام نیاز به مواد قانونی در قسمت‌های مختلف حقوقی داشتند به این نهضت گرویدند و فقهای اهل تسنن در این زمینه گامهای مؤثری برداشتند. (۹۰)

دوم حرکتی در جهت فتح باب اجتهاد و شکستن انحصار مذهبی و اعلام فتاوی جدیدی که با آراء مذاهب چهارگانه ناسازگار بود. این حرکت گرچه در نیمه دوم قرن حاضر به دلایل سیاسی از مصر آغاز شد ولی نقطه نظرات شیخ محمود شلتوت مفتی و رئیس سابق دانشگاه الازهر مصر و فتوای تاریخی وی که مسلمین را در انتخاب مذهب فقهی آزاد اعلام می‌نمود و تقلید از مذاهب فقهی غیر از مذاهب اربعه را جایز می‌شمرد، تأثیر فراوانی درین حرکت داشت.

از مطالب یادشده چنین نتیجه گرفته می‌شود که اولاً، انحصار اجتهاد در مذاهب اربعه در زمان خود ائمه یاد شده (اواخر قرن یکم و اوائل قرن دوم) صورت نگرفته است بلکه در قرن هفتم هجری محقق گردید و ثانیاً بر خلاف طرز تفکر ائمه مذاهب بوده است و آنها به ضرورت اجتهاد و استمرار آن، قویاً معتقد بوده‌اند. و ثالثاً این انحصار، دلایل شرعی و منطقی نداشته بلکه صرفاً دلیل سیاسی داشته است که آن را در اغراض و منافع سیاسی خلیفه عباسی (المستنصر بالله) باید جستجو نمود.

اما فقهای بزرگ اهل سنت در طول تاریخ همواره کوشیده‌اند تا فقه مزبور را از تحجر و انجماد فقهی بدر آورد، و عنصر اجتهاد (این یگانه عامل پیشرفت و تکامل علمی و فرهنگی و انکشافات بزرگ) را برای احیای فقه و فرهنگ اسلامی و مسلمین، زنده نمایند، که درین راستا می‌توان از ابی اسحاق شاطبی متوفای ۷۳۰ و جلال الدین سیوطی متوفای ۹۱۱، و در تاریخ معاصر، سید جمال الدین افغانی، شیخ محمد عبده، سید رشید رضا، شیخ محمود شلتوت، اقبال لاهوری، ابوالاعلی مودودی، حسن البنا، سید قطب و... یاد نمود. که در اینجا به بخشی از فتوی معروف شیخ شلتوت رئیس الازهر مصر اشاره می‌نمائیم:

«آئین اسلام هیچیک از پیروان خود را ملزم به پیروی از مذهب معینی ننموده است بلکه هر مسلمانی می‌تواند از هر مذهب فقهی که بطور صحیح نقل شده است و احکام آن در کتب مخصوص به خود مدون گشته، پیروی نماید و پیروان مذاهب اربعه می‌توانند به مذهب دیگر عمل نمایند و مذهب جعفری نیز همانند مذاهب اربعه، مذهبی است که شرعاً پیروی از آن جایز است.» (۹۱)

بنا بر این روش ممنوعیت مذهبی در رابطه با مذهب تشیع در افغانستان، اولاً با نصوص صریح و اولیه اسلام در مورد وجوب وحدت، عدالت، و اخوت اسلامی و تشکیل جامعه واحد و حکومت متحده اسلامی و... مخالفت صریح دارد، چنانچه شمه‌ای از آنها ذکر گردید و ثانیاً، انحصار اجتهاد در مذاهب اربعه فقط دلیل سیاسی داشته و روی اغراض خاصی از طرف خلفای عباسی اعمال گردید و ائمه مذاهب اربعه آن را مردود شمرده‌اند. و ثالثاً با اغماض نظر از دستورات دینی، واقعیات عینی جامعه افغانستان، و موقعیت مهم سیاسی و اجتماعی و نظامی و جغرافیائی شیعیان این کشور، انکشافات نوین جهانی، پیدایش حقوق بشر، انقراض عصر تفتیش عقاید و تحمیل عقیده، ظهور دموکراسی و توجه به آراء ملت و لزوم اعطاء آزادیهای سیاسی و اجتماعی برای مردم، و سایر عوامل سیاسی - اجتماعی؛ به عقل سلیم دستور می‌دهد که زمان خشونت عبدالرحمن خان و نادرخان نسبت به شیعیان افغانستان سپری گردیده است و بنا بر این باید واقع بین بود و به عوامل یاد شده توجه کرد و با این جماعت به تفاهم رسید و حقوق سیاسی - اجتماعی و شخصیت مذهبی آنها را باید به رسمت شناخت تا آفتاب صلح و امنیت اجتماعی و ثبات سیاسی و حکومت اسلامی، از افق این کشور طلوع نموده و بر پیکر زخم خورده آن بتابد.

گفتار ۲ - آزادی مذهبی

آیا شیوه آزادی مذهبی در رابطه با مذهب تشیع در قانون اساسی آینده افغانستان شیوه شایسته خواهد بود؟ شیوه‌ای که رایج‌ترین نحوه برخورد در رابطه با مذهب و حقوق اساسی در دنیای غرب را تشکیل داده و مشخص کننده موضع دنیای لائیک در رابطه با دین و مذهب می‌باشد، و بر اساس این شیوه، مردم در مراسم مذهبی و تعلیمات دینی خصوصی آزادی دارند، به شرط آنکه مخل نظم و امنیت عمومی نباشد. اگر در قانون اساسی آینده افغانستان در مورد مذهب تشیع بر چنین شیوه‌ای تکیه شود، مفهوم آن چنین می‌شود که شیعیان افغانستان در معتقدات و مراسم مذهبی و احکام فقهی‌شان، تا جائیکه آثار اجتماعی نداشته باشند، آزاداند، یعنی آنها بطور مثال می‌توانند مراسم عزاداری امام حسین (ع) برپا کنند و در عبادات به فقه خود مراجعه کنند و... اما در معاملات، احوال شخصیه (ارث، وصیت، نکاح و طلاق) در دعاوی حقوقی و جزائی و غیره محکوم به تبعیت از حکومت و مذهب حاکم است علاوه بر آنکه در حقوق اساسی و نظام سیاسی کشور نقشی نخواهند داشت.

از مطالبیکه در مبحث قبل ارائه گردید، عدم شرعیت چنین شیوه‌ای نیز بطور روشن استفاده می‌گردد و تمامی آن دلائل و شواهد یادشده مبنی بر نقش ایمان و عمل صالح در ایجاد علقه و پیوند میان مسلمانان، تساوی کافه مسلمانان در بهره‌مندی از حقوق اسلامی، یکسان بودن کلیه مسلمین در برابر قوانین و احکام الهی و... در اینجا نیز مطرح می‌گردد.

بنا بر این شیوه آزادی مذهبی و نظائر آن، در رابطه با جایگاه مذهب تشیع در قانون اساسی آینده افغانستان، نیز مردود می‌باشد. زیرا این شیوه از طرف کشورهای غرب و سیستمهای لائیک اتخاذ می‌گردد، و در این طرز تفکر، دین از سیاست و مذهب از دولت کاملاً تفکیک گردیده است و دین و مذهب به صفت یک امر خصوصی در زندگی انسانها، از دخالت در حیات سیاسی - اجتماعی ممنوع می‌باشد. (۹۲)

در صورتیکه در اسلام مقررات و قوانین اسلامی بر تمام ابعاد حیات فردی و اجتماعی افراد جامعه پرتو افکنده و حضور عینی دارد، و در این اصل کمترین فرقی بین تشیع و تسنن وجود ندارد، همانگونه که پیروان اهل سنت حق دارند در تمامی ابعاد زندگی بر طبق فقه‌شان عمل نمایند، همانگونه پیروان تشیع حق دارند تا در کلیه ابعاد حیات سیاسی - اجتماعی بر اساس فقه خودشان رفتار نمایند. زیرا فقه غنی و گسترده مذهب تشیع از نظر غنا و پویائی و گستردگی و پاسخگویی به مسائل مستحدثه و از لحاظ اعتبار سند و منبع، به اعتراف بسیاری (۹۳) از بزرگان اهل سنت، در مرتبه بسیار بالائی قرار داشته و حد اقل در مرتبه پائین‌تر از سایر مذاهب اسلامی قرار ندارد، بنا بر این به هیچ وجه صحیح نیست که در یک نظام اسلامی با یکی از فرق بزرگ اسلامی، با شیوه مخصوص نظام لائیک برخورد گردد.

گفتار ۳ - مذهب قانونی

آیا شایسته نیست که جایگاه مذهب تشیع در قانون اساسی آینده افغانستان، همان جایگاه باشد که در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، برای مذاهب اربعه اهل سنت اعطا شده است (۹۴) چنانچه در ماده ۱۲ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران آمده است که: «دین رسمی ایران اسلام و مذهب جعفری اثنی عشری است و مذاهب دیگر اسلامی اعم از حنفی، شافعی، حنبلی و زیدی، دارای احترام کامل می‌باشند. و پیروان این مذاهب: ۱ - در انجام مراسم مذهبی طبق فقه خودشان آزادند. و ۲ - در تعلیم و تربیت دینی و ۳ - در احوال شخصیه (ازدواج، طلاق، ارث و وصیت) و ۴ - دعاوی مربوط به آن، در دادگاه رسمیت دارند و ۵ - در هر منطقه‌ای که پیروان هر یک از این مذاهب اکثریت داشته باشند، مقررات محلی، در حدود اختیارات شوری‌ها، بر طبق آن مذهب خواهد، با حفظ حقوق پیروان سایر مذاهب.»

قبل از اینکه به ارزیابی این شیوه پردازیم باید توضیح دهیم که ماده ۱۲ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، قبل از اینکه بدین صورت تصویب گردید، در پیش نویس آن قبل از تصویب، بگونه‌ای دیگری بوده است که پس از ساعتها بحث و گفتگو در مجلس بررسی نهائی قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، در سال ۱۳۵۸، مورد تصویب قرار گرفته و به شکل کنونی آن درآمد، این مباحثات و گفتگوها که میان نمایندگان اهل سنت در ایران و برخی از نمایندگان شیعه، در جو کاملاً برادرانه و فضای باز سیاسی انجام گرفت، برای ما، هم از جهت شکل مباحثه و فضای حاکم بر آن و هم از جهت ماهیت بحثها، خیلی جالب و در عین حال قابل ارزیابی و تأمل است، در اینجا مناسب می‌دانم به گوشه‌های از این مباحثه اشاره نمایم.

آقای پرورش:

برادران اهل سنت، که در خدمت شان در کمیسیون تدوین، قرار داشتیم، مقید بودند که حتماً بایستی

رسمیت چهار مذهب ذکر شود تا به این صورتی که الآن خدمت تان هست تدوین شد، که در چهار مورد در زمینه مذهب و در یک مورد در زمینه مقررات محلی رسمیت داده شد، علتش این بود که اگر به همه مذاهب بصورتی که به مذهب جعفری اثنی عشری رسمیت داده شده، رسمیت داده شود، معنی اش اینست که باید بر اساس پنج مذهب، کلیه قوانین مدنی و جزائی کشور تنظیم شود، و تازه آغازگر یک اختلاف جدید است. (۹۵)

آقای حائری:

ما با سائر فرق مسلمین خیلی مشترکات داریم، یک قبله یک قرآن و یک پیغمبر و یا مواریثی که داریم، مثلاً در ارث یک جوریم، در نکاح یک جوریم، اینها همه مسلمان هستند و حفظ خونشان لازم است و از همه جهات ما به آنها احترام می‌گذاریم و حتی مذهبشان، چه جایی که اقلیت داشته باشند و چه جاییکه اکثریت داشته باشند، به همان مذهب خودشان عمل کنند که قاعدتاً الزام باشد، مثل اینکه دو نفر مجتهد باشد و یک نفر از این مجتهد تقلید کند و دیگری از آن مجتهد و هر دو هم حق است و مجزی است. (۹۶)

مولوی عبد العزیز:

نباید من و شما علما اعلام و آیات عظام و حاملان دین نبی انحصار طلبی بکنیم و نباید برای عالم اسلام و دنیا ثابت بکنیم که کشور ایران، کشور مخصوص شیعه‌ها است و جمهوری اسلامی همه مال شیعه است و همه کشتارها و فداکارها و مصیبت‌ها که پیش آمده است، برای اینست که جمهوری شیعه‌گری درست شود، ما باید بالاتر ازین فکر بکنیم، خیلی عذر می‌خواهم ما باید سعه صدر داشته باشیم... حالا باید آن اختلافات قدیم را که ما را بوسیله آن بیچاره کردند و بر ما مسلط بودند، کنار بگذاریم، باین وسیله استعمارگرها و استثمارگرها بر ما سوار شدند و هزار چهار صد سال است که ما را بجان یگدیگر انداختند و همدیگر را نفرین و لعنت کردیم، پس بیائید متحد متفق باشیم و بیائید محبت خود را بیگدیگر نشان بدهیم و هیچ فرق بین شیعه و سنی قائل نشویم... بیائید برادری را ثابت کنیم، هر حقوقی که برای پیروان مذهب شیعه قائل می‌شوید، برای برادران اهل سنت خود نیز قائل شوید. اگر دنبال مذهب جعفری اثنی عشری می‌گویید رسمیت دارد باید دنبال مذاهب اهل تسنن هم بگذارید که آنها هم رسمیت دارند... ما می‌خواهیم مذهب ما را مثل مذهب خود بدانید، همچنانکه ما مذهب جعفری را مثل مذاهب اربعه خود می‌دانیم. شیخ سلطوت که خدا رحمتش کند اعلام کرد که مذهب جعفری یکی از مذاهب اربعه است و هیچ فرقی بین مذاهب خمسه نیست، بیائید سعه صدر نشان بدهیم و هر امتیازی که برای مذهب شیعه قائل هستید برای مذهب اهل تسنن نیز قائل بشوید، اگر برادری و برابری هست و وحشت نکنید. هرگاه خدا بخواهد ما را نگه میدارد و هرگاه ما عدالت را کنار گذاشتیم و انحصار طلبی کردیم و به مستضعفین مثل سابق زور گفتیم و آنها را کوبیدیم نظر خدا از ما بر می‌گردد... لذا درین ماده، اگرچه من عقیده نداشتم که غیر از اسلام چیزی دیگری باشد ولی اگر اینطور هم بنویسد اشکالی ندارد: «دین رسمی ایران اسلام است و مذاهب اسلامی موجود در ایران اعم از تشیع و تسنن رسمیت دارند و پیروان هر کدام از مذاهب در هر منطقه‌ای که اکثریت داشته باشند، مقررات محلی و محاکمه قضائی، چه مدنی و چه جزائی آن منطقه طبق مذهب آنان خواهد بود با عدم سلب حق مذاهب دیگر و در احوال شخصیه و تعلیم و تربیت، همه مسلمانان، در هر نقطه ایران طبق مذاهب خود عمل می‌کنند» (۹۷)

ناصر مکارم:

ما می‌دانیم مذاهب پنجگانه اسلامی یعنی، شیعه، حنبلی، شافعی، مالکی و حنفی در یک سلسله اصول مشترک‌اند و درین اصول با هم هماهنگ می‌باشند و اختلافی ندارند، ولی در مسائل فقهی یک تفاوت نظرهایی بین فرق پنجگانه وجود دارد ما می‌خواهیم قانون تدوین کنیم، می‌خواهیم ببینیم در آنجاهاستیکه بین مذاهب اختلاف نظر وجود دارد، آیا باید یک ضابطه‌ای در دست باشد و یا نباشد؟ بنده کار به افراد ندارم خود دولت وقتی می‌خواهد قرار دادی ببندد و یا معامله کند و یا سیاست داخلی و خارجی را بخواهد تنظیم کند، در مسائلی که با مسائل اسلامی ارتباط دارد، می‌خواهد سیاستش را تنظیم کند، در آنجائی که بین مذاهب اختلافی هست باید یک تنظیم صحیحی بکند. (مولوی عبدالعزیز: این مورد استثناء است) عرض می‌کنم ما همین مورد استثناء را در واقع ذکر کردیم، در آنجائی که اتفاق نظر هست بحثی نیست اما آنجائی که اختلاف نظر هست، می‌خواهیم به دولت الگو و ضابطه بدهیم و بگوئیم شما باید یکی ازین مذاهب را انتخاب کنید، عدل، که شما فرمودید ایجاب می‌کند که مذهب اکثریت را الگو قرار بدهیم، چون قانون متضاد نمی‌توانیم تنظیم کنیم، یک قانون واحد باید باشد.... در قانون سابق هیچ مذهبی جز مذهب شیعه نوشته نشده بود الآن ما آمدیم گامی بزرگ بسوی تفاهم و برادری برداشتیم، احترام آنها محفوظ، مسائل احوال شخصیه محفوظ مسائل مربوط به تعلیم و تربیت فرزندان محفوظ مراسم مذهبی محفوظ خلاصه تا آنجاستیکه تضاد و تناقضی در تدوین قانون ایجاد نکند، همه چیز محفوظ است، اما اگر بنویسم پنج مذهب رسمی باشد فردا در سراسر این مملکت دعوی ایجاد می‌شود، اگر مسئله انحصار طلبی بود ما قانون سابق را می‌آوردیم و مسأله، نفی عدالت هم نیست بلکه مسئله ایجاد یک نظام برای تدوین قانون آینده که مملکت به هرج و مرج و دعوی کشانده نشود (۹۸)

قبل از آنکه تناسب یا عدم تناسب این شیوه را برای مذهب تشیع در افغانستان ارزیابی نمائیم، لازم است درباره این گفتگو نکاتی را خاطر نشان سازیم.

- ۱- از محسنات این گفتگو اینست که در فضای کاملاً آزاد و برادرانه صورت می‌گیرد: و هر یک از اطراف مباحثه بدون هیچگونه احساس فشار، در جو کاملاً سالمی، فرصت لازم را برای ابراز عقیده و استدلال و حتی انتقاد را دارند.
- ۲- واقع بینی و انصاف، بجای تعصب خشک مذهبی می‌نشیند و موجب می‌شود که بسیاری از نمایندگان تشیع در دفاع از حقوق برادران اهل سنت و به نفع آنان سخن بگویند.
- ۳- هدف اصلی تحقق سلطه‌ای مذهبی نبوده- بلکه یابیدن راه حلی است که بتواند مشکلات جامعه را مرتفع سازد فلذا به احتمال ایجاد دعوی و نزاع مذهبی در آینده توجه می‌شود.
- ۴- با وجود اینکه در قوانین اساسی گذشته ایران، شیعه بودن شرط اساسی پادشاه و یا رئیس مملکت بوده است اما هنگامی که رئیس جلسه برای تصویب بخش‌های مختلف ماده ۱۲ مورد بحث رأی گیری می‌نماید، اکثریت نمایندگان باین بخش که: «... رئیس جمهور باید دارا مروج این مذهب (شیعه) باشد» رأی منفی داده و در نتیجه به تصویب نمی‌رسد.
- ۵- و همچنین در مورد بخش دیگر از ماده ۱۲ یعنی: «کلیه قوانین و مقررات بر طبق قوانین این مذهب تدوین می‌شود» رأی گیری بعمل آمده و این قسمت نیز به تصویب نمی‌رسد.
- ۶- در قانون اساسی طاغوت (دوران شاهی) هیچ اسمی از مذاهب اربعه اهل سنت وجود نداشته است اما در قانون اساسی جدید در زمینه‌های احوال شخصیه و دعاوی مربوط آن، تعلیم و تربیت دین، مراسم مذهبی، مقررات

محلّی رسمیت داده می‌شود.

اما با وجود نکات یاد شده، شیوه برخورد قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران نسبت به مذاهب اربعه اهل سنت، در برابر دو سؤال اساسی قرار دارد:

۱- آیا این شیوه فی نفسه شیوه‌ای صحیح عقلی، شرعی و متناسب است؟

۲- آیا این شیوه نسبت به شیعیان افغانستان نیز متناسب است؟

سؤال اول - آیا این شیوه فی نفسه صحیح می‌باشد؟

اول اینکه آیا این شیوه، قطع نظر از اینکه در ایران باشد یا افغانستان یا جای دیگر از وطن اسلامی، فی نفسه یک شیوه صحیح شرعی است؟ و آیا در یک نظام مکتبی و توحیدی و در یک حکومت ایدئولوژیک اسلامی که بر اساس کتاب و سنت و اجتهاد مستمر بنا شده است و معتقد به حضور دین در زندگی است و اینکه عمل باید بر طبق عقیده باشد و... به چه دلیل شرعی پیروان مذاهب دیگر اسلامی را، صرف بخاطر اینکه مشرب فقهی دیگری دارند و فهم و استنباط شان از احکام اسلامی و شیوه اجتهادشان متفاوت است و... از عمل بر طبق عقیده‌شان در زندگی سیاسی - اجتماعی و قضایی، ممنوع نماید و در واقع نفوذ عقاید مذهبی و احکام فقهی مذهب شانرا در چند مورد محدود زندگی فردی و اجتماعی محصور نموده و در اکثر موارد زندگانی اجتماعی و سیاسی و قضایی، مذهب شانرا نافذ نداند و بر خلاف عقیده آنانرا و ادار به پیروی از احکام فقهی مذهب حاکم نماید؟ آیا در یک نظامی اسلامی که همه قوانین و مخصوصاً مادر قوانین یعنی قانون اساسی اش باید مستند به مدارک و منابع معتبر اسلامی باشد، برای چنین ماده قانونی مدرک معتبر شرعی وجود خواهد داشت؟ آیا اصل عدالت اسلامی که تمامی مذاهب در آن متفق علیه‌اند، چنین اقتضاء دارد که یکی از مذاهب اسلامی برای پیروان خودش نافذ باشد و مذهب دیگر اسلامی برای پیروان خودش نتواند نافذ باشد؟ در این جا لازم است که به بررسی عمیق‌تر این سؤال بپردازیم و سخنان بعضی از آقایان را مورد تجزیه و تحلیل قرار دهیم که می‌فرمایند: اگر همه مذاهب رسمیت پیدا کنند تناقض در قوانین بوجود می‌آید و ثانیاً تعدد قوانین پیش می‌آید و ثالثاً باعث دعوی و نزاع در میان افراد جامعه خواهد شد، اولاً، باید عرض کنیم که چه تناقضی در قوانین بوجود می‌آید؟ اگر ما قائل شویم که حکومت اسلامی مجری قوانین اسلامی است، چه فرقی می‌کند که قوانین اسلامی از طریق مشرب فقهی اهل سنت بدست آمده باشد و یا از طریق مشرب فقهی تشیع بوجود آمده باشد؟ در هر دو صورت حکومت اسلامی باید قوانین اسلامی را اجرا نماید، حال اگر حکومت اسلامی در مورد پیروان تشیع مجری احکام فقهی خودشان و در مورد اهل تسنن مجری احکام فقهی خود آنان باشد، در اینجا چه تناقض پیش می‌آید؟ تناقض در آنجائی است که موضوع یکی باشد و احکام متناقض بر آن موضوع واحد بار شود، که این ممکن نیست اما در اینجا موضوع متعدد است و احکام هم متعدد است و یا می‌توان گفت که احکام اسلامی واحد است اما به اعتبار مشرب فقهی متعدد می‌شود ولی موضوع بهر حال متعدد است اگر از نظر دولت اسلامی احکام فقهی مذاهب اربعه اهل سنت برای خودشان نافذ باشد و احکام فقهی مذهب جعفری برای پیروان خودشان نافذ باشد، برای دولت اسلامی هیچگونه مشکله‌ای بوجود نمی‌آید، چون دولت اسلامی در هر صورت مجری احکام اسلامی بوده و وظیفه اصلی او اجرای قوانین الهی می‌باشد و دولت اسلامی می‌تواند برای اجرای بهتر قوانین اسلامی، نظامنامه‌ها، لایحه‌ها، و قوانین ریز دیگری را بصورت هماهنگ وضع و اجرا نماید.

و ثانیاً آیا در ارث و وصیت و نکاح و طلاق، میان فقه شیعه و فقه مذاهب اهل سنت در بعض موارد اختلافاتی وجود ندارد؟ یقیناً اختلافاتی موجود است، اگر این اختلافات را تناقض می‌نامید، پس چرا در این جا تناقض را تجویز نموده‌اید و تمامی مذاهب اسلامی را رسمیت داده‌اید؟ و هکذا این سؤال در دعاوی ناشی از احوال شخصیه (ارث، وصیت، نکاح و طلاق) مطرح می‌شود، پس باید گفت که چنانچه در احوال شخصیه و دعاوی ناشی

از آن، دو قانون وجود دارد و دو فقه، و نه تنها دعوائی و نزاعی پیش نمی‌آید بلکه مقرون به عدالت اسلامی هم می‌باشد، اگر در کلیه دعاوی قضائی اعم از کیفری و مدنی و در معاملات اقتصادی و در تعلیم و تربیت و غیره، فقه هر مذهبی از نظر دولت اسلامی برای پیروان خودش نافذ و رسمی باشد، بدین معنی که دولت اسلامی در موارد یاد شده احکام فقهی هر مذهبی را برای پیروان خود همان مذهب اجرا نماید؛ چه تناقضی پیش می‌آید و غوغایی بر پا می‌شود؟! به نظر ما نه تنها غوغایی بر پا نمی‌شود بلکه این بهترین و دموکراتیک‌ترین راه حلی است که واقع بینی اسلامی در اختیارمان می‌گذارد.

و ثالثاً، برای موارد استثنائی باید راه حل استثنائی پیدا کرده و احکام خاص صادر کرد، نه اینکه بخاطر چند مورد نادر و استثنائی، احکام واقعی تمامی موارد مستثنی منه را برداشته و آنها را مجبور به تبعیت از حکم چند مورد نادر و استثنائی نمائیم، آنجائیکه دولت اسلامی می‌خواهد بعنوان یک شخصیت حقوقی واحد و نهاد واحد، ظاهر شود، بطور مثال می‌خواهد به ممالک دیگر قرار دادی ببندد و یا معامله‌ای انجام می‌دهد و این قرار داد و معامله از نظر ماهوی به مسائل اسلامی ارتباط پیدا می‌کند و در میان مذاهب اسلامی در آن مورد اختلاف نظر موجود باشد: اینگونه موارد ندرتاً اتفاق افتاده و جزء موارد استثنائی می‌باشد، که برای اینگونه موارد باید راه حلی درست‌تر و صحیح‌تری را در نظر گرفت، بطور مثال دولت اسلامی می‌تواند درین گونه موارد به احکام فقهی آن مذهب عمل کند که در آن شرایط خاص سیاسی اجتماعی، مقرون به مصلحت جامعه بوده و تأمین کننده مصالح کلی امت و منافع سیاسی و اجتماعی کشور باشد، و بهیچ وجه صحیح نمی‌باشد که ما بخاطر حل اینگونه موارد نادر و استثنائی، سلطه مطلقه یک مذهب را برای پیروان مذهب دیگر، بعنوان راه حل، پیشنهاد کنیم و به سبب چند مورد نادر، در تمامی موارد زندگی و عرصه‌های اجتماعی و سیاسی و قضائی مانند معاملات خصوصی و اجتماعی، روابط تجاری، موقوفات محاکمه قضائی اعم از دعاوی مدنی و کیفری و غیره، پیروان مذهب دیگر اسلامی را از عمل به فقه خودشان محروم نمائیم!

رباعاً: این شیوه در واقع سراز شیوه آزادی مذهبی در می‌آورد که در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، ماده ۱۳ برای اقلیت دینی مانند مسیحیان، زردشتیان و کلیمیان داده شده است مبنی بر اینکه آنها نیز در احوال شخصیه و تعلیمات دینی بر طبق دین خودشان آزاداند، و اصولاً این آزادی چیزی تازه‌ای نیست و امروزه در کلیه کشورهای پیشرفته و مترقی جهان و نیز در اعلامیه حقوق بشر، آزادی مذهبی، بویژه در زمینه‌های احوال شخصیه و تعلیمات مذهبی، پذیرفته شده‌اند و آزادی درین موارد، جزء حقوق مسلم افراد بشر در جوامع کنونی شناخته شده‌اند و بدین ترتیب صحیح نیست که در یک حکومت مکتبی و در یک نظام اسلامی، پیروان یک یا چند مذهب بزرگ اسلامی، اینگونه محدود شوند و مسلمانان و کافر در یک ردیف قرار بگیرد، در صورتیکه وظیفه کسانی که به حکومت اسلامی می‌رسند اینست که نسبت به مؤمنان و مسلمانان فروتن و انعطاف پذیر باشند و نسبت به کافران سرافراز و مقتدر «اذلة علی المؤمنین و اعزة علی الکافرین» (۹۹) «محمد رسول الله... والذین معه اشداد علی الکفار رحماء بینهم» (۱۰۰) و قوانین در یک نظام اسلامی، باید برای مسلمین رحمت و بشارت باشند «و نزلنا علیک الكتاب تبیاناً لکل شیء و هدی و رحمة و بشری للمسلمین» (۱۰۱)

و خامساً، از اشکالات عمده‌ای که مطرح می‌شود اینست که اگر دو یا چند مذهب رسمیت پیدا کند تعدد قوانین پیش می‌آید، ما قبلاً تذکر دادیم که قوانین اسلامی، در واقع قوانین واحدی‌اند و مصادر و منابع واحدی دارند تابع اصول کلی واحدی می‌باشند، اما اعتباراً به مشربهای فقهی متفاوت و متعددی تقسیم می‌شوند، و این پدیده کاملاً طبیعی می‌باشد، همانگونه که مکتب‌ها و نظامهای بزرگ حقوقی دنیا، در داخل خانواده حقوقی‌شان، سیستم‌های کوچکتر حقوقی را در بردارند که هر یک از این سیستم‌ها ویژه گیها و مختصات خودشانرا دارا می‌باشند در عین اینکه یک سری اصول کلی و قواعد عمومی بر چندین سیستم حقوقی حکومت نموده و آنها را بصورت مجموعه سیستم‌های تابع یکی از مکاتب و نظامهای حقوقی بزرگ دنیا در می‌آورد. بطور مثال، یکی از مکتب‌های بزرگ

حقوقی معاصر در جهان، مکتب حقوقی «کامن لا» می‌باشد که در درون خودش شامل سیستم کامن لای انگلوساکسن و سیستم کامن لای «انگلو-امریکن» و... می‌گردد. چنانچه مکتب حقوقی «رومی-ژرمنی» شامل سیستم فرانسوی و سیستم آلمانی و ایتالیایی این مکتب می‌گردد. (۱۰۲)

به عقیده دانشمندان رشته حقوق تطبیقی، (۱۰۳) یکی از چند نظام بزرگ حقوقی جهان معاصر، نظام حقوقی اسلام می‌باشد که این نظام حقوقی نیز در درون خانواده خویش سیستم‌های حقوقی و مشربهای فقهی را در بر دارد که بطور کلی به پنج مشرب و مذهب فقهی شیعه، حنفی، شافعی، مالکی و حنبلی تقسیم می‌گردد.

کلیه این مشربها و مذاهب‌های فقهی و حقوقی اسلام تابع یک سری اصول کلی و قواعد اساسی و یژه‌گیا و خصوصیتی مشترکی می‌باشند که در مجموع همه آنها را پیوند داده و تحت نظام واحدی بنام: نظام حقوقی اسلام، قرار داده و از سایر نظامهای بزرگ حقوقی دنیا کاملاً مشخص و متمایز می‌گرداند.

حال اگر در یک کشور اسلامی که از نظام حقوقی اسلام تبعیت می‌کند، پیروان دو یا چند سیستم حقوقی اسلام مانند پیروان سیستم فقهی جعفری و سیستم فقهی حنفی و غیره زندگی کنند و دولت اسلامی که وظیفه اجرایی نظام حقوقی اسلام دارد، اگر بگوئیم در مورد پیروان فقه جعفری موظف به اجرای قوانین فقه حنفی می‌باشد، در اینجا اولاً، در حقیقت امر تعددی پیش نمی‌آید زیرا همه‌ای این مشربهای فقهی به مصادر و منابع و احادی مستهی می‌شوند، و ثانیاً اگر تعدد ظاهری و اعتباری وجود دارد، وجود این تعدد هیچ اشکالی ندارد و برای دولت اسلامی مشکلی ندارد، زیرا دولت بهر صورت مجری احکام اسلامی است و لو قلمرو اجرای احکام متعدد باشد و به آن اعتبار احکام تعدد پیدا کند، دولت اسلامی می‌تواند برای حسن اجرای قوانین اسلام، برای خودش مقررات شکلی واحدی وضع نموده و از طریق اجرای مقررات شکلی واحد در زمینه‌های اداری روش رسیدگی به دعاوی کیفری، روش رسیدگی به دعاوی حقوقی، مقررات ثبتی، مقررات استخدامی و... قوانین و مقررات ماهوی اسلام (احکام فقهی مذاهب مختلف فقهی) را اجرا نموده و نظم و هماهنگی در اداره جامعه را تحقق بخش سازد.

تعدد قوانین بلحاظ تعدد قلمرو اجرای قوانین، از دیدگاه اسلامی، کاملاً طبیعی است زیرا اگر بین مذاهب اسلامی بسیاری از مسائل فقهی اختلاف نظر وجود داشته و در نتیجه قوانین مختلفی در آن زمینه بدست می‌آید، این تعدد و اختلاف در آراء فقهی در اثر تعدد بعضی از قوانین، امارات، ادله، و تعدد نحوه استنباط از کتاب و سنت است و به صورت، هر مذهبی از مذاهب بزرگ اسلامی از روی دلیل و مدارک معتبری به احکام فقهی خویش می‌رسد و ملزم به اجرای همان حکمی است که از روی اجتهاد به آن رسیده است و لذا همه مذاهب معتبر اسلامی چون از روی ادله به تکلیف خویش عمل نموده و مبری الذمه می‌باشند و در صورت خطاء، در پیشگاه خداوند معذور خواهد بود، (اذا اجتهد الحاكم فاصاب فله اجران و ان خطاء فله اجر واحد) (۱۰۴) و اینگونه اختلاف نه تنها مذموم نبوده بلکه سبب پویائی و شکوفائی و تکامل علوم فقه و اصول فقه اسلامی گردیده و راه پاسخگویی به شرایط جدید سیاسی اجتماعی و مقتضیات زمان در هر عصری خواهد بلکه می‌توان آنرا مصداق فرمایش پیامبر اسلام (ص) دانست، که: (اختلاف امتی رحمة) و از طرف دیگر، چون اطاعت پیروان دو مذهب از احکام فقهی خویش، یک اطاعت اعتقادی و شرعی می‌باشد، فلذا تنها راهی که قوانین و مقررات دولت اسلامی برای کلیه اقشار جامعه مسلمان، الزام آور بوده و جنبه اطاعت شرعی را پیدا کند، اینست که دولت اسلامی، در تمامی زمینه‌های روابط خصوصی و معاملات اقتصادی، عقود و ایقاعات، محاکمه قضائی، دعاوی جزائی و مدنی و... برای پیروان هر مذهب اسلامی، فقه خودشانرا به رسمیت شناخته و در زمینه‌های یاد شده مجری احکام و قوانین مذهب خود آنان باشد، و لو به تعدد قوانین منجر شود، باز هیچ اشکالی ندارد، زیرا قلمرو اجرای این قوانین، متعدد می‌باشد، این روش نه تنها برای دولت اسلامی مشکلی ایجاد نمی‌کند که پایه‌های قدرتش را استوارتر نموده و فرامین و دستوراتش را شرعیت می‌بخشد و احتمال تخلف از قوانین و مقررات دولت را به حداقل ممکن کاهش می‌دهد.

اما تعدد قوانین در عرف حقوقی و سیاسی دنیای معاصر نیز وجود دارد بلکه بعنوان راه حلی برای اداره یک

کشور ناهمگون (از نظر مذهبی، نژادی، زبانی، جغرافیایی) مطرح می‌باشد بطور مثال، با وجود اینکه سیستم حقوقی ایالات متحده آمریکا، تابع مکتب یا نظام حقوقی «کامن لا» می‌باشد، اما این سیستم در ۱۵ ایالت آمریکا اجرا می‌گردد و در یک ایالت آمریکا بنام «لویزیانا» نه تنها سیستم حقوقی «آنجلو-امریکن» اجرا نمی‌گردد بلکه اصلاً از نظام حقوقی کامن لا خبری نیست و نظام حقوقی رومی-ژرمنی در آنجا اجرا می‌گردد، و قبلاً بیان کردیم که میان این دو نظام بزرگ حقوقی تغایر ماهوئی وجود داشته و بهمدیگر ربطی ندارند. ولی در عین حال از نظر دولت آمریکا، هر دو نظام در قلمرو خویش نافذ بوده و بمورد اجرا گذاشته می‌شود. (۱۰۵)

و در انگلیس نیز در قرنهای ۱۹ و ۲۰ پس از تراکومات و منازعات زیادی بین دو نظام حقوقی «کامن لا» و «انصاف» سرانجام در خلال سالهای ۱۸۷۳ - ۱۸۷۳ میلادی تحولاتی بوقوع پیوست و تفکیک سنتی بین دو نظام حقوقی «کامن لا» و «انصاف» بدین صورت حل گردید که کلیه دادگاههای انگلیس صلاحیت یافتند تا هر یک از دو نظام حقوقی کامن لا و انصاف را اجرا نمایند (۱۰۶)

و همچنین برای تعدد نظامهای حقوقی یا تعدد سیستمهای حقوقی در یک مملکت و یا تعدد قوه مقننه، در یک کشور، و یا تعدد مذهب رسمی در قانون اساسی یک کشور، نمونه‌های زیادی در دنیای معاصر، وجود دارند که توضیح هر یک از این موارد در این نوشتار نمی‌گنجد و فقط بعنوان مثال می‌توان اسامی کشورهای، ایتالیا، اسپانیا، بلژیک و لبنان را ذکر نمود.

از مطالب یاد شده چنین نتیجه گرفته می‌شود که شیوه اتخاذ شده در ماده ۱۲ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران نسبت به مذاهب اربعه اهل سنت، و یا اگر در قانون اساسی آینده افغانستان چنین شیوه‌ای نسبت به مذهب شیعه اتخاذ شود، قطع نظر از ایران یا افغانستان یا جای دیگر از وطن اسلامی، چنین شیوه‌ای فی نفسه شیوه صحیح و منطقی نبوده و مدرک شرعی برای آن وجود ندارد.

سوال دوم - آیا اتخاذ چنین شیوه با شرایط اجتماعی - سیاسی افغانستان تناسب دارد؟

اگر مسئولین جهادی برادران اهل سنت در افغانستان به این نظر باشند که در رابطه با مذهب تشیع و شیعیان افغانستان همان موضعی را اتخاذ خواهند نمود که جمهوری اسلامی ایران در رابطه با مذاهب اهل سنت و پیروان آنها در ایران اتخاذ نموده است، به این برادران گفته می‌شود که اولاً آیا ما که میخواهیم افغانستان بحران زده را سروسامان بدهیم و نظم و امنیت و ثبات سیاسی و اجتماعی را درین کشور باز آوریم و ما که می‌خواهیم واقعاً اسلامی بیاندیشیم آیا تکلیف ما پیدا کردن یک راه حل اسلامی و منطقی است یا اینکه وظیفه اسلامی ما اینست که در برابر عمل فلان کشور، در فلان تاریخ، عکس العمل نشان بدهیم؟ آیا با الفرض کشوری تقصیراً یا تصوراً یا اجتهاداً، مرتکب اشتباه گردید، آیا لزوماً ما نیز مرتکب همان اشتباه بشویم؟ آیا با اتخاذ این روش، در پیشگاه خداوند معذور خواهیم بود؟ و ثانیاً، بالفرض که اتخاذ چنین شیوه نسبت به پیروان اهل سنت و جماعت در ایران اشتباه بوده و بر خلاف عدالت باشد، مسئولیت آن بعهده مقامات جمهوری اسلامی می‌باشد و ربطی به شیعیان افغانستان پیدا نمی‌کند زیرا آنها فقط مسئول عملکرد خودشان بوده و در مقابل عملکرد دیگران هیچگونه مسئولیتی ندارند فلذا تاوان چنین اشتباه را نباید شیعیان افغانستان تحمل کند و در غیر اینصورت ما خودمان مرتکب اشتباه بزرگتری گردیده و بیشتر از دیگران بر خلاف عدالت گام برداشته ایم «ولا یجبر منکم شیئاً ان لا تعدلوا، اعدلوا هو اقرب للتقوی و اتقوا الله» (۱۰۷) زیرا که (ولا تکسب کل نفس الا علیها ولا تزروا زرة و زراخوری) (۱۰۸)

و ثالثاً قطع نظر از اینکه این شیوه فی نفسه صحیح باشد یا اشتباه و قطع نظر از اینکه اتخاذ چنین شیوه‌ای در قانون اساسی جمهوری اسلامی مثبت باشد یا منفی، باید دید که آیا اتخاذ این شیوه در افغانستان نسبت به شیعیان این کشور تناسب دارد؟ آیا با واقعیات عینی جامعه افغانستان منطبق می‌باشد؟ آیا اصولاً توانمندی اجرای چنین شیوه

نسبت به شیعیان افغانستان وجود دارد؟ در پاسخ باید گفت که قیاس دو مورد یاد شده واقعاً قیاس مع الفارق است، میان اهل سنت در ایران و در صد نفوس، پراکندگی جغرافیائی و نقش آنها در انقلاب اسلامی ایران، با شیعیان افغانستان، در صد نفوس آنها به تناسب جمعیت افغانستان، انسجام جغرافیائی آنها و سهم بزرگشان در جهاد ضد روسی و موقعیت بزرگ نظامی - سیاسی آنها تفاوتی فاحشی وجود دارد که بر محققین و اندیشمندان پوشیده نیست. بنابراین به قاطعیت می‌توان گفت که اعم از اینکه این شیوه در ایران درست بوده یا نادرست، در افغانستان اتخاذ چنین شیوه‌ای، با شرایط موجود جامعه انطباق نداشته و عملاً قابل تحقق نمی‌باشد زیرا شرایط اجتماعی - سیاسی موجود در افغانستان غیر از شرایط سیاسی اجتماعی ایران در آغاز انقلاب اسلامی است، امروزه مشکل اصلی افغانستان، مشکل بحران حاکمیت بوده و حاکمیت برتر میان سه یا چهار اهرم عمده قدرت تقسیم گردیده است که یکی ازین‌ها، اهرم قدرتمند شیعیان افغانستان است که در آغاز حکومت مارکیستها، تمامی منطقه یکنواخت جغرافیائی‌شان (یعنی یک چهارم خاک افغانستان) را از تحت سیطره حاکمیت کفر آزاد نمودند و دولت موقت اسلامی تحت عنوان «شورای انقلابی اتفاق اسلامی افغانستان» را، در اوج خفقان کمونیستی و در دل افغانستان، بوجود آوردند، که در هیچ کجای افغانستان دوران جهاد، نمی‌توان برای آن نظیری پیدا کرد.

و اینک نیز شیعیان افغانستان که یک سوم نفوس افغانستان را احتواء می‌کنند، به این منطقه بزرگ جهادی، حاکمیت مطلق داشته و در کابل نیز (که نیمی از نفوس آنرا شیعیان تشکیل می‌دهند) حضور قدرتمندانه و تعیین کننده‌ای دارند و درم مجموع بدون کمترین مبالغه می‌توان گفت که امروزه نقش شیعیان افغانستان در معادلات مهم سیاسی - اجتماعی این کشور، به قدری تعیین کننده است که بدون هماهنگی آنها هیچ قدرتی در افغانستان به حاکمیت برتر نرسیده و هیچ قانون اساسی بدون توجه به خواسته‌های اساسی آنها، به مرحله نفوذ نخواهد رسید. چنانچه وقایع سالهای اخیر این مطلب را به اثبات رسانیده است و تمامی موافقین و مخالفین، اینک به این واقعیت اذعان دارند، با چنین اوضاع و احوالی، چگونه می‌شود این اهرم قدرتمند و تعیین کننده را به منزله یک اقلیت ناچیز و پراکنده مذهبی قرار داده و آنان را در حصار احوال شخصی محدود نماییم؟ آیا چنین چیزی عملاً امکان پذیر می‌باشد؟ آیا شیعیان افغانستان حاضر خواهند شد تا قبل از تحقق عدالت واقعی اسلامی، قلمرو حاکمیت‌شانرا به دست خودشان محدود نمایند؟ آیا قدرتی خواهند توانست با توسل به زور، شیعیان افغانستان را از قدرت و حاکمیت ساقط نمایند؟ آیا بحران موجود افغانستان را با زور می‌توان از بین برد؟ و ...

گفتار ۴ - برابری مذاهب اسلامی در قانون اساسی

پس از نقد و بررسی سه نوع جایگاه برای تشیع در قانون اساسی آینده افغانستان، به این نتیجه رسیدیم که هیچ یک ازین شیوه‌ها، از مبانی صحیح شرعی برخوردار نبوده و بر طبق مقتضیات عینی و شرایط سیاسی - اجتماعی جامعه افغانستان نمی‌باشند و عملاً تحقق آنها در افغانستان امکان ندارد، فلذا این سوال باقی می‌ماند که چه جایگاهی برای تشیع در قانون اساسی آینده افغانستان متناسب است؟ در پاسخ باید گفت که پس از بطلان شیوه‌های قبلی، بطور بدیهی و ضروری به نتیجه «برابری مذاهب اسلامی در قانون اساسی» می‌رسیم.

زیرا آنچه را که هم اسلام و هم اخوت اسلامی اقتضاء کرده و هم بموجب شرایط عینی جامعه افغانستان، ضرورت پیدا می‌کند اینست که امت اسلامی افغانستان، امت واحده‌ای بوده «ان هذه امتکم امة واحدة و انا ربکم فاعبدون» و شیعه و سنی برادر همد و خواستار زندگی برادرانه در کنار همدیگر بوده‌اند و می‌باشند و دولت اسلامی افغانستان، دولت کافه مؤمنان و مسلمانان افغانستان است و به یک جماعت خاص منحصر نمی‌گردد، بنابراین بهترین شیوه برخورد با مذاهب اسلامی اینست که تشیع و تسنن در قانون اساسی آینده افغانستان جایگاه یکسانی داشته و شیعه و سنی برادر هم باشند، این روش هم مطابق با پیش اسلام بوده و در اعماق وحدت اخوت و عدالت اسلامی

ریشه دارد و هم به مقتضای اتخاذ یک سیاست بسیار حکیمانه و عاقلانه در شرایط حاضر ملی و بین المللی مربوط به افغانستان می باشد.

از نظر اصول عقلانی و شرعی، پیروان مذاهب تشیع و تسنن، در اینکه در زمینه های مختلف فردی و اجتماعی به احکام فقهی مذهب خودشان عمل کنند حقوق یکسانی دارند، زیرا احکام فقهی هر یک از این مذاهب اسلامی، براساس اجتهاد خودشان، از روی مدارک و منابع معتبر شرعی استنباط گردیده است و برای مقلدین و پیروان شان لازم الاجرا بوده و برنامه شرعی تنظیم حیات فردی و اجتماعی آنان محسوب می شوند.

چنانچه در برخورداری از حقوق سیاسی و سهم گیری در حاکمیت جامعه، به مقتضای عقل و شرع، هیچ تفاوتی میان پیروان تشیع و تسنن گذاشته نمی شود و پیروی از یک مذهب هیچگونه حق برای سلطه انحصاری پیروان آن مذهب ایجاد نمی کند. زیرا چنانچه گذشت، دولت اسلامی دولت کافه مؤمنان و مسلمانان است، و بعد از حق حاکمیت انحصاری خداوند (ج) و رسول او (ص) و اوصیای رسول خدا، اصل اولیه اینست که همه مؤمنین و مسلمین حاکم بر سرنوشت خویش باشند و هیچ شخص بر شخص دیگر حق حاکمیت و سلطه ندارد، مگر اینکه فرد فرد جامعه اسلامی، از روی اراده و اختیار، این حق را به شخص معینی بعنوان حاکم اسلامی، تفویض نموده و تا زمانیکه وی در مسیر عدالت استوار باشد از او حمایت نمایند، (۱۰۹) بنابراین هیچ گروهی از مسلمین به دلیل پیروی از مذهب بخصوص، حق سلطه انحصاری بر گروه دیگر، به دلیل پیروی از مذهب دیگر، را نخواهند داشت زیرا، مذاهب اسلامی جز اینکه طرق متعدده نهم و استنباط شریعت واحده اسلامی اند، فلسفه دیگری نداشته و امتیاز خاصی ایجاد نمی کنند.

در نتیجه، بهترین و مناسبترین جاگاه برای مذهب تشیع در قانون اساسی آینده افغانستان، داشتن جایگاه یکسان با سایر مذاهب اسلامی می باشد، و این اصل را به چند نحو می توان در قانون اساسی آینده افغانستان آورد:

اول - دین رسمی افغانستان دین مقدس اسلام بوده و شیوه قانونگذاری و تنظیم حیات فردی و اجتماعی جامعه بر مبنای قرآن و سنت و با تکیه بر اجتهاد سازنده و مستمر خواهد بود.

در اینجا به جای تکیه بر رسمیت مذهب یا مذاهب به خصوص، بر مشترکات قوانین اسلامی در همه ابعاد زندگی، بخصوص در بعد سیاسی آن، تکیه گردد، و در جای خود ثابت شده است که اکثر قوانین اسلامی متفق علیه تمامی مذاهب اسلامی می باشند و تکیه بر همین مشترکات برای تنظیم زندگانی ملی و تشکیل حکومت اسلامی کفایت می کند و در موارد تعارض بین مذاهب می توان به کمک اصل مصلحت امت و اصل عدالت اسلامی و اصول کلی دیگر و سایر راههای حل تعارضی قوانین، هماهنگی بوجود آورد.

دوم - دین رسمی افغانستان دین مقدس اسلام بوده و مذاهب حنفی و جعفری رسمیت دارند.

براساس این شیوه نیز حکومت اسلامی آینده افغانستان بر روی اساسات کلی و مشترک اسلام بنا می گردد. و قوانین تطبیقی حنفی و جعفری در تمامی زمینه های مدنی، جزائی، اداری، مالی، تجاری، و غیره بوسیله شورای متشکل از فقها و حقوقدانان حنفی و جعفری تدوین می گردد.

سوم - دولت اسلامی افغانستان موظف به اجرای احکام اسلامی بوده و قوانین فقه حنفی و جعفری، هر یک در محدوده قلمرو پیروان خویش لازم الاجرا بوده و نافذ می باشند.

درین شیوه، قانون اساسی آینده افغانستان را با توجه به اصول کلی و اساسات مشترک حکومتی و سیاسی اسلام، و با توجه مختصات و مقتضیات جامعه افغانستان، تدوین نموده، و خطوط کلی زندگانی ملی در ابعاد سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و در بعد داخلی و خارجی رسم می گردد، اما در زمینه های مدنی و جزایی و دعوی ناشی از آنها برای پیروان هر یک از مذاهب حنفی و جعفری مجموعه قوانین جداگانه ای، تنظیم گردیده و توسط دولت اسلامی بمورد اجرا گذاشته خواهد شد. و یا اینکه در موارد یاد شده مجموعه های واحدی تنظیم گردیده و تنها

در موارد اختلاف آراء هر دو مذهب ذکر گردیده و در تلمرو پیروان هر مذهب، آراء فقهی خود آن مذهب، از طرف دولت اسلامی، لازم الاجرا شناخته شود.

مبحث دوم آثار حقوقی برابری مذاهب

اکنون باید دید که اگر در قانون اساسی آینده افغانستان برای مذاهب اسلامی جعفری و حنفی، جایگاه یکسانی مقرر گردد، این یکسانی جایگاه و برابری مذاهب در رسمیت و نفوذ، چه آثار حقوقی می تواند داشته باشد و چه التزاماتی را در عرصه تقنین و قوه مجریه و امور قضائی و سایر امورات کشور، بدنبال خواهد آورد؟ در ذیل به برخی از آثار یاد شده در امور قانونگذاری و اجرایی و قضائی، اشاره می نمایم.

گفتار اول - در امور قانونگذاری

الف - تشکیل مجامع علمی و فقهی

از آنجائیکه، حکومت اسلامی بمعنای واقعی کلمه، قبل از هر چیز، به مفهوم حکومت قانون در تمامی ابعاد حیات فردی و اجتماعی بوده و حاکمیت قوانین اسلامی را می رساند، فلذا اولین، چیزی که بعنوان یک ضرورت مهم خود نمائی می کند عبارت است از تدوین قوانین اسلامی بر اساس ادله اسلامی و احیاء و ارائه فقه اسلامی بر طبق مقتضیات عصر و بگونه که پاسخگوی نیازهای مختلف زندگی بوده و بتواند حیات فردی و اجتماعی مسلمانان را، در عصر حاضر، به نظم در آورد.

و مهم ترین ضمانت اجرای تئوری قانونی کردن فقه اسلامی، تشکیل مجامع علمی، فقهی و حقوقی بوسیله فقها و حقوقدانان مذاهب اسلامی جعفری و حنفی در افغانستان می باشد، مجامع علمی و فقهی یاد شده می تواند در هدف عمده را دنبال نماید:

اول - تغذیه مراحل مختلف قانونگذاری در کشور اسلامی افغانستان.

دوم - ارتقا و توسعه فقه، بطوری که بتوان بوسیله آن به کلیه نیازهای عصر جدید و زندگی نوین بشری، پاسخ صریح و متقن داد، بنا بر این، در افغانستان تشکیل دو مجمع ضرورت می یابد:

۱ - مجلس اعلائی فقها و حقوقدانان شیعه:

این مجلس می تواند از ۲۰ نفر الی ۳۰ نفر عضو داشته باشد که ۵۰ درصد اعضای آنرا فقهای طراز اول و مجتهد یا قریب الاجتهاد و دارای آثار علمی و طرح و ابتکار فکری و فقهی، تشکیل داده و ۳۰ درصد دیگری را متخصصین و کارشناسان رشته های مختلف حقوق مدنی، حقوق جزا، حقوق تجارت، حقوق بین الملل، حقوق تطبیقی و حقوق اساسی و حقوق اداری، احتواء نموده و ۲۰ درصد باقی مانده را، متخصصین و کارشناسان رشته های مختلف اقتصاد، زراعت، طب، مهندسی و علوم انسانی، تشکیل خواهد داد وظائف اصلی این مجلس، در چند چیز خلاصه می شود:

الف - تدوین مجموعه قوانین مدنی شیعه، در رابطه با معاملات، عقود، ایقاعات، احوال شخصیه و غیره، بر

اساس آراء فقهی و نظریات مشهور فقهای امامیه، و تدوین قوانین کیفری شیعه، در رابطه با حدود، دیات، قصاص و تعزیرات، و تدوین قوانین قضائی شیعه، در رابطه با قضا و شهادت، از روی منابع یاد شده.

ب - همکاری با مجلس اعلای فقها و حقوقدانان اهل سنت، برای تدوین فقه مقارن و متحدالشکل نمودن قوانین.

ج - نظارت بر قوانین، مقررات، برنامه‌ها و لایحه‌های مصوب پارلمان بویژه آن دسته از مقررات و برنامه‌های که در رابطه با مناطق و ولایات شیعه نشین تصویب می‌شود و تشخیص موافقت یا مخالفت قوانین و مقررات یاد شده با فقه امامیه.

د - معرفی والی‌های ولایات شیعه به مقام ریاست دولت اسلامی افغانستان برای تنفیذ حکم آنها و احراز شرایط و اوصاف مقرر شرعی در والیان یاد شده.

ه تأیید صلاحیت نمایندگی برای کاندیداهای ولسوالی‌ها (فرمانداری‌ها)ی شیعه نشین.

و - معرفی رؤسای محکمه‌های عالی ولایات شیعه نشین به مقام ستره محکمه برای تنفیذ حکم.

ی - تدوین مبانی سیاسی اسلام یا اصول مشترک سیاسی و حکومتی میان مذاهب اسلامی که با شرکت مجلس اعلای فقهاء و حقوقدانان اهل سنت، اصول یاد شده استخراج گردیده و در اختیار شورای تدوین قانون اساسی قرار خواهد گرفت تا با توجه به روح زمان و مقتضیات عینی جامعه افغانستان، پیش نویس قانون اساسی افغانستان را بوجود آورده و به تصویب ملت افغانستان برساند.

۲ - مجلس اعلای فقهاء و حقوقدانان اهل سنت:

این مجلس نیز با همان ترکیب و تعداد و وظائفی که برای مجلس اعلای فقهاء و حقوقدانان شیعه بر شمردیم، تشکیل می‌گردد منتهی همان ترکیب و همان وظائف را در رابطه با اهل سنت و جماعت افغانستان و ارتباط آنها با قوه مقننه و قضائیه و اجرائیه ایفاء خواهند نمود.

۳ - مجلس اتحاد اسلامی:

علاوه بر دو مجلس یاد شده، مجلس اتحاد اسلامی که متشکل از کلیه اعضای دو مجلس اولی یا برخی از اعضای آندو، می‌باشد، نیز ضرورت پیدا می‌کند، که وظیفه اصلی این مجلس هماهنگ نمودن عملکرد دو مجلس اول و تدوین فقه مقارن و متحدالشکل نمودن احکام فقهی مذاهب اسلامی بر اساس قوت ادله و اجتهاد هماهنگ با روح زمان و غیره می‌باشد. و مهم‌تر از همه، ارائه اصول مشترک سیاسی است و مبانی و پایه‌های اسلامی قانون اساسی آینده افغانستان، برای شورای تدوین قانون اساسی می‌باشد.

ب - اثر حقوقی برابری مذاهب بر پارلمان.

بخش مهم قوه مقننه را مجالس یاد شده تشکیل می‌دهند که امر قانونگذاری را از بعد اسلامی و فقهی آنها، بعهده دارند، اما پارلمان یا مجلس برنامه ریزی برای امورات زندگی روز مره مردم نیز بخش دیگری از قوه مقننه را تشکیل می‌دهد، و اثر برابر جایگاه مذاهب اسلامی و حنفی و جعفری در قانون اساسی از نظر حقوقی، بر پارلمان یا مجلس برنامه ریزی، چنانچه گذشت، اولاً اینست که هر یک از مجلس اعلای شیعه و مجلس اعلای سنی، مصوبات مجلس برنامه ریزی (پارلمان) را از لحاظ تطبیق آن با موازین فقه حنفی و جعفری نظارت خواهند نمود که در صورت مبادت مقررات با موازین یاد شده، اصلاح خواهند گردید.

و ثانیاً، این دو مجلس سعی خواهند نمود تا در مجموع مصوبات پارلمان، با مبانی و اصول شریعت جعفری و حنفی متناقض نباشد، هر چند مغایرت اعتباری داشته باشد و در موارد تعارض و تناقض، مجلس اتحاد اسلامی بر اساس اصل مصلحت امت اسلامی، اصل عدالت و سایر اصول قواعد حل تعارض، هماهنگی در قوانین را بوجود خواهد آورد.

رسالت‌های یاد شده برای فقه و فقهای اسلامی افغانستان که در جهت تداوم نهضت جدید فقهی است که در یک صدسال اخیر رخ نموده است و برای انفتاح باب اجتهاد، و احیای فقه اسلامی هماهنگ با روح زمان تلاش می‌نماید، و تحرکات قابل ملاحظه‌ای را در دانشکده‌های حقوق کشورهای اسلامی و خارج از آنها به شکل سمینارهای بین‌المللی و بررسی راههای بازگشت به اسلام در میدان قانونگذاری و اسلامی کردن قوانین در جهان اسلام بوجود آورده‌اند.

چنانچه در اولین سمینار رؤسای دانشکده حقوقی کشورهای عربی در آوریل ۱۹۷۳ که در دانشگاه بیروت برگزار گردید اعلام شد که: بزرگترین رسالت دانشکده‌های حقوقی در دانشگاههای کشورهای اسلامی اینست که فقه اسلامی را بعنوان منبع قانونگذاری رسمی تدریس نماید. و در دومین سمینار در ۱۹۷۴ در بغداد، نیز پیشرفت‌های قابل ملاحظه‌ای درین راستا، بدست آمد. و همچنین بدنبال حرکت آگاهانه برخی از فقهای اهل سنت در زمینه شکستن انحصار مذهبی، رونق گرفتن گرایش به فقه مقارن (فقه تطبیقی) و بررسی جدید آراء فقهی و ترجیح دلایل متقن و آراء (۱۱۰) مستند به دلایل برتر، و پیدایش پدیده اجتهاد آزاد و حق‌گرایی در آراء فقهی و غیره می‌تواند تأیید بر مدعا باشد.

گفتار دوم - آثار حقوقی برابری مذاهب بر قوه مجریه

از مهمترین آثار برابری مذاهب حنفی و جعفری در قانون اساسی، بر قوه مجریه، اینست که لزوم حنفی بودن یا جعفری بودن رئیس جمهور یا رئیس دولت اسلامی، از بین می‌رود و برای هر فرد مسلمان و با کفایت و با اهلیت افغانی، امکان رسیدن به این مقام سیاسی بوجود می‌آید. مهم نیست که رئیس جمهور، حنفی باشد یا جعفری یا پیرو یکی دیگر از مذاهب دیگر اسلامی، بلکه مهم اینست که شخص مسلمان، عالم با تقوی و عمل صالح باشد و از طرف دیگر شخص با کفایت و مدیر و مدبر و وسیع‌النظر و منتخب اکثریت ملت مسلمان افغانستان باشد و خود را نماینده کل اقشار ملت و خدمت‌گذار و امامت‌دار مردم (ان الله یامرکم ان تؤدوا الامانات الی اهلها) و مجری احکام اسلام و وظیفه دار پیشرفت و ترقی مادی و معنوی کشور، بداند و هیچگونه تبعیض میان ملیتها، زبانها، مذاهب و مناطق موجود در افغانستان، قائل نشده و همه را به دیده یکسان بنگرد، (واذا حکمتم بین الناس ان تحکموا بالعدل) و (ان الله یامر بالعدل) «مجلس اتحاد اسلامی» احراز صفات یاد شده را در میان کاندیداهای ریاست جمهوری تأیید نموده و سپس در معرض انتخاب ملت قرار می‌دهد و ملت نیز وظیفه شرعی دارند تا با توجه به صفات اسلامی و شرائط مقرر، رئیس جمهور را انتخاب نمایند. در کلیه زمینه‌های قوه مجریه، از جمله صفات و شرائط رئیس جمهور، شیوه حکومت، مشروعیت حکومت و غیره از اصول مورد توافق و مشترک هر دو مذهب استفاده می‌شود بطور مثال، اصل شوری بعنوان اصلی‌ترین میکانیسم سیاسی مطرح می‌گردد و اصل خلافت جمهوری معیار کار نظام سیاسی آینده قرار می‌گیرد و کلیه این اصول مشترک سیاسی و مبانی سیاسی اسلام، بوسیله «مجلس اتحاد اسلامی» استخراج، تدوین و ارائه می‌گردد.

گفتار سوم - آثار حقوقی برابری مذاهب بر قوه قضائیه

مهمترین آثار حقوقی، و قضائی برابری مذاهب در قانون اساسی، پس از قانونگذاری، در عرصه‌های قضائی و

قوة قضائیه ظاهر می‌گردد. دستگاه بزرگ قضائی آینده افغانستان از نظر تشکیلات و نظام اداره، بصورت متمرکز عمل نموده و یکی از ارکان نظام اسلامی آینده افغانستان خواهد بود، اما از نظر عمل به احکام و قوانین ماهوی، در مناطق و ولایات شیعه نشین، تابع فقه جعفری بوده و در ولایات سنی نشین تابع حنفی خواهد بود.

تشکیلات قضائی دولت اسلامی افغانستان، در ولایات شیعه نشین دعوی حقوقی راجع به معاملات، عقود، ایقاعات، احوال شخصیه (ارث، وصیت، نکاح و طلاق) را بر اساس قانون مدنی امامیه (که بوسیله مجلس اعلای فقها و حقوقدانان شیعه تدوین گردیده است) حل و فصل نموده و هکذا در دعوی ناشی از ارتکاب جرائم کیفری، مانند جرائم علیه تمامیت جسمانی (قتل و جرح) و جرائم علیه اموال (سرقت و شبه آن) و در کلیه دعوی مربوط به حدود، قصاص، دیات و تعزیرات، بر اساس قانون جزای امامیه حکم خواهد نمود.

دستگاه قضائی و دیگر ارگانهای اجرایی دولت اسلامی، می‌تواند در قوانین و مقررات شکلی مربوط به نحوه اجرای قوانین، و کیفیت و شکل اجرا، مانند نحوه کشف و تعقیب جرائم و چگونگی اثبات و رسیدگی آنها از جنبه‌های مثبت و مسائل و ابزارهای پیشرفته، و از علوم و فنون قضائی و جنائی جهان معاصر، استفاده نموده و بهره برداری نماید. زیرا بسیاری قواعد و مقررات و علوم و فنون قضائی و جنائی تمدن حاضر بشری، محصول تکامل علمی و فنی مشترک جوامع بشری و دستاورد تلاش‌های علمی و قضائی همه بشریت محسوب گردیده و مربوط به همه بشریت می‌باشند، که از نظر اسلام مسلمانان باید از علوم و فنون و تجربیات مثبت بشری، بهره برداری نمایند (اطلبوا العلم ولو بالصین)

بطور نمونه اکثر قواعد آئین دادرسی کیفری و مدنی و فنون مربوط به کشف جرائم و تعقیب آن و اکثر قواعد حقوق تجارت و حقوق بین الملل خصوصی و عمومی، محصول تلاشهای علمی همه دانشمندان جوامع بشری و دستاورد مشترک همه بشریت بوده‌اند. و در جهان معاصر بطور متحد الشکل می‌باشند. بطور مثال فنون مربوط به انگشت نگاری و نقش آن در کشف جرم و مجرم، و علوم و فنون مربوط به پزشکی قانونی و آزمایشگاههای اتوپی و غیره، پدیده‌های بسیار مثبت و ارزنده‌ای می‌باشند که در شرایط حاضر بعنوان مسائل و ابزارهای خیلی مفید برای کشف حقائق قضائی و جنائی، مورد استفاده همه کشورها و دستگاههای قضائی و کیفری ممالک جهان، قرار می‌گیرد. محاکم قضائی در کلیه ساحات افغانستان می‌توانند از لحاظ شکلی، مقررات تشکیلات قضائی، نظم اداری، مقررات مربوط به کشف و تعقیب جرائم و فنون و حرفه‌ها و تخصصهای وابسته به آنها و سایر مقررات شکلی، تابع مقررات واحدی بوده و به منزله یک دستگاه در کل کشور عمل کنند. اما از لحاظ قوانین ماهوی در موارد یاد شده (که مستقیماً با فقه مذاهب ارتباط پیدا می‌کند) در قلمرو پیروان مذهبی، بر اساس قوانین مدنی و جزائی آن مذهب حکم صادر خواهد کرد. و در شهرهای بزرگ مانند کابل، مزارقندهار و هرات که ساکنین آنها مختلط می‌باشند، به اعتبار نواحی موجود در آنها دستگاه قضائی کشور می‌تواند شعبه‌های متعدد محاکم کیفری و مدنی را ایجاد نماید تا از یک طرف تراکم کار قضائی از بین رفته و از طرف دیگر برای پیروان هر دو مذهب حنفی و جعفری، محاکم کیفری و مدنی وجود داشته باشند. و علاوه دستگاه قضائی کشور می‌تواند در اینگونه شهرها محاکم عالی کیفری و مدنی مختلط بوجود بیاورد که از لحاظ شکلی تابع قوانین یکسانی بوده و از لحاظ ماهوی بتواند براساس قوانین هر دو مذهب حکم صادر کند.

اگر مسأله حقوقی یا کیفری فیما بین دونفر از پیروان دو مذهب اتفاق بیافتد، این گونه موارد، اولاً، آنقدر زیاد نیست که به بهانه آن از کل حقوق مذهبی پیروان یک مذهب چشم پوشی کرد، بلکه خیلی نادر و کم اتفاق می‌افتد، و ثانیاً برای اینگونه مسائل قضائی فقهای بزرگ اهل سنت و اهل تشیع، از قرن‌ها قبل، راه حل عملی و فقهی ارائه داده‌اند و از نقطه حقوق و علوم قضائی جدید نیز هیچگونه مشکل بخصوصی را بوجود نمی‌آورد و کاملاً قابل حل می‌باشند، بطور نمونه یکی از فقهای بزرگ معاصر شیعه می‌فرماید: اگر میان پیروان دو مذهب دعوی مدنی یا جزائی مطرح باشد، اگر هر دو در مراجعه به محکمه‌ای به توافق رسیدند که فيها و الا انتخاب محکمه با کسی است که او

مدعی یا شاکی می‌باشد و اگر هردو مدعی باشد باز در مرحله او دعوی در محکمه رسیدگی می‌شود که متفق علیه هردو بوده و اگر به توافق نرسند مشکل با قرعه حل خواهد شد. (۱۱۱)

و نظائر اینگونه راه‌های قضائی در کلمات بزرگان فقهای اهل سنت و فقهای امامیه وجود دارند که از تفصیل آن صرف نظر می‌نمائیم. و علاوه بر اینها، اینگونه موارد می‌توانند در محاکم مختلط از قضات شیعه و سنی، رسیدگی شوند که در هر موردی بر طبق اصول کلی قضائی و بر اساس عدالت رفتار نمایند.

مهمترین اثری که برابری مذاهب در عرصه قضائی بجای خواهد گذاشت اینست که در مورد دیوان عالی کشور یا «استره محکمه» باید دقت زیاد صورت بگیرد و در اوصاف و شرایط رئیس دیوان عالی، ترکیب اعضاء و سایر مسائل مربوط به آن، مورد توجه عمیق قرار بگیرد. رئیس استره محکمه اگر حنفی باشد یا جعفری، مهم نیست ولی آنچه که مهم است اینست که باید فقیه زبر دست و متبحر باشد و لزوماً بایستی صاحب نظر و مجتهد باشد و ثالثاً، بر مبانی هردو فقه حنفی و جعفری مسلط باشد و رابعاً وسیع‌النظر و دارای شرح صدر باشد، و خامساً عادل و با تقوی باشد، علاوه بر اینکه سایر شرایطی که در فقه اسلامی مقرر گردیده است را نیز دارا باشد و وظیفه تشخیص احراز شرایط و اوصاف یاد شده در فردی، او را به مقام رئیس دولت اسلامی معرفی می‌نماید تا حکم تنفیذ وی را صادر نماید. مسأله عمده دیگر اینکه اعضای استره محکمه باید از فقهای ورزیده، آشنا با حقوق جدید، پرکار، مسلط بر فقه هردو مذهب و روشن بین حنفی و جعفری ترکیب گردد و عدالت و بی‌طرفی را مبنای کار شان قرار دهند.

پی‌نوشتها

۱ - چنانچه در جلسه شورای اهل حل و عقد، در کابل سال ۱۳۷۲ که بوسیله دولت آقای ربانی تشکیل گردیده بود در هنگام بررسی ماده چهارم پیش نویس قانون اساسی مبنی بر رسمیت مذهب حنفی، یکی از نمایندگان تشیع، به محض اینکه کلمه مذهب شیعه را بر زبان آورده بود، جلوگیری نمودند و فرصت سخن گفتن را از او سلب کردند و صرف سخن گفتن از مذهب شیعه را مصداق اختلاف و تفرقه قلمداد کردند. (به نقل از بعضی نمایندگان شرکت کننده در جلسه مزبور)

۲ - زمر: ۱۸

۳ - سوره حجرات

۴ - مراجعه شود به قانون اساسی افغانستان ۱۹۳۱، و قانون اساسی افغانستان ۱۹۶۵

۵ - هر چند آیه... محسنی در بعضی از نوشته‌هایش، موضوع روابط شیعه و سنی در افغانستان را مورد بحث قرار داده است که بطور غیر مستقیم به موضوع بحث ما ارتباط پیدا می‌کند.

۶ - جغرافیای کشورهای مسلمان / سال چهارم دبیرستان / ذیل عنوان کشور آلبانی

۷ - قانون اساسی اتحاد شوروی مصوب هفتم اکتوبر سال ۱۹۷۷

۸ - مبارزات خلق مسلمان ترکستان، ص ۵۶، ص ۱۹۷، تألیف محمد اسد شهاب، ترجمه مهدی پیشوایی

۹ - منبع فوق، ص ۱۰۷ و ص ۱۵۲

۱۰ - قانون اساسی چین مصوب دسامبر ۱۹۸۲، اداره کل قوانین و مقررات کشور - پائیز ۱۳۶۸

۱۱ - آزادیهای عمومی و حقوق بشر / دکتر منوچهر طباطبائی مؤتمنی / انتشارات دانشگاه تهران / ص ۶۰ - ۶۵

۱۲ - آزادیهای عمومی و حقوق بشر / ص ۹۶ / دکتر منوچهر طباطبائی مؤتمنی

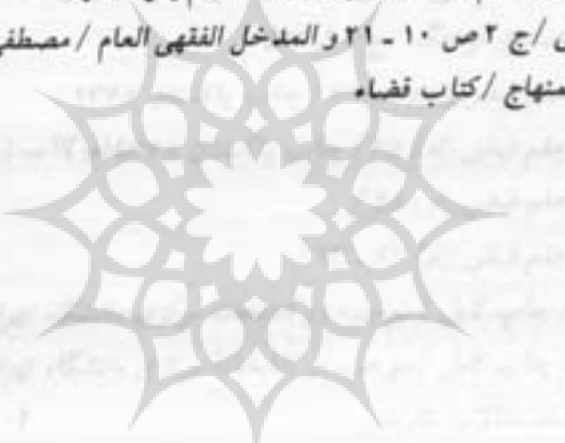
۱۳ - درآمدی بر حقوق اسلامی / دفتر همکاری حوزه و دانشگاه / ص ۲۴۱

۱۴ - درآمدی بر حقوق اسلامی / ص ۲۴۲

- ۱۵ - قانون اساسی جمهوری فدرال آلمان / ترجمه وحید مازندرانی / ص ۸
- ۱۶ - قانون اساسی اتحاد شوروی مصوب ۱۹۷۷ ص ۲۳
- ۱۷ - قانون اساسی چین مصوب ۱۹۸۲، ص ۲۱
- ۱۸ - آشنای با قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران / محمد جواد صفار / ص ۱۳۶
- ۱۹ - آزادی های عمومی و حقوق بشر / دکتر منوچهر مؤتمنی / ص ۶۴
- ۲۰ - نقش استعمار شرق و غرب در افغانستان ص ۸۵
- ۲۱ - افغانستان در پنج قرن اخیر ج ۱ ص ۳۹۹ - ص ۲۰۲
- ۲۲ - همان مأخذ ص ۲۰۳
- ۲۳ - سراج التواریخ / ملا فیض کاتب / ص ۷۸۱
- ۲۴ - افغانستان در پنج قرن اخیر ج ۱ ص ۲۰۳
- ۲۵ - سراج التواریخ / ملا فیض کاتب / ج ۷۳۹۳ و ص ۸۳۶ و ص ۹۸۹
- ۲۶ - کاکر / ص ۱۷۲
- ۲۷ - تاریخ تشیع در افغانستان / حسین علی یزدانی / ص ۲۵۰ و ص ۲۵۱
- ۲۸ - سراج التواریخ ص ۷۸۱
- ۲۹ - افغانستان در پنج قرن اخیر / میر محمد صدیق فرهنگ / ج ۱ / ۵۲۲
- ۳۰ - جرگه های بزرگ ملی افغانستان / محمد علم فیض زاد / ۶ - ۶۹ / چاپ پاکستان ۱۳۶۸
- ۳۱ - جرگه های بزرگ ملی افغانستان / محمد علم فیض زاد / ۶۵ / چاپ پاکستان ۱۳۶۸
- ۳۲ - جرگه های بزرگ ملی افغانستان / محمد علم فیض زاد / ۵۸ /
- ۳۳ - جرگه های بزرگ ملی افغانستان / محمد علم فیض زاد / ۸۲ - ۹۳ /
- ۳۴ - رویداد لویه جرگه / برهان الدین کشکی / چاپ کابل / موجود در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران
- ۳۵ - رویداد لویه جرگه / برهان الدین کشکی / چاپ کابل / موجود در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران
- ۳۶ - پیام مستضعفین / شماره ۲۷ - ۲۸ / سلسله مقالات تاریخی
- ۳۷ - افغانستان در پنج قرن اخیر / میر محمد صدیق فرهنگ / چاپ قم / ۸۶۲
- ۳۸ - تاریخ سیاسی افغانستان / سید مهدی فرخ / ص ۲۲۳ / گاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
- ۳۹ - افغانستان در پنج قرن اخیر / ۵۸۶ - ۵۸۷
- ۴۰ - جرگه های بزرگ ملی افغانستان / محمد علم فیض زاد / ۱۳۸
- ۴۱ - جرگه های بزرگ ملی افغانستان / محمد علم فیض زاد / ۱۴۰
- ۴۲ - پیام مستضعفین / شماره ۵۳ - ۵۴ / ص ۶۲
- ۴۳ - افغانستان در پنج قرن اخیر / ۶۰۵ و ۶۰۶
- ۴۴ - اصول اساسی دولت علیه افغانستان / موجود در کتابخانه دانشکده حقوق دانشگاه تهران
- ۴۵ - تاریخ تحولات سیاسی و اجتماعی افغانستان در دوسده اخیر / ص ۶۳ - ۶۵
- ۴۶ و ۴۷ - تاریخ تحولات سیاسی و اجتماعی افغانستان در دوسده اخیر / ص ۶۳ - ۶۵
- ۴۸ - پیام مستضعفین / شماره ۵۳ - ۵۴ / ص ۶۲
- ۴۹ - افغانستان در پنج قرن اخیر / امیر محمد صدیق فرهنگ / ص ۷۲۵ - ۷۲۶
- ۵۰ - قانون اساسی افغانستان (۱۳۴۳)
- ۵۱ - بطور مثال، آنها در آغاز حاکمیت شان در افغانستان و پنج دوره معروف ماتریالیسم تاریخی را بصورت پوستر ساده ای در آورده و در میان مردم پخش می نمودند.

- ۵۲ - افغانستان در پنج قرن اخیر / میر محمد صدیق فرهنگ / ج ۲ / ص ۱۲۷
- ۵۳ - افغانستان در پنج قرن اخیر / میر محمد صدیق فرهنگ / ج ۲ / ص ۱۲۶ - ۱۳۱
- ۵۴ - افغانستان در پنج قرن اخیر / ج ۲ / ص ۱۳۲
- ۵۵ - افغانستان / آنتونی آرنولد / ص ۸۸
- ۵۶ - اصول اساسی جمهوری دموکراتیک افغانستان / کابل ۱۳۵۹ / مطبوعه دولتی
- ۵۷ - اصول اساسی جمهوری دموکراتیک افغانستان / کابل ۱۳۵۹ / مطبوعه دولتی
- ۵۸ - جرگه های بزرگ ملی افغانستان / محمد علم فیض زاد / چاپ لاهور پاکستان / ص ۱۴۰
- ۵۹ - قانون اساسی جمهوری دموکراتیک افغانستان / چاپ کابل وزارت عدلیه
- ۶۰ - قانون اساسی جمهوری دموکراتیک افغانستان / ص ۱
- ۶۱ - قانون اساسی جمهوری دموکراتیک افغانستان / ص ۲۸
- ۶۲ - قانون اساسی جمهوری دموکراتیک افغانستان / ص ۲۹ - ۵۰
- ۶۳ و ۶۴ - هفته نامه وحدت ، شماره های ۱۱۶ ، ۱۱۷ ، ۱۱۸ ، ۱۱۹ و ...
- ۶۵ و ۶۶ - اصول اساسی دولت اسلامی افغانستان / کابل مهرماه ۱۳۷۳
- ۶۷ - صورت مشروح مذاکرات مجلس بررسی نهائی قانون اساسی ایران ج ۱ / ص ۷۵
- ۶۸ - انبیاء / ۹۲
- ۶۹ - نساء آیه ۹۲
- ۷۰ و ۷۱ - صحیح مسلم / ج ۱ باب الایمان
- ۷۲ - صحیح مسلم / ج ۱ ص ۹
- ۷۳ - آل عمران / ۱۰۳
- ۷۴ - انفال / ۲۶
- ۷۵ - حجرات / ۱۳
- ۷۶ - تاریخ یعقوبی / ج ۲ / ص ۹۰
- ۷۷ - نهج البلاغه / خطبه ۲۱۴
- ۷۸ - قانون اساسی اسلام / ابوالاعلی مودودی / ۷۲
- ۷۹ - صحیح بخاری / ج ۷ کتاب النکاح
- ۸۰ و ۸۱ - رساله التقرب / العدد الاول / ص ۱۸۶
- ۸۲ و ۸۳ - رساله التقرب / العدد الاول / ص ۱۸۶
- ۸۴ - رساله التقرب / العدد الاول / ص ۱۸۶
- ۸۵ - مدخل الفقه الاسلامی / دکتر سلام مذکوری / ص ۲۹
- ۸۶ - فقه سیاسی اسلام / عمید زنجانی / ص ۱۷
- ۸۷ - فقه سیاسی اسلام / ج ۲ / عمید زنجانی / ص ۱۷
- ۸۸ - خطط مقریزی / ج ۲ / ص ۳۲۲
- ۸۹ - فقه سیاسی اسلام / ج ۲ / عمید زنجانی / ص ۱۸
- ۹۰ - فلسفه قانونگذاری در اسلام / دکتر صبحی محمصانی / ص ۷۱ و المدخل للتشريع الاسلام / دکتر فاروق بنهان / ص ۳۵۲
- ۹۱ - همبستگی مذاهب اسلامی / ترجمه بی آزار شیرازی / ص ۳۱۰
- ۹۲ - مراجعه شود به اوائل این نوشتار / مبحث آزادی مذهب
- ۹۳ - شیخ شلتوت مصری / رساله التقرب / ۱۲۹

- ۹۲- برای شناخت مفهوم مذهب قانونی، بطور تفصیلی، مراجعه شود به مجتهد «مذهب قانونی» در اوائل همین نوشته.
- ۹۵۰ و ۹۶- صورت مذاکرات مجلس بررسی نهائی قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران / ج ۱ از ص ۲۵۵ - ۲۵۹ با تلخیص
- ۹۷- مدرک قبلی اما صفحه ۴۶۱ صفحه ۴۶۲ با تلخیص
- ۹۹- مانده / ۵۲
- ۱۰۰- فتح / ۲۹
- ۱۰۱- نحل / ۸۹
- ۱۰۲- مراجعه شود به حقوق تطبیقی / جزوهٔ درسی دانشگاه / دکتر مکرزی / جلد ۱ صفحه ۱۶ صفحه ۲۵
- ۱۰۳- رُنه دیوید / نظامهای بزرگ حقوقی معاصر و رنه ردیر / مقدمهٔ بر حقوق تطبیقی و دکتر محمود عرفانی / حقوق تطبیقی
- ۱۰۴- کتاب الفصول / بحث اجتهاد و تقلید.
- ۱۰۵- حقوق تطبیقی / دکتر مکرزی / جلد ۲ صفحه ۴۵
- ۱۰۶- حقوق تطبیقی / دکتر مکرزی / جلد ۲ صفحه ۱۳ و حقوق تطبیقی / دکتر محمود عرفانی از صفحه ۱۳۵ - صفحه ۱۵۰
- ۱۰۷- مانده / ۸
- ۱۰۸- انعام / ۱۶۲
- ۱۰۹- ابوالاعلی مودودی / قانون اساسی اسلام، و سید باقر صدر / الاسلام يقود الحياة.
- ۱۱۰- فقه سهاسی اسلام / عمید زنجانی / ج ۲ ص ۱۰ - ۲۱ و المدخل الفقهي العام / مصطفی زرقاء / ج ۱ ۲۲۳
- ۱۱۱- آیت الله خوئی / میانی تکمله المنهاج / کتاب قضاء



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
 رتال جامع علوم انسانی

- ۱۱۲- ...
- ۱۱۳- ...
- ۱۱۴- ...
- ۱۱۵- ...
- ۱۱۶- ...
- ۱۱۷- ...
- ۱۱۸- ...
- ۱۱۹- ...
- ۱۲۰- ...
- ۱۲۱- ...
- ۱۲۲- ...
- ۱۲۳- ...
- ۱۲۴- ...
- ۱۲۵- ...
- ۱۲۶- ...
- ۱۲۷- ...
- ۱۲۸- ...
- ۱۲۹- ...
- ۱۳۰- ...
- ۱۳۱- ...
- ۱۳۲- ...
- ۱۳۳- ...
- ۱۳۴- ...
- ۱۳۵- ...
- ۱۳۶- ...
- ۱۳۷- ...
- ۱۳۸- ...
- ۱۳۹- ...
- ۱۴۰- ...
- ۱۴۱- ...
- ۱۴۲- ...
- ۱۴۳- ...
- ۱۴۴- ...
- ۱۴۵- ...
- ۱۴۶- ...
- ۱۴۷- ...
- ۱۴۸- ...
- ۱۴۹- ...
- ۱۵۰- ...